

سرمقاله

سرنوشت نامعلوم قانون کار

پس از ۷ سال کشمکش و درگیری، پنجمین روایت قانون کار در جمهوری اسلامی هم نتوانست از موانع «شرعی» و «قانونی» شورای نگهبان عبور کند و سست اندر کاران رژیم ناکزیر قانون مورد بحث را جهت داورى به شورای تشخیص مصلحت حواله دادند. قانونی که هم اینک قرار است توسط شورای تشخیص مصلحت مورد بررسی قرار گیرد، پیش تر از این نیز در سال ۶۷ به علت عدم توافق مجلس و شورای نگهبان به همین مرجع فرستاده شده بود، اما شورای تشخیص مصلحت پس از ماه‌ها بدون آنکه سرانجام خود قادر به تصمیم‌گیری نهایی باشد، از شورای نگهبان و مجلس خواسته بود تا با توافقی یکدیگر قانون مورد بحث را اصلاح کنند. اما این بار نیز چون همه ۷ سال گذشته هیچ مجوزه‌ای به وقوع نپیوست و طرفین از مواضع خود عقب‌نشین نکردند.

مسأله لایحه قانون کار، کشنده‌ترین درگیری است که میان مجلس و شورای نگهبان در جریان است. از سرنوشت قانون اول معروف به قانون ترکیبی همگی اطلاع داریم. قانونی که برای شورای نگهبان بسیار هم «شرعی» بود برآتر و اکنش چشمگیر صدها هزار کارگر، به ناکزیر کنار گذاشت و از آن پس این شورای نگهبان است که زیر بار روایت‌های یحیی قانون کار که در آنها تلاش شده بود، حداقل حقوق «مداول» در صورت بین‌المللی و یا دستاوردهای کارگران در قانون کار زمان شاه رعایت شود، نمی‌رود. حتی در سال‌های پیش فشارهای شخصی خمینی نیز نتوانست شورای نگهبان را وادار به عقب‌نشینی نماید، زیرا شورای نگهبان از جمله با استناد به بسیاری از نقطه نظرهای فقهی خود خمینی و سایرین، اعطای بسیاری از حقوق ابتدائی و شناخته شده امروز به کارگران را غیرشرعی قلمداد می‌کند.

بحران قانون کار نشانه‌ای آشکار از بن‌بست رژیم در قانونگذاری در کلاف سردرگم مجلس شورای نگهبان، شورای تشخیص مصلحت، رهبری و... است. بن‌بست میان آنچه که فقه پیش از هزار سال پیش می‌گفته است و الزامات آدازه یک جامعه در آخرین دهه قرن بیستم، واقعیت این است که شورای نگهبان، در مجموع صرفنظر از اینکه به طور واقعی طرفدار چه نوع نظام سرمایه‌داری و چه نوع رابطه‌ای میان کارفرما و کارگر باشد، در پشت احکام فقهی‌ای سنگین گرفته است که تا امروز برای مقامات درجه اول رژیم و حتی بقیه در صفحه ۲

تظاهرات خانواده‌های زندانیان سیاسی و مردم

سست به تظاهرات زندان. هم زمان در خارج از کشور نیز سازمانهای سیاسی ایرانی و تشکلهای دمکراتیک، فعالیت‌های وسیعی را در رابطه با سفر این هیات، مسأله نقض خشن حقوق بشر در ایران و وضعیت نگران‌کننده زندانیان سیاسی انجام دادند.

سفر هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به تهران، مسأله حقوق بشر به ویژه وضعیت زندانیان سیاسی در ایران را بار دیگر به صورت برجسته‌ای در صدر اخبار کشور قرار داد. براساس اطلاعات رسیده از ایران، در جریان این سفر، هزاران تن از خانواده‌های زندانیان سیاسی و مردم با ابتکار شجاعانه‌ای،

بقیه در صفحه ۴

التزام به ولایت فقیه، با تطمیع و تهدید

بخشی از این سیرک بزرگ، ده فجر خواهد بود. این درحالیست که هنوز آگهی‌های «بیعت مجدد» یا «بیانات نورانی» رهبر فطری مریوطه، در گوشه و کنار مطبوعات رژیم به چشم می‌خورد و حتی

شدت و سرعت حوادثی که بر رژیم جمع اسلامی می‌گذرد و گستردگی نبرد جانانه‌ای که جناح‌های مختلف حکومتی را در هرکوی و بوزن به جان هم انداخته است، شاید در تاریخ ده ساله حکومت اخوندها، کم سابقه باشد. این روزها که گردانندگان رژیم، با تشکیل هفت هزار ستاد روستایی، ۶۵۰ ستاد شهری و ۱۷۲ ستاد فقط برای شهر تهران مشغول تدارک سالروز انقلاب بهمن هستند، از افشاکردن این نکته خود داری نمی‌کنند که گویا «عده‌ای نا آگاه و مغرض» درباره دهه فجر به شایعه پراکنی پرداخته و به مناسبت «ارتحال» خمینی، برگزاری این مراسم را تکذیب کرده‌اند!

از این روست که ستاد مرکزی دهه فجر، به کوری چشم مغرضین، مصاحبه و تبلیغ و سر و صدا راه انداخته، تا به همه بفهماند که مراسم امسال را حتی باشکوه‌تر برگزار خواهند کرد و برای این کار، از هم اکنون ده میلیون پرچم و یک و نیم میلیون پوستر تبلیغاتی برای تزئین خیابان‌ها تدارک دیده‌اند! دوباره نویسی شعارهای روزهای انقلاب بر دیوارهای شهرها، برگزاری سمینار «جهانی» بررسی اندیشه‌های «امام خمینی»، کنگره نهادهای انقلابی، راهپیمایی ۲۲ بهمن، تجدید میثاق با «عارف الفقها و فقیه العرفاء» و غیره و غیره

بقیه در صفحه ۲

در این شماره

ژید فردگرایی سازش ناپذیر

صفحه ۱۴

درحاشیه نامه و. علی کشتگر

صفحه ۲۷

اوجگیری بحران ملیتها در شوروی

صفحه ۲۴

شعر در زمانه عسرت

صفحه ۱۲

بحث‌های تدارکاتی کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران

لنینیسم و دمکراسی صفحه ۱۶

... التزام به ولایت فقیه

بقیه از صفحه ۱

قطعنامه راهپیمایی پرسرو صدای «طلایه داران عفاف» نیز، بیش از هر چیز براین تجدید بیعت با هوسخترانی «رهبر مستضعفان جهان»، چه به مناسبت هفته زن، چه در دیدار با «مردم شهید پرور قم» به مناسبت ۱۹ دی، و به مناسبت های مختلف دیگر با شعارهایی نظیر «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» و یا «ارزش مجلس ما، اطاعت از رهبری است» توأم می شوند. در واقع این نشانه ها خبر از بقایای آخرین نبردی می دهند که از همان اولین روزهای دیماه آغاز شد و در این اولین روزهای بهمن اورتگاه جدیدی می جوید.

نعش چائوشسکو پرسر میدان سیاست بازی آخوندها!

حالا دیگر همه می دانند که چگونه بهانه جوئی -

بقیه از صفحه ۱ (در مقاله)

شخص خمینی در زمان حیات، جای هیچ مخالفت و اعمال نفوذی باقی نگذاشته است، چندی در تمام نهمه قم از کارگران می خواهد که امضای شورای نگهبان را متهم به هواداری از سرمایه داری نکنند و بدانند که «هدف اعضای شورای نگهبان حفظ امانت الهی و قانون اساسی است و هدف شورای نگهبان حمایت از کارفرما و یا کارگر نیست». به عبارت روشنتر کسانی که با موارد مابرای ارتجاسی قانون کار مخالفتند، در حقیقت با احکام شرعی مخالفتند.

البته این نوع استدلالات برای بیش از سه میلیون کارگری که با خانواده های خود یک جمعیت ۱۵ میلیونی جامعه ایران را تشکیل می دهند، پییزی را حل نمی کند. آنها در سال ۶۱ هم به خوبی می دانستند که قانون توکلی موثر به مو مطابق احکام شرع است زیرا در لفظ از حداقل دستمزد، تأمین اجتماعی، مرخصی سالانه، مرخصی ایام زایمان، زنان، معنویت کار کودکان، صداکثر مناعات کار و دیگر حقوق بدیهی کارگران خبری نیست، اما از آنجا که این قانون با شرایط کار و زندگی کارگران پیوند خورده است، لذا در مخالفت قاطع با چنین تمایلات ارتجاسی هیچ تردیدی هم به خود راه نداده اند، دامنه این مخالفت ها تشکل های رسمی و نیمه رسمی وابسته به رژیم در کارخانه هاراهم دربرمی گیرد. تظاهرات تعدادی از کارگران جنوب تهران در برابر مجلس در رابطه با پلاکلیف ماندن قانون کاروانعکاس آن دوروزنامه جمهوری اسلامی نشانده های روشن این فشارها هستند.

پهران آقیمانی پیش از همه پرورش طبقه کارگر ایران سنگینی می کند که با مستمر ناچیزی باید یا غول گزائی، کمبود و بیکاری دست و پنجه نرم کند. با مستمر حداقل روزانه یک کارگر می توان فقط ۷۰۰ گرم برنج و یا ۲۰۰ گرم گوشت یا ۲۰۰ گرم کره خرید. در چنین شرایطی بهرانی کارگران به چیزی کمتر از قانون کاری که بتواند حداقل تضمین های کار و زندگی را برای آنها تأمین کند، رضایت نخواهند داد و این را رژیم به خوبی می داند، حرکات

های دار و دسته مخالف رفسنجانی، باعث شد تا نعش چائوشسکو، از خیابان های پوخارست به وسط مجلس شورای اسلامی کشیده شود و بر سر اینکه چرا دولت رفسنجانی در آخرین روزهای حکومت دیکتاتور رومانی، از وی چنین گرم و سمیانه پذیرایی کرده است، وزیر خارجه را استیضاح کنند. حتی بهانه تراشی ها کار را به آنجا کشانید که در مجلس، نامه معروف خمینی به گاریاپف بازخوانی شد، از آن نتیجه گرفته شد که «امام» حوادث امروز رومانی را پیش بینی کرده بود و وزارت خارجه متهم شد که «به کشوری که در برابر فروپاشی مارکسیسم می خواست پایبند که کمک کرده است، تا حدودی که پیش بینی امام (ره) آنگونه که باید تحقق نیابد»! (اطلاعات، ۱۲ دیماه).

گرچه در مقابل این حملات، وزیر خارجه یک پار در کمیسیون وزارت خارجه مجلس حضور یافت و توضیحات مفصلی داد، اما جواب ها «قانع کننده» به حساب نیامد و دوباره سروصدا علیه دولت رفسنجانی ادامه یافت.

چنین شد، که حمله متقابل خامنه ای اینبار با سازماندهی مفصل آغاز گردید و وی در نطق شدیدالحنی «افرانی را که با بهانه جوئی ها و جنجال آفرینی های گوناگون، مسئولان دیپلماسی کشور را مورد تهاجم قرار می دهند، مورد حمله شدید قرار داد و مخاطبیتش را «چند نفر آدم بی مسئولیت» نامید و پرسید «مگر می شود اجازه دهیم مسئولان دیپلماسی کشور مورد تهاجم افراد بی مسئولیت قرار بگیرند؟ مگر ما می گذاریم؟».

بلا فاصله ارکستر یزرگ و رهبری شده ای به صورت مقاله، بیانیه، قطعنامه، سخنرانی و خطبه های نماز جمعه در حمایت از خامنه ای و حمله به افراد «بی مسئولیت» هماهنگ شده و موضوع دفاع از ولایت فقیه به اصل نامرسی تمام ارگان های ریز و درشت حکومتی بدل گردید! ابتدا رفسنجانی که در تمام روزهای چنجالی خاموش بود به صحنه آمد و در جلسه هیات دولت نطق مپسوطی کرد و در آن دولت را «مچری سیاست های مقام معظم رهبری» نامید و سپس به سبک ویژه خودش قدری هیژم به آتش ماجرا ریخت و اظهار تأسف کرد که «در این در سه روزه دیده شد بعضی ها قلب ایشان را مکر کردند و ما متاثریم و مایل نیستیم که کسانی که نظر رهبری را می دانند، حرکتی خلاف نظر ایشان انجام دهند». او اظهار امیدواری کرد که خشم رهبر «برای اولین بار و آخرین بار» باشد و «بعد از این افراد مواظب باشند و در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند».

البته همه ارگان های مختلف انقلابی و غیرانقلابی، اتمه جمعه و مطبوعات و غیره هم تقریباً همین حرف را تکرار کرده و مشروعیت مجلس و بقیه نهادها را از وجود ولایت فقیه دانستند.

به نظر می رسد که چنای مخالف، از این تهدیدها خم به ابرو نیاورد و گروه ۸۴ نفره ای که

ولایتی را مورد سؤال قرار داده بودند در جلسه ۱۲ دیماه حسابی او را پیچاندند و از شدت حملات خود هیچ کم نگردند. حوادث روزهای بعد نشان داد که لحن بسیار شدید خامنه ای علیه کسانی که وی آنها را «آدم های بی مسئولیت» نامیده است، به احتمال زیاد نگرانی بسیاری از نمایندگان مجلس را نسبت به حوزه اقتدارشان در مجلس برانگیخته است، به طوری که وقتی ۱۲ نفر از نمایندگان نامه ای را امضا کردند که در آن بدون قید و شرط از رهبری خامنه ای و «اطاعت» از فرامین وی نام برده شده بود، موج جدیدی از مخالفت علیه این نامه گسترش یافته و در جریان ۲-۳ روز بحث های درونی و خصوصی، سرانجام منتهی به امضای ۲۱۰ نفر شد که گرچه مقدمتاً به ستایش از ولی فقیه و اعلام وفاداری و غیره پرداخته است، با ایتحال پس از این تعریف و تمجیدها تصریح کرده است که «بعد از ولایت فقیه» و «در رأس» همه ارکان جمهوری اسلامی، مجلس قرار دارد که «در قانون اساسی، حدود، اصل، مختص حقوق و اختیارات آن است» و سپس لیست مفصلی از بیانات خمینی را در توحیف مجلس ردیف کرده و آن را «مرکز همه قدرت ها و قانون هاء نامیده است. در همین نامه است که طبق قانون اساسی، مجلس را «در مقابل کل ملت» مسئول قلمداد می کنند و «حق اظهار نظر در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور» را از حقوق اولیه آن شمرده تأکید می کند که «می تواند از رئیس جمهوری و هیات وزیران و هریک از وزراء سؤال و استیضاح نماید».

نامه آنگاه به سبک آخوندها مقدار زیادی قرپان صدقه ولایت فقیه می رود و سرانجام حرف حسابش را می زند: «مجلس شورای اسلامی، باتوجه به مسئولیت سنگینی که در نظام اسلامی به عهده دارد و برای حفظ کبان اسلامی و مصالح عامه، نمی تواند از اعمال نظارت و مراقبت دقیق و جدی، چشم پوشی نموده و اشرافی به آنها نداشته باشد».

در مجلس نیز درگیری شدت بیشتری پیدا می کند. سیدمحمد رضوی یزدی، نماینده یزد ضمن مقایسه پینمیر با حضرت علی، تصریح می کند که حضرت علی «غلام و شاگردی از شاگردان رسول الله» بوده و نمی شود «او را مساری پیامبر اسلام بدانیم» او پلافاصله این مثال را به رابطه خمینی و خامنه ای وصل می کند و می گوید «بیانید برای اثبات ولایت، نفی نبوت نکنیم» و سپس با اشاره به شعار «الله اکبر، خمینی رهبر» می گوید:

«هیچ کلمه ای نمی تواند جای امام خمینی را بگیرد»

او سپس از خمینی نقل قول های متعددی می آورد که «مجلس در رأس همه امور است» و آنگاه یادآور می شود که خمینی هیچگاه اجازه نداد «که هیچ گروه سیاسی ایشان را در انحصار خود قرار دهد» و البته پلافاصله آرزو می کند که خامنه ای نیز «اختصاص به چنای خاصی نخواهند داشت»!

باتطمیع و تهدید!

نامبرده تاکید می کند که سئوال کردن از وزیر حق مسلم مجلس است و به کسانی که دیروز انتقاد کرده اند و حالا پس از پیام خامنه ای به شعار «کی بود، کی بود، من نبودم» متوسل می شوند حمله کرد.

نماینده دیگری در مجلس -مرتضی الوری، نماینده تهران- به دستگاه تبلیغی رژیم حمله می کند که «چرا به گونه ای عمل می کنید تا از میان سفوف نماز جمعه تهران فردی فریاد بزند: «این ۵ نفر نماینده کجا هستند تا آنها را در کیسه کشاء او یادآور می شود که: «اگر کسی در فکر حذف جناح مقابل باشد، بداند که مخالف خمینی عمل کرده است. او تاکید می کند که: «سئوالی که نمایندگان مطرح می کنند، نه اولین بار و نه آخرین بار آنها خواهد بود». (مذاکرات مجلس، ۱۳ دیماه)

حرام شرعی و خیانت ملی!

در میانه شدت گیری های اختلاف میان دارو بسته های حکومتی، آیت الله منتظری نیز در قم، ضمن یکی از کلاس های درس خود، به انتقاد از رژیم می پردازد و به ویژه برنامه پنج ساله دولت رفستجانی را، به خاطر استقراض مورد حمله قرار می دهد. این درحالی است که گفته می شود جزوه ای در جواب به «رنج نامه احمد خمینی و با امضای «جمعی از علما و فضلاء حوزه علمیه قم» به طور وسیع در سطح کشور پخش شده و در آن به احمد خمینی و ادعاهایش علیه منتظری حمله شده است. این حوادث باعث می شود که رژیم گروهی از حزب الهی های خود را بسیج کرده و به جلوی محل سکونت منتظری فرستد تا با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» و غیره او را مورد تهدید قرار دهند. حتی گفته می شود که آیت الله منتظری را به مدت چند ساعت بازداشت کرده و دوباره آزاد می کنند. اخباری نیز از تظاهرات پراکنده و بیست میزانه ها در نجف آباد و اسفهان برسر زیباهاست.

روی شهری داستان کل کشور که به همین مناسبت به اسفهان رفته بود، در نطقی در مقابل گروهی از روحانیون در کتابخانه امیرالمؤمنین انتقاد باهدف توطن و تضعیف ولایت فقیه و رهبری را مورد انتقاد شدید قرار داد و تصریح کرد با چنین انتقاداتی شدیداً برخورد خواهد شد. او با ذکر اینکه دولت جدید برنامه های اقتصادی خود را آغاز کرده، از افرادی نام برد که «آب به آسیاب دشمن ریخته و مساله استقراض را مطرح می کنند، بدون اینکه بدانند استقراض یعنی چه، حال اینکه اصلاً استقراضی در کار نیست، او در این سخنرانی بی آنکه نامی از منتظری ببرد، از قول خمینی یادآور شد که «اینگونه افراد نباید در سیاست دخالت کنند.» وی آنگاه با اشاره به پیام خامنه ای تاکید کرد که «به هیچ عنوان اجازه توطن و تضعیف نظام، تضعیف ولایت فقیه و تضعیف رهبری به کسی داده نخواهد شد.» (اطلاعات ۲۳ دیماه)

باز شدن این جبهه جدید بدون شك باید به مثابه آغاز يك درس بزرگ، برای رژیم به حساب آید.

ادامه درگیری های فرساینده داخلی، و هم زمان ورود عامل جدیدی به صحنه، که در واقع فقیه عزّل شده ای است که همین سال گذشته و در آستانه برگزاری مراسم دهه فجر، بانطق معروف و پرسرو صدای خود، خط بطلانی بر ده سال حکومت خمینی کشید، مشکلی نیست که بتوان به سادگی بر آن فائق آمد.

سخنرانی یزئی رئیس شورای عالی قضائی در نماز جمعه، در جمله به مخالفان ولایت فقیه و دعوت به اتحاد، سخنرانی دکتر روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، در نشان دادن «مخاطره آمیز» بودن اوضاع و دوران «توطئه های پیشمار دشمنان»، بالاخره سرمقاله اطلاعات، که وضع فعلی را «واقعاً خطرناک» پریشان کننده و مهلك می خواند و مدعی است «اگر فرد یا افرادی بخواهند برسر چگونه هدایت کردن همین کشتی آنچنان با یکدیگر گلاویز شوند... سکان کشتی از اختیار بیرون می رود... سرانجام رهبر «یکدسته» جمهوری اسلامی را متقاعد می سازند که خود به میدان آید و طی نطق «بسیار مهم» خطاب به مجلس و مردم، شعشیرش را از رو بپنند و به «رقبا» چنگ و دندان نشان دهد!

این ولی فقیه بیچاره که باید اقتدارش را گدائی کند و یا با عریبه جوشی تامینش نماید، در این پیام یادآوری می کند که ولایت فقیه یادگار خمینی است و «این جانب به پیروی از آن یزرگوار با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهم کرد.»

از در این پیام، خود را به نفهمی می زند و نامه نمایندگان مجلس را خطاب به رهبری، نشانه «وفاداری» آنها به ولایت فقیه و «پشتیبانی» از نرلت به حساب می آورد، که گویا با این کار «مشقت محکمی برده انان که ملت ما را دچار تفرقه و اضطراب و نرمدیدی می پسندند زدند.»

او آنگاه، از «توطئه های پیچیده» دشمنان اسلام پرده برمی دارد و از کسانی تشکر می کند که «در تقویت پیوند میان دولت و ملت اعلام موضع کردند.» و به ویژه از نمایندگان مجلس اظهار رضایت می کنند که «عدم اختلاف در مسائل اساسی را معلماً نشان دادند» و سرانجام «تذکراتی» را به مردم ملت ایران یادآور می شود. در جریان همین «تذکرات» است که نامبرده تیغ تیز تهدید از نیام بر می کشد و «هر حرکت و گفتاری را که در روح اعتماد مردم «اندک خللی وارد سازد... حرام شرعی و خیانت ملی» نام می نهد! او ابتدا برای نمایندگان مجلس تکلیف تعیین می کند و سپس اعتراف می نماید که «همواره در این مجلس، محدود افرادی بوده اند که از این تکالیف غفلت ورزیده و راه کج کرده اند» و احتمالاً خطاب به آنها و همه خاطیان است که گوشزد می کند تا «در التزام ولایت فقیه و تبعیت از رهبری» غفلت نورزند، چراکه «اینجانب این را از هیچکس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد.»

باید اعتراف کرد که این نوع نمایشنامه های آخوندی، معمولاً پایانی کوتاه ولی خوش دارندا

متعاقب این پیام قلدرمشنانه، به نظر می رسد که نمایندگان، قدری ماست ها را کیسه می کنند، بلافاصله کلیات برنامه پنجساله «با رأی اکثریت قاطع پرگزیدگان مردم» تصویب می شود و رئیس مجلس، در نطق پرشوری، تصریح می کند که «نمایندگان مجلس به تمام معنی مطیع ولایت فقیه و مقام رهبری هستند» و ادامه می دهد که حتی اگر در مواردی «مقام رهبری مصلحت مهمی را تشخیص دهند، نمایندگان مربوطه اطاعت خواهند کرد» و «از حق قانونی خود برای نظام و تدارم انقلاب اسلامی صرفنظر می کنند.» او یادآور می شود که این کار «امتحانش هم مجانی است» و ما قول می دهیم که اطاعت کنیم و به این بحثها خاتمه دهیم و همه در کنار هم راهمان را در مقابل اینهمه نشستی ها و توطئه هائی که از بیرون می شوند، ادامه دهیم.»!

مسئلاً، رئیس مجلس، وقتی از نشستی ها و توطئه ها صحبت می کند، خطایش به مردم ناخشنود و خشمگین ایران است که نه فقط از ویرانی فقر و رکود و فساد، بلکه از این خیمه-شب بازی تکراری و موعوع نیز، خسته شده اند.

اهتراضی و اعتراضی کارگران در چندین کارخانه تهران و جنوب رنگ های خطر آویزگری مجدد جنبش اعتراضی کارگران را برای رژیم به صدا درآورده اند.

قانون کاری که از سوی شورای نگهبان تصویب شد، هنوز در موارد متعددی با يك قانون کار مترقی و حامی حقوق کارگران و زحمتمکشان نامتلفه جدی دارد. بده بستان های سال های اخیر میان مجلس و شورای نگهبان هویار در جهت منافی بعضی کاستی از حقوق کارگران و دانش امتهاز به کارفرما عمل کرده اند. حتی در تلاش برای یافتن گریزگاههای «شرعی» بخشی از وظایف کارفرمایان به عهده دولت گذاشته شده است. اما چیزی که در قانون کار بسیار مهم است، محروم کردن قانونی کارگران از حق ایجاد تشکل های منافی مستقل است که در جنبیات به مثابه اصلی ترین تضمین اجرای هر قانون کار و حمایت از حقوق کارگران و پیشبرد مبارزه مطالباتی آنها به شمار می رود. رژیم تلاش می کند تشکلهای وابسته به خود مانند انجمنهای اسلامی و یا نهادهای تحت نظر مانند شورای اسلامی کار (که اساساً يك نهاد فیکرکاری است) را جانشین تشکل های منافی مستقل کارگران و زحمتمکشان کند. از سوی دیگر مسکوت گذاشتن مساله امتحان بر شاستون کار چیزی جز مخالفت با آن منشی نمی دهد. تأمین اجتماعی مورد نظر قانون کار و نیز مساله اشراج کارگران به ویژه در واحدهای کوچک با خواست های کارگران فاصله دارند.

برای رژیمی که خود را تنها طرفدار مستقیمین آن هم نه در ایران که در سراسر جهان قلمداد می کند، ناتوانی در تصویب يك قانون کار آن هم با این چهارچوب به دلایل «شرعی» و «غیرشرعی» بسیار پرمختاست. امروز کم و بیش در بسیاری از عرصه هائی که رژیم سعی در «اصلاح» امور دارد، با همین گیرهها و سواتج هراچه می شود، مساله زنان، مساله زاده اندازی، طرح های اقتصادی، ارتباط با نهایی خارج، حقوق بشر و... همگی رژیم را بر يك بن بست ناگزیر قرار می دهند. اینها همگی چیزی جز بن بست بجمعه رژیم نیستند.

تظاهرات

بقیه از صفحه ۱

حزب دمکرات کمرستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه مشترکی که به آقای دویل نماینده کمیسرین حقوق بشر تسلیم شد، توجه ایشان را به مساله زندانیان سیاسی و موارد دیگر نقض حقوق بشر جلب کردند.

پنجم کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران در رابطه با سفر این هیأت پیامی خطاب به مردم و نیروهای سیاسی ایران فرستاد و هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران نیز پلاننامه پس از اطلاع از تظاهرات تهران، طی اطلاعیه ای مردم را به حمایت از این اقدام شجاعانه فراخواند.

این احلاصیه وسیعاً در اختیار مطبوعات گذاشته شده و به ویژه در اختیار رادیو های خارجی پخش گردیده و به گوش مردم ایران رسیده است.



اطلاعیه هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

مردم شریف ایران!

خانواده های زندانیان سیاسی!

اینک آقای گالینو دویل به نمایندگی از طرف سازمان ملل برای رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران، و در مقام سازمان ملل متحد در تهران، به سر می برد. طبق اطلاعات به دست آمده، صدها تن از خانواده های زندانیان سیاسی در محل سازمان ملل در تهران بست نشسته، سایر بستگان آنان و مردم مبارز تهران در چند روز اخیر در برابر مقر سازمان ملل حضور یافته و با ارائه عکس و دادن اطلاعات درباره عزیزان زندانی خود، خواستار دخالت سازمان ملل برای آزادی بی قید و شرط زندانیان، تأمین آزادی و رعایت حقوق بشر در ایران شدند.

این هیأت تا دوشنبه ۹ بهمن هنوز در تهران خواهد بود. بکوشید تا با مراجعات وسیعتر به این محل، نوشتن نامه ها و شرح حال بستگان زندانی خود و اعدام شدگان و شکنجه هایی که صورت گرفته است، صدای مردم زجر دیده ایران را به گوش جهانیان و تهاذهای بین المللی برسانید.

۹ بهمن ماه ۱۳۶۸

اعلامیه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

به مناسبت سفر هیأت بازرسی کمیسیون حقوق

مردم ایران!

باید دولت های جهان را از طرق گوناگون برای موعظ گیری در برابر نقض خشن حقوق بشر در ایران تحت فشار گذاشت. نباید اجازه داد ظاهرسازیهای جمهوری اسلامی و منافع و معاملات آشکار و پنهان اقتصادی سبب فریفتن افکار عموم جهان شود. ما باید با گسترش مبارزه خود از طریق مراجعه به سازمان های حقوق بشر، احزاب و نیروهای سیاسی دمکرات و مترقی و سندیکاها در سراسر جهان، پارلمان ها، رسانه های جمعی، شخصیت های هنری، فرهنگی و میامی، کارزار جدیدی از مبارزه برای تأمین حقوق بشر در ایران به راه اندازیم.

حساسیت افکار عمومی جهان در این روزها که مبارزه بی امان علیه استبداد و خودکامگی در کشورهای سوسیالیستی و سایر مناطق جهان شدت گرفته است از یک سو و نیازهای حیاتی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی برای خروج از انزوا و گسترش روابط اقتصادی با خارج، محمل های خوبی برای گسترش مبارزه ما هستند. از این رو ما وظیفه داریم به افکار عمومی جهان اعلام کنیم که نفاق از حقوق بشر و دمکراسی نه تنها آلمان شرقی، رومانی و چکسلواکی بلکه باید ایران و کشورهای مشابه را هم دربرگیرد. مهم ترین عرصه هایی که در شرایط کنونی برای افشای سیاست های ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی از اهمیت فراوان برخوردارند، از این قرار می باشند:

- نفاق از باقیمانده زندانیان سیاسی به ویژه زنان زندانی که خطر جدی جان آنان را تهدید می کند.

- قطع فوری شکنجه های وحشیانه و قرون وسطایی در زندانها که به نام تعزیر شرعی مورد نفاق و قبحانه سردمداران رژیم قرار می گیرد.

- قطع اعدام ها، توقف فوری اجرای احکام اعدام، سنگسار و سربریدن در معابر عمومی.

- متوقف کردن اجرای قانون عقب مانده و ضدانسانی قصاص.

- قطع فوری خشونت و تعرض به زنان کشور که به وسیله باند های مزدور رژیم و تحت لوای مبارزه با بدچاپی صورت می گیرد.

- پایان دادن به فشارهای سیاسی-روانی و سیاست سرکوب در میان ملیت های ملی و مذهبی به ویژه علیه مردم مستعبد کمرستان.

- رعایت آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در منشور حقوق بشر در مورد همه مردم ایران به ویژه زنان و جوانان.

به نظر ما بویایه محورهای نامبرده می توان وسیعترین اتحادها را در میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون مترقی ایران سازمان داد.

شایسته نیست در شرایطی که خانواده های زندانیان سیاسی و دیگر اقشار و توده های مردم اینچنین فداکارانه در شرایطی بغایت فشار برای احقاق حقوق خود و در نفاق از حقوق بشر برای افشای چهره ضدانسانی رژیم مبارزه می کنند، نیروهای سیاسی از روی آوردن به یک کار وسیع متحد سر باز زنند.

ما همه هموطنان سازمان های حقوق بشر، گروهها و سازمان های سیاسی ضد رژیم، شخصیت های فرهنگی، هنری و اجتماعی، محافل و تشکل های دمکراتیک ایران را به گسترش کارزار مبارزه علیه جمهوری اسلامی در عرصه حقوق بشر فرامی خوانیم.

- تنگ و نفرت بر رژیمی که به زور سرزنزه و گفتار، از اینفرهات ایران را به اسارت

مردم ایران! سرانجام رژیم جمهوری اسلامی تحت فشار فزاینده افکار عمومی جهان ناچار شده است، برای نخستین بار پدیدار هیأت بازرسی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد جهت مشاهده موارد نقض حقوق بشر در ایران را بپذیرد. طی سال های گذشته کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بطور منظم هر سال جمهوری اسلامی را به خاطر نقض خشن حقوق بشر در ایران محکوم کرده است. و جمهوری اسلامی امسال برای جلوگیری از تصمیمات شدیدتر مجمع عمومی سازمان ملل بناگزیر به سفر هیأت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تن در داده است.

در آخرین گزارش کمیسیون مذکور، از جمله به اعدام وحشیانه بیش از ۷۰۰ زندانی سیاسی در سال گذشته، ادامه شکنجه و بی فناوری در زندانها، نقض مکرر و دائمی حقوق فردی و اجتماعی مردم ایران و اعدام های وسیع عوامل قاچاق مواد مخدر و برخی جرم های جنایی اشاره شده و از اعدام تعدادی از زندانیان سیاسی به نام قاچاقچی و... پرده برداشته شده است. واکنش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نشان می دهد که مبارزه افشاگرانه و تحسین انگیز خانواده های زندانیان سیاسی و نیز نیروهای سیاسی ایرانی و شخصیت های اپوزیسیون و سایر محافل توانسته است تاحدودی توجه افکار عمومی جهان را به سوی آنچه که در میهن مصیبت دیده ما می گذرد، جلب کند. امروز دیگر کسی در جهان نیست که به جنایات و اعمال ضد بشری این رژیم قرون وسطایی، ارتجاعی و سرکوبگر واقف نباشد.

مردم ایران و نیروهای میامی!

رژیم جمهوری اسلامی از یکسال پیش به این سو کوششهای فراوانی را برای خروج از انزوی بین المللی به ویژه به خاطر نیاز به کشورهای خارجی در بازرگانی اقتصادی کشور آغاز کرده است. بست اندوکاران رژیم تلاش می کنند در برابر افکار عمومی جهان چهره کوبه خود را بیوشانند و با ظاهرسازی های عوام فریبانه تصویر مظلومی از خود به نمایش گذارند. در حالیکه همزمان در داخل کشور همان سیاست سرکوب و فشار و آزار و شکنجه و اعدام مخالفان نینبال می شود و ساده ترین حقوق فردی و اجتماعی شهروندان به آسانی زیر پا گذاشته می شود. مردم روزانه شاهد صحنه های فجیعی مانند سنگسار زنان، گردن زدن با شمشیر، اعدام در معابر عمومی، قطع دست و کور کردن چشم به بهانه قصاص، اذیت و آزار زنان و جوانان هستند. این در حالی است که کشتار زندانیان سیاسی این بار تحت پوشش قاچاقچیان ادامه دارد.

وظیفه مهم نیروهای سیاسی، شخصیت های اجتماعی و هنری و سایر محافل و جمع های دمکراتیک ایرانی در شرایط کنونی تشدید مبارزات افشاگرانه به قصد فشار آوردن به رژیم جمهوری اسلامی است. الزامات زندگی در جهان امروز و وابستگی به اقتصاد جهانی و ضرورت رابطه گسترده با کشورهای جهان رژیم جمهوری اسلامی را وامی دارند پوخلاف ده سال گذشته که به اعتراضات جهان پی امتنا بود، تاحدودی افکار عمومی جهان را جدی تر بکشد. ما باید با گسترش مبارزه افشاگرانه خود، با نشان دادن موارد واقعی نقض خشن حقوق بشر در ایران، با بر ملا کردن توطئه های رژیم برای پوشاندن اعمال زشت و ضدانسانی خود در داخل مرزهای کشور، در این عرصه مهم به رویارویی باترفندهای جمهوری اسلامی برخیزیم.

تصویب اولین برنامه ۵ ساله جمهوری اسلامی در مجلس

تولید، مهم ترین سمت گیری های برنامه، تکمیل دهها طرح بزرگ صنعتی، عمرانی و کشاورزی است که حدود ۵۰۰ میلیارد تومان سرمایه کشور را راگد نگهداشته است. از میان این طرحهای بزرگ می توان به فولاد مبارکه، پتروشیمی بندر شاهپور و نیروگاه اتمی اهواز اشاره کرد. در مجموع قرار است تولید سرانه به طور متوسط ۴/۸ درصد رشد کند. در بخش کشاورزی برنامه ادعا می کند که در بسیاری از عرصه ها و از جمله تولید گندم و برنج، به خودکفایی دست خواهد یافت. همچنین قرار است نرخ تورم از ۲۹ درصد کنونی به ۹ درصد در سال ۷۲ کاهش یابد. استقرار بانک (یعنی عرضه اسکناس بی پشتوانه) قرار است از ۱۲۱ میلیارد تومان در سال ۶۸ به رقم صفر در سال ۷۲ برسد. مطابق برنامه پنج ساله با وجود ایجاد بیش از ۲۹۰ هزار کار جدید در سال، نرخ بیکاری همچنان بالا باقی خواهد ماند و در سال ۱۳۷۲، ۱۳/۴ درصد جمعیت فعال (چیزی حدود ۲ میلیون نفر) بیکار خواهند بود.

در مجموع برنامه پنج ساله چه در بخش درآمدها و چه در بخش پیشرفت برنامه های سازندگی و افزایش تولید با خوشبینی افراطی تدوین شده است. در گذشته دولت موسمی چندین سال برنامه معروف به برنامه اول عمرانی (۶۶-۱۳۶۲) را به بحث گذاشت و این برنامه هیچگاه اجرا نشد. اینک جمهوری اسلامی در یازدهمین سال حیات خود برای دومین بار تلاش می کند در قالب یک برنامه پنج ساله فعالیت های اقتصادی و عمرانی خود طی پنج سال آینده را سمت و سو دهد. اما گذشته از منابع تامین هزینه ها، با توجه به عدم کارایی دستگاههای اجرایی از یکسو و نیز درگیری های داخلی رژیم و جو سیاسی کشور که همواره به عنوان مانع برای راه افتادن کارهای جاری عمل می کرده اند تحقق برنامه پنج ساله با مشکلات فراوانی روبروست. به ویژه آنکه در این برنامه چشم امید فرارانی به سرمایه گذاری های بخش خصوصی در عرصه صنایع و کشاورزی وجود دارد که باتوجه به جو فعلی کشور، عدم اعتماد و بارآوری فوق العاده و کم خطری فعالیت در بخش خدمات و تجارت و کارهای واسطه ای هیچ تضمین و چشم انداز روشنی برای چنین گرایشی وجود ندارد.

شکست سیاست های ارزی دولت و فسنجانی

همراه با افراد مسلح و اسأ به فروش دلار در پشت سفارت انگلیس اقدام می کرد و در حقیقت نرخ روز را وی تعیین می نمود. این فرد به متقاضیان به هر مقدار که می خواستند آرز می فروخت. اما کاهش عرضه ارزهای خارجی به تدریج قیمت ارز را بالا برد و هیچگاه بهای دلار به حدود آنچه که دولت ادعا می کرد نرسید. در مرحله دوم دولت، که هنوز نتوانسته بود مرحله نخست را به خوبی پیش ببرد، با اعلام فروش دلار ۸۰ تومانی تلاش کرد ضربه روانی جدیدی به دست اندرکاران بازار ارز بزند، اما بی رمقی اقدامات دولت و محدود بودن عرضه ارز دولتی همگی سبب شدند تا ضربه دوم دولت هیچ تاثیری بر بازار آزاد

سرانجام پس از ماهها بحث و بررسی، اولین برنامه پنج ساله عمرانی جمهوری اسلامی به مجلس ارائه شد. سمتگیری های برنامه و نیز منابع تامین ارزی آن از موارد اختلاف جدی میان دست اندرکاران رژیم است که طی ماه های اخیر بارها پیرامون آن بحث های تندی در گرفته است. در طرح برنامه پنج ساله پیش بینی شده است که دولت رویهم رفته ۸۲ میلیارد دلار نفت بفروشد. حدود ۱۸ میلیارد دلار از صادرات غیرنفتی کسب کند و بقیه نیازهای ارزی (پیش از ۱۲ میلیارد دلار) را از طریق استقراض و یا معاملات شبیه بای یک (شراکت شرکت های خارجی در سرمایه گذاری و نیز در تولیدات آتی مؤسسات صنعتی) تامین نماید. در مورد نفت و گاز باتوجه به افزایش مصرف در سطح جهانی و در نتیجه بالا رفتن تقاضا برای کشورهای عضو اوپک و افزایش بهای هریکه نفت (تا بالای ۲۶ دلار) این پیش بینی تا حدودی منطقی به نظر می رسد. اما با توجه به آنکه صادرات غیرنفتی ایران هیچگاه از مرز ۱/۱ میلیارد دلار تجاوز نکرده است، لذا حدود ۳/۶ میلیارد دلار کالای غیرنفتی در سال (انهم با توجه به آنکه معلوم نیست بخش خصوصی سهم خود را در تولید و یا ورود کالا به کار گیرد) تقریباً غیرممکن است. دولت در گذشته نیز همواره افزایش صادرات را به بهای محروم کردن مردم از کالاهای مورد نیاز داخلی تامین کرده (شماره فروش اتوبوس و رنو به کشورهای خارجی) است. در مورد سایر منابع تامین نیازهای ارزی، دولت فسنجانی به ویژه چشم به وامهای خارجی و یا سرمایه گذاریهای شرکت های خارجی در ایران دوخته است و طرح می کند که اگر بتوان از طریق مشارکت شرکت های خارجی یا قرض، در ایران به افزایش تولید و یا ایجاد کار و تکمیل طرح های بزرگ عمرانی و تولیدی یاری رسانید، در آینده به آسانی این قرض ها را می توان باز پس داد. در حالیکه مخالفان بیشتر به تجربه مناس کشورهایمانند مکزیک، برزیل و... اشاره می کنند. از سایر نکات قابل توجه در برنامه، تغییر ساختار بودجه در طول پنج سال و افزایش سریع سهم مالیات در تامین بودجه سالانه است. قرار است سهم مالیات در بودجه از ۲۹ درصد در سال ۶۷، به ۶۹ درصد در سال ۷۲ افزایش یابد. در زمینه

اجرای در مرحله از برنامه ارزی دولت با هدف پائین آوردن بهای ارز در بازار آزاد طی سه ماه گذشته، نه تنها نتیجه ای به بار نیاورده است، بلکه بر ابهام و سرگردانی بازار ارز افزوده است. در مرحله نخست دولت با فروش مستقیم دلار به نرخ صد تومان (در بازار آزاد ۱۲۷ تومان) تصور می کرد می تواند سریعاً بر بازار ارز مسلط شود و نرخ ارز در بازار آزاد سیر نزولی در پیش گیرد. دولت چه از طریق عرضه وسیع ارز به تجار و مسافران (حد اکثر ۵ هزار دلار) و چه از طریق فروش مستقیم سعی کرده، قیمت ها را به سرعت بشکند. مثلاً در تهران فردی به نام حاج آقانجلی که روایتش با بانک مرکزی برهمگان آشکار بود، هر روز صبح با چمدان معروف پراز دلار خود

بشر سازمان ملل به ایران

درآورده است
- پیروزیك مبارزه مردم ایران بر راه آزادی، دمکراسی و حقوق بشر!
- درود بر زندانیان سیاسی ایران!
- سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!
- ملتوم کمیته مرکزی
حزب دمکراتیک مردم ایران
۱۷ دی ماه ۱۳۶۸، ۷ ژانویه ۱۹۹۰

نامه مشترک سه سازمان ایرانی

حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه مشترک به ریچارد گالینو دوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای بازدید از ایران، از وی خواستند هنگام سفر خود به تهران به موارد متعدد نقض حقوق بشر در ایران و وضعیت زندان های سیاسی و نیز زنان زندانی توجه نماید. به همراه این نامه که در جریان دیدار حضوری نمایندگان سازمان ها با آقای دوپل به وی تسلیم شد، اسامی ۱۲۴۵ زندانی سیاسی اعدام شده که به وسیله کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) انتشار یافته است و نیز ترجمه فرانسوی لایحه قصاص نیز برای اطلاع بیشتر از وضعیت ایران در اختیار وی قرار گرفت. در نامه سه سازمان ضمن اشاره به اهمیت تلاش های سازمان ملل، همچنین از وی خواسته شده است که نقض خشن حقوق بشر در کردستان ایران را مورد توجه جدی قرار دهد. آقای دوپل در این دیدار از همکاری سازمان های ایرانی در نفع از حقوق بشر در ایران، ابراز خرسندی کرد. لازم به تذکر است که حزب جمهوریخواهان ملی و سازمان فدائی هویک به دلایلی به این ابتکار پاسخ مثبت ندادند.

• هیات نمایندگی کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی ایران در پاریس، روز ۱۵ ژانویه طی دیداری با گالینو دوپل سرپرست هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اعزامی به ایران، اسناد مربوط به کشتار زندانیان سیاسی و نیز وضعیت فعلی زندان ها را در اختیار وی گذاشت. در این دیدار یکی از زندانیان سابق وضعیت زندان ها را برای دوپل تشریح کرد. هیات نمایندگی به ویژه درباره زنان زندانی که خطر مرگ جان آنها را تهدید می کند، اطلاعات لازم را به آقای دوپل دادند.

• کانون همبستگی برای نفع از حقوق بشر ایران در لیدن هلند طی اطلاعیه ای به مناسبت چهل و یکمین سالگرد منشور جهانی حقوق بشر، از مردم جهان خواست، به موارد متعدده نقض خشن حقوق بشر در ایران توجه کنند و تلاش های مجامع ایرانی حقوق بشر برای قطع فوری اعدام و شکنجه در ایران و تامین امنیت جانی پناهندگان سیاسی ایران در همه کشورهای جهان را مورد حمایت قرار دهند.



سیل در جنوب و غرب ایران

باطنیان رودخانه ها درواست اذرمه، استان- های جنوبی و غربی میهن را سیل فراگرفت و بازهم برای هم میهنان خسارت و تلفاتی به بار آورد. از جمله این خسارات:

راه های ارتباطی اکثر روستاها در این استان ها قطع گردید. نویست روستا در منطقه فارسان در استان چهار محال بختیاری در محاصره سیل قرار گرفتند. در ایذه پل ها و جاده های ارتباطی به کلی تخریب شدند. پل های بسیاری که تنها وسیله ارتباط روستائیان بودند زیر آب رفته است. ده ها تن جان خود را از دست داده اند. به مزارع و دام ها خسارات جبران ناپذیری وارد آمده و در اثر فروریزی خانه ها، هزاران خانوار بدون پناه مانده و اندک امکانات زندگی خود را از دست داده اند. تنها در دهلران ۵ تن کشته و میزان خسارات ۱۸۸ میلیون ریال برآورد گردیده است. قابل توجه است که در جریان سیل دوماه پیش استان سیستان و بلوچستان دهها روستای ویران شده هیچگاه روی کمک های دولت را ندیدند. به علت همین عدم کمک رسانی، ۴۰ درصد از ۸۰ هزار هکتار اراضی قابل کشت کل منطقه سیستان امسال زیر کشت نخواهد رفت.

شرکت مضاربه ای
در معرض اتهام

موجی از تبلیغات علیه شرکت های مضاربه ای در رسانه های گروهی رژیم به راه افتاده است. این شرکت ها که درحقیقت پول مردم را «کرایه» می کنند، درسالهای اخیر به یکی از عوامل تعیین کننده بازار تبدیل شده اند. عده ای حتی خانه های خود را فروخته اند تا از طریق بهره سالانه پولی که به شرکت های مضاربه ای می سپارند، بتوانند زندگی کنند. بهره سالانه پول درشرکت های مضاربه ای بین ۲۰ تا ۶۰ درصد است و شرکت های مضاربه ای به طور عمده پول خود را صرف کارهای واسطه ای، خریدوفروش کالاها در بازار سیاه، خرید و فروش ارز و... می کنند. دهها شرکت مضاربه ای درماه گذشته با بالاکشیدن پول مردم به کلی ناپدید شده اند. شرکت های مضاربه ای یکی از زائده های یک اقتصاد بیمار، غیرتولیدی و دلال پرور است. جو تبلیغاتی که اینک برای برچیدن این شرکتها و «غیرشرعی» خواندن فعالیت آنها به راه افتاده است، درحقیقت بدون تغییر اساسی درکل سیاست های اقتصادی و سمت دادن سرمایه ها به سوی تولید و ایجاد ثبات در بخش اقتصادی هیچ تاثیر جدی بر مجموعه امور اقتصادی نخواهد گذاشت.

سازمان تأمین اجتماعی
باثروت هنگفت و خدمات نازل

سازمان تامین اجتماعی با نخیره ۱۲۰ میلیارد تومانی ثروتمندترین نهاد اجتماعی درایران است که دارای فقیرترین و محروم ترین اعضا می باشد. بیمه شدگان پس از اینکه تمام بیمارستان های وزارت بهداشت و تامین اجتماعی را دور می زنند، ناچارند که به بخش خصوصی مراجعه کنند، که هزینه گزافی می طلبد. عملی ساده در بیمارستان خصوصی مدائن برای یک کارگر ۸۰ هزار تومان هزینه بربردارد و به کارگری که برای عمل کلیه به بیمارستانی مراجعه می کند ۷۱/۸۰/۲۰ نوبت جراحی می دهند. کارگری بستری در یکی از بیمارستان های تامین اجتماعی اظهار می دارد که ۲۵ سال است که در سازمان قحری ایران استاندار رنگ است. در اثر مواد شیمیایی رنگ چهار بیماری های ریه و قلب شده و با وجود بیمه تاکنون حدود ۵۰ هزار تومان مخارج درمانی داشته. کارگر بیمار دیگری که از ۷ سالگی کار کرده و ۲۳ سال حق بیمه می دهد، در جواب خبرنگار درمورد اوضاع بیمارستان بیمه فقط سکوت می کند. کیفیت نامطلوب مراکز درمانی بیمه شدگان برکمی پوشیده نیست. بیماران با لباس آلرده محل کار بستری می شوند و

ملافه ها فقط به مناسبت ورود خبرنگار عوض می شوند. باید پرسید که آیا کارگران و بیمه شدگانی که درسال های پررنجشان بخش مهمی از درآمد خود را جهت ایمن سازی آینده خود ازجهت درمانی، بازنشستگی و... به سختی و دشواری زیاد تامین می کنند اینگونه باید خدمت درمانی را دریافت کنند؟ (کیهان ۹ آبان)

نگاهی به وضعیت ساکنین قلعه

حسن خان یا «شهر قدس»

از آنجا که ساکنین «شهر قدس» را عمدتاً کارگران کارخانجات اطراف جاده تهران-کرج تشکیل می دهند، بررسی وضعیت این شهر می تواند به شناخت دقیقتری از وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان در ایران کمک نماید. این شهر با جمعیتی متجاوز از ۱۲۰ هزار نفر با زیر پوشش داشتن ۱۶ شهرک در ۱۷ کیلومتری پایتخت واقع شده است. «شهر قدس» در فاصله سال های ۵۸ تا ۶۸ شاهد رشد جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ درصد بوده است. جمعیتی که عمدتاً از روستاهای اطراف بدان هجوم آورده اند و با ساختن آلونک هایی به وسعت ۴۰ تا ۲۵ متر مربع، بدون توجه به اسلوب شهرسازی و نداشتن امکانات اولیه در آن زیست می کنند. آلونک هایی که هرازهنگاه توسط مأمورین شهرداری بابلدزد با کمک کمیته چس ها وحشیانه برسر ساکنین فرود می آیند. رشد بی رویه جمعیت، نبود امکانات بهداشتی و آموزشی، حتی نداشتن سیستم توزیع مواد غذایی و جمعیتی را در «شهر قدس» پدید آورده است که حتی به گفته مقامات امکان زندگی در آن را غیرممکن ساخته است. ۵۰ درصد اهالی از نعمت سواد بی بهره اند. نه از کورنکستان خبری هست و نه از کانون پرورش فکری. حتی در این شهر بزرگ یک سینما هم وجود ندارد. (مسئول نهضت سواد آموزی «شهر قدس»، رسالت ۳۰ آبان)

حتی اهالی از عدم جمع آوری زباله نیز رنج می برند. با اینکه ماهیانه هفتاد تومان جهت جمع آوری زباله پرداخت می کنند، اما زباله ها در معابر عمومی تلنبار می شوند. گرچه کارخانجات خود منبع درآمد ساکنین شهر می باشند، اما نزدیکی کارخانجات شیمیایی به شهر و نبود امکانات بهداشتی نیز مشکل دیگری ساخته است. مشکل نان و نبود اجناس کوپنی در مغازه ها و وضعیت بد تغذیه را نیز بر تمام عوامل پیشگفته اضافه کرده است.

مدرسه و مسجد

آموزش و پرورش طی ۵ سال آینده نیاز به ۱۸۰ هزار کلاس جدید دارد. به گفته معاون وزارت آموزش و پرورش پس از انقلاب تا کنون ۱۱۰ هزار کلاس به فضای آموزشی کشور افزوده شده است. (کیهان ۷ آبان ۶۸) درحالی که به عنوان نمونه در مدارس جنوب تهران برنامه های آموزشی در ۴ شیفت اجرا می گردد. به گفته مهدوی کنی تعداد مساجد تهران ۲۰۰۰ می باشد که نیمی از این تعداد پس از انقلاب تأسیس گردیده.

هزار تومان برای

قالی باف های بازنشسته

به گفته رئیس شرکت سهامی فرش اراک، قالی بافان یا بیش از ۱۲ سال سابقه، می توانند بازنشسته شوند و ماهانه هزار تومان به عنوان حقوق دریافت کنند. قابل تذکر است که با هزار تومان در بازار امروز ایران می توان ۲ کیلو کره یا ۴ کیلو گوشت یا ۸ کیلو برنج خرید.

فاجعه رژیم اسلامی

ماه هاست که رژیم جمهوری اسلامی بساط دارزدن و شکتجه و آزار خود را از چارچوب دیوارهای زندان به کوچه و خیابان و میادین شهرها آورده است. محکومین رژیم در ملاعام به دار کشیده می شوند، یا شمشیر سر آنها از بدن جدا می شود و یا سنگسار می شوند. نمونه خیر زیر، ایتهایی ترین اثراتی است که این عمل زنده و ضدانسانی بر روحیه و اعمال مردم ما به ویژه جوانان و کودکان دارد.

سالنامه
توزیع شده در ۱۱۱ شماره ۱۱۳۳

نوجوانی در حین نمایش
اعدام!! خفه شد

تعدادی از جوانان تهران در روز جمعه ۱۳۳۳ در حین نمایش اعدام در محاکمات نظامی در تهران، در حین اجرای اعدام، با تکیه بر سینه خود، فریاد می زدند که ما را از اعدام نجات دهید. این فریادها در میان تماشاگران و سربازان حاضر در محاکمات نظامی، طوفانی از هیجان و تکان ایجاد کرد.

وضعیت دشوار

پناهندگان ایرانی در ژاپن

کانون ایرانیان متقاضی پناهندگی در ژاپن طی اطلاعیه ای فعالیت های این کانون در جهت حل مشکل پناهندگی گروهی از هموطنان ما در ژاپن را به اطلاع همگان رساند. در این اطلاعیه از جمله به اعتصاب غذای ۲۰ تن از ایرانیان مقیم این کشور و نیز دستگیری تعدادی از متقاضیان پناهندگی اشاره شده است.

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

متهم تاریخ، نه قاضی آن

به دنبال درج مصاحبه نشریه راه ارانی با آقای بنی صدر و دفاع ایشان از کلیه مواضع خود در جریان حوادث سال های بعد از انقلاب، عبدالله مهتدی دبیرکل حزب کمونیست ایران طی مقاله ای در نشریه «کمونیست» تحت عنوان فوق، به شدت هم به مصاحبه شونده و هم به مصاحبه کننده (نشریه راه ارانی) حمله کرده و از جمله می نویسد: «بخش اعظم این گفتگو، به خصوص آنجا که عقاید و نقطه نظرات بنی صدر را شامل می شود، برخوردی جدی را نمی طلبد... اما بخش هایی از آن که به تاریخ و یا بهتر است بگوییم به تحریف تاریخ می پردازد، آنجا که راجع به کردستان و جنگ سنجند و نقش کومله در آن صحبت می کند، جوابگویی را برای من الزامی می سازد.» نویسنده سپس ضمن دفاع از نقش کومله در بسیج مقاومت مردم سنجند و اشاره به نقش بنی صدر به عنوان «آدم خمینی» می نویسد: «بنی صدر متهم دوره اخیر تاریخ ایران است، نه داور آن.» وی بنی صدر را به تحریف تاریخ و دروغگویی آشکار متهم می کند و حمله به سنجند که بنا به ادعای او به سرکردگی بنی صدر صورت گرفته را جزئی از نقشه حساب شده مچمرعه رژیم برای سرکوب مردم کردستان و نه آن طور که بنی صدر مطرح کرده تلاش برای خنثی کردن تلاش های جنگی عراق تلقی می کند. نویسنده البته نشریه مصاحبه گرا نیز شدیداً مورد حمله قرار می دهد و اتمام این مصاحبه را «جزئی از سیاست نزدیکی و ائتلاف با اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی» می داند: «حضرات آن قدر در تب جبهه یا دستجات و عناصر بورژوازی می سوزند که هنگام تحریف حقایق لال می شوند.» نویسنده ضمن اشاره به اینکه بنی صدر تکرار ماجرای برق داشتن موی زنان را به پیراهن عثمان تشبیه می کند، می نویسد «بنی صدر نه فقط زیر بار نمی رود، یا لحن اعتدالی و توجیه گرایانه به کار نمی برد، بلکه آشکارا به حمله متقابل نسبت می زند و به مخالفان خود اتهام شناخته شده جریان های وابسته را وارد می کند، ولی راه ارانی فقط همینقدر به خود جرات می دهد که اصرار کند که ولی فقط جویانات وابسته نیست، و اقلاً بین نیروهای چپ این مسائل و سولات مطرح است.» نویسنده البته در اینجا نقل قول طولانی از بحث و فحص مندرج در این مصاحبه را می آورد.

هشدار نهضت آزادی

نهضت آزادی در خبرنگار مورخ مهرداد خود، مقاله ای تحت عنوان «مشکل جمهوری اسلامی» درج کرده و در آن به سران رژیم هشدار داده اند که تا دیر نشده از حوادث اطراف خود و سقوط رژیم های توتالیتر عبرت بگیرند و بحران تمام عیار را با عقب نشینی چاره کنند و در این میان مقابله با بحران سیاسی به عنوان مهم ترین وظیفه تعیین شده است: «شک نیست که جمهوری اسلامی با بحران های متعددی روبرو است، بحران دزدپریت ملوک الطوائفی اش، بحران ایدئولوژیک و بحران ارزش ها، تنگناهای

اقتصادی و... اما بحران سیاسی مهم ترین و اساسی ترین مشکلی است که جمهوری اسلامی با آن روبرو است... این حقیقتی است که امروزه بعد از ۷۰ سال در شوروی، بعد از چهل سال در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، و بعد از ۲۷ سال در کشورهای ویرانه الجزایر به آن رسیده اند... در مقاله خطاب به سران حکومتی گفته می شود: «آقایان مسئولین! این بار به منزل نمی رسد. اگر انتظار موفقیت دارید، بهران سیاسی را اول حل کنید، حکومت قانون را پیاده کنید... آزادی های قانونی از یادرفته را که مردم به خاطر آن آزادی ها انقلاب کردند، احیا کنید، روزنامه ها و رسانه ها را از کنترل و سانسور حکومت آزاد سازید، به احزاب و دستجات درچارچوب قانون اساسی اجازه فعالیت دهید...»

درحاشیه کنسرت شجریان

دربی بهم خوردن کنسرت شجریان در استکولم ازسوی هواداران راه کارگر، سازمان وحدت کمونیستی، بخش هایی از جریانات اقلیت و غیره، اعلامیه ای ازسوی گروهی با امضاء جمعی از روشنفکران مستقل چپ مقیم استکولم و اروپا، منتشر شده که نسخه ای از آن به نسبت ما رسیده است. در این اعلامیه ضمن انتقاد شدید به اقدام مزبور که برخلاف خواست و اراده اکثریت حاضرین در سالن صورت گرفته، به تفکر دیکتاتور مآبانه و عقب مانده و قیم مآبانه این افراد که به نام چپ به بی ابرو کردن چپ ها مبادرت کرده اند انتقاد شده است و درعین حال از شجریان و سایرین به عنوان هنرمندان زیر فشار رژیم که در حفظ اصالت هنر خود می کوشند، تمجید شده است.

«راه کارگر» در آستانه قرن ۲۱

«راه کارگر» کماکان به «راه ارانی» می تازد و اینبار در شماره ۶۹ صفحه «دریابای مطبوعات» که در واقع بیشتر در خدمت پلمیک های «فیرنقل قولی» و پاشنی ملایم تر می باشد، به طور عمده به بحث و پلمیک با راه ارانی اختصاص یافته است. راه کارگر تلاش راه ارانی برای دستیابی به ترکی نوین از حزب، ایدئولوژی، سوسیالیسم، جامعه انسانی و دمکراسی و نیز انتقاد آن از توضیح جامعه بر اساس تئوری های یک قرن پیش را «رجعت فوسست طلبانه به اندیشه های ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی پرنشین ها و کائوتسکی ها» قلمداد کرده و وانمود کردن «افتضاحات ناشی از انحرافات از اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم» را به عنوان نقص در تئوری های مارکسیستی-لنینیستی محکوم می کند و این تلاش ها را «ابدی کردن حاکمیت بورژوازی» می نامد.

ادامه يك تلاش ارزنده

دربی جمع پنج گروه سیاسی تحت عنوان «همبستگی برای دمکراسی» با شرکت سازمان ها و هواداران حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائی، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و کانون فرهنگی-

سیاسی خلق ترکمن ایران در سوئد، تلاش هایی برای گسترش این تجمع و نیز ارتقاء آن از سطح يك همکاری محلی به سطح سراسری سازمان ها و گروه های تشکیل دهنده، در جریان است. جریانات امضاء کننده اعلامیه «همبستگی برای دمکراسی» به مناسبت انقلاب رومانی، و همچنین در پی تصویب قانون محدودکننده علیه پناهندگان از سوی دولت سوئد اطلاعیه های مشترک جدیدی منتشر کرده اند.

دربی درخواست سازمان حزب توده ایران در سوئد جهت پیوستن به این تجمع، همه امضاء شرکت کننده به استثنای دوستان فدائی اکثریت با این درخواست مخالفت کردند. استدلال موافقین شرکت حزب توده این بوده است که برای همکاری مشترک نمی توان حدودی قائل شد، در حالی که مخالفین میان همکاری و سطوح مختلف آن تفاوت قائل بودند و شرکت جریانات بی ابرو و ضددمکراتیک و وابسته را در جمعی که به وضوح می تواند و باید خصصت يك جبهه دمکراتیک را به خود بگیرد تلقی غرض دانسته و حرکتی در جهت سلب اعتماد مردم تلقی کرده اند. درعین اینکه همه جریانات شرکت کننده متفق القول بوده اند که برای آزادی فعالیت همه جریانات، بدون حد و مرز، حاضر به هرگونه کنش و تلاش هستند.

مصاحبه با فرخ نگهدار

بنا به اظهار کار ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به منظور انعکاس نظرات متفاوت در رهبری سازمان، با فرخ نگهدار دبیر اول سازمان مصاحبه ای بعمل آورده که در شماره ۷۱ این نشریه درج شده است. در این مصاحبه در مورد برخی مسائل سؤال و جوابهای معینی صورت گرفته که از آنجمله اند: درباره ضربات سال ۶۵، تحلیل اوضاع سیاسی کشور، فعالیت های سازمانی و تشکیلاتی داخل و خارج کشور، احتمال تشکیل کنگره و برنامه های احتمالی مطروحه در آن. در مورد احتمال تشکیل کنگره، نگهدار امیدواری بیشتری دارد و می گوید: «تا چند ماه پیش وضع با امروز تفاوت بسیار داشت، خوشبین ترین رفقا هم امید کمتری نسبت به آنچه امروز دارند، به تشکیل کنگره داشتند. اکنون پس از پلنوم هیچ مساله عملی و سازمانی مهمی که مانع کار باشد وجود ندارد...»

هشدار به افکار عمومی

گروهی که خود را «هواداران مجاهدین خلق ایران در اروپا» می نامند و با سیاست های رهبری سازمان مجاهدین مخالفند، طی اعلامیه ای که در پاريس منتشر کرده اند به همه مجامع و احزاب و سازمان های مدافع حقوق بشر و دمکرات در مورد خطراتی که بخشی از نیروهای اپوزیسیون مستقر در عراق را تهدید می کند، هشدار داده اند. در اعلامیه، خبر داده می شود که دولت عراق قصد دارد حدود ۴۰ تن از ایرانیان مخالف رژیم اسلامی را که به پهنه های نابجا و بی سابقه بستگیر کرده و در اردوگاه حله نگهداری می شوند به عنوان اسرای جنگی به رژیم ایران تحویل دهد. بقیه در صفحه ۲۳

مشاهدات يك هموطن از اوضاع هولناك بهداشت و درمان در رژیم آخوندها

سلامت مردم، قربانی رژیم جهل و جور!

در تهران برای تشخیص اوضاع ناپسندان بهداشت مردم، نزول بسیار محسوس سطح خدمات بهداشتی، شیوع بی سابقه بیماری های مختلف، و حتی ظهور مجدد بیماری هایی که سال ها بود در ایران ریشه کن شده بودند، واقعاً کنجکاری و دقت فراوانی لازم نیست.

گرچه بسیاری از مردم عادت کرده اند که اکثر مایحتاج زندگی خود را از بازار سیاه تهیه کنند، اما مسلماً تهیه نیازهای دارویی و درمانی بیماران از طریق این شبکه همه جاگیر بازار سیاه، هولناکتر از آن است که بشود به آن عادت کرد. حضور خونسردانه سودجویان و غارتگرانی که به سهولت با جان بیماران بازی می کنند و یا نوعی های سرسام آور، خانواده مستامل بیمار را تحت فشار قرار می دهند، به راستی یکی از جنبه های نفرت انگیز ادامه حکومتی است که برای جان انسان ها کمترین ارزشی قائل نیست.

در تهران، سرتنگ را باید از نفت فروشی خیابان برق آلستوم و آجیل فروشی میدان ولی عصر خرید.

در سایه همین برخورد بیشرمانه و غیرمسئولانه رژیم به جان و سلامت مردم است، که در تهران، در قلب پایتخت، کمبود چشمگیر تقریباً مهم ترین نیازهای دارویی برای بیماران، پدید می کند. سرتنگ و سوزن به کلی در داروخانه ها نایاب است. در عوض انواع آن را باید در ناهوسخسرو و با قیمت های متفاوت از بیست تا صد تومان خریداری کرد. این سرتنگ ها که بایستی براساس ضوابط وزارت بهداشتی، مشخصات و استانداردهای معینی داشته باشند، بدون کمترین توجهی از طرف دولت، توسط عوامل گوناگون بخش خصوصی، قتی چند از پزشکان، کارکنان وزارت بهداشتی و یا حزب الهی هایی که همه جا یافت می شوند، از طریق «دبی» و «ترکیه» با قیمت های بسیار نازل - هرصعد حدوداً ۵ یا ۶ مارک آلمان - غویب - وارد تهران می شود و سودهای کلانی، البته به قیمت خاکسترنشینی خانواده بیماران، به جیب دلال ها سرازیر می کند. این شبکه بی کمترین شرمی همه جا حضور دارد و من شخصاً يك نفث فروشی در خیابان برق آلستوم و يك آجیل فروشی روبروی سینما امپول سابق در میدان ولی عصر را دیدم که سرتنگ می فروشند!

چنین وضعیتی در مورد تجهیزات و داروهای مربوط به تشخیص بیماری های کلیوی - مثلاً عکس برداری رنگی از کلیه - و یا مغزی - مثلاً برای سیتی اسکن مغز - به مراتب هولناک تر است. در این موارد، بیمارستانها و آزمایشگاه ها باخونسردی نسخه راتحویل خانواده بیمار می دهند و از آنها می خواهند که مثلاً امپول و سرتنگ مخصوص جهت تزریق و عکس برداری رنگی به منظور تشخیص سنگ کلیه را از «پیرون» تهیه کنند! برای تهیه چنین آمپولی، چنانچه پس از ساعت ها و گاهی روزها نودنگی بدست آید، باید

بین ۷۰۰ تا هزار تومان پرداخت.

من یا کارمندی از وزارت مسکن برخورد کردم که سنگ کلیه داشت و قرار بود جراحی شود. دکتر جراح علاوه برتقاضای خرید داروهای مربوط به عکس برداری و سایر مایحتاج، نخ جراحی برای بخیه کردن را هم به لیست اضافه کرد. وقتی از وی پرسیده شد که از کجا باید نخ جراحی تهیه کرد، یا خونسردی اندرس يك بقالی روبروی بیمارستانی در خیابان مطهری را داد!

با این حال، برای خرید دارو و نیازهای درمانی مردم، همیشه هم احتیاج به پرس و جو نیست! مثلاً چلو نرده های بیمارستان سینا، آدم معتادی کنار خیابان نشسته، روزنامه کهنه ای جلویش پهن کرده و يك داروخانه درست و حسابی به راه انداخته است! روی همان روزنامه کهنه و کثیف، جعبه ای از کیسولهای آمپی سیلین (آنتی بیوتیک جهت معالجه عفونت های داخلی) به چشم می خورد که با نست های کاملاً آلوده فروشنده، از جعبه خارج شده، یکی یکی و پهلوی هم، روی روزنامه چیده شده اند! درست مثل تسبیح فروش های میدان گمرک! به این ترتیب، بیماران، باید کیسولها را دانه ای خریداری کرده و مصرف کنند. فروشنده این بساط، حتی به شوارگاز استریل زخم بندی هم رحم نکرده و آن را در جعبه های باز و کماکان چیده شده روی روزنامه می فروشد!

در چهار راه های مختلف و در میدان انقلاب، ده ها فروشنده نظیر مورد بالا، قرص های استامینوفن هر عدد ۲۰ ریال نوار چسب زخم بندی هر عدد صد ریال، آمپول B کمپلکس برای حساسیت های پوستی - که این روزها بسیار زیاد شده است - هر عدد دوهزار ریال به فروش می رسد.

با دیدن این مناظر انسان فکر می کند که چگونه بی لیاقتی و نادانی يك رژیم می تواند، این گونه ارزش انسانی را تحقیر کند و بهداشت و درمان را، در استانه قرن بیست و یکم، به چنین روز سیاهی بنشانند. در واقع ته فقط درمان انسان ها در گرو هزینه های گزاف و سروکله زدن یا دلال های بازار سیاه است، بلکه در بسیاری از موارد، داروهای خریداری شده، به کلی فاقد اعتبار و فاقد حداقل تعیزی و نست نخوردگی هستند و در بازار سیاه دارو هیچ ضابطه ای جز سوبجونی دلال ها از يك طرف و نیاز شدید بیماران از طرف دیگر حکومت نمی کند. روزی که چلو بیمارستان سینا یا منظره رقت انگیز فروش دارو به وسیله فروشنده معتاد روبرو شدم، در حالی که به جان انسان ها در این میهن بلا نیده فکر می کردم در امتداد همان خیابان به میدان حر (بافشاه سابق) رسیدم و با وحشت متوجه شدم که روی چوبقلی در وسط میدان چندین نفر را به دار آویخته اند! آری ارزش انسان ها در رژیم آخوندها، در امتداد همین يك خیابان، به خوبی قابل رویت است!

برای خرید قرص «ایندرال» که مخصوص بیماران قلبی است، بایستی ساعت ها وساعت ها

در صف طولیل داروخانه های سیزده اپان - خیابان کریم خان - و یا داروخانه بنیاد جانیازان - چهار راه فیشرآباد - منتظر شد و در بسیاری از موارد، در انتهای چند ساعت انتظار، جواب منفی شنید. همین قرص و نیز قرص مشابه دیگری به نام «امی دورون» که توسط لابراتوار LABAZ در فرانسه تهیه می شود و روی جعبه اش «سفارش دولت جمهوری اسلامی ایران» چاپ شده، گرچه در داروخانه های دولتی به کلی یافت نمی شود، اما در بازار سیاه می توان به مستشان آورد.

در بازار دولتی، فقط دارو نیست که نایاب است، ابتدائی ترین لوازم بهداشتی و پیشگیری نظیر صابون، خمیردندان، استعمال کاغذی، مسواک، نوار بهداشتی و پوشک بچه و غیره نیز، کمترین نشانی در بازار رسمی ندارند. بسیاری از زنان ایرانی، به علت بازگشت به عهد عتیق و استفاده از پارچه های آلوده به جای نوار بهداشتی و بسیاری از کودکان به علت استفاده از پوشک های آلوده و مشکوک در بازار سیاه - که از جمله در میان آن خمیری از زباله های کافذ روزنامه دیده می شوند - دچار بیماری های حاد عفونی شده اند.

این در حالی است که در مجاورت داروخانه بنیاد جانیازان - بین تخت جمشید و فیشرآباد - مغازه بسیار بزرگی قرار دارد که انواع نواربهداشتی، لوازم بهداشتی، شکلات، قهوه و کتسروهایی خارجی را به قیمت های گزاف می فروشد. به راستی که منظره ویتورین متنوع این فروشگاه بزرگ، در مقابل چشم بیمارانی که ساعت ها چلو داروخانه بنیادجانیازان می ایستند و نست آخر هم هیچ چیز گیرشان نمی آید، چه خشم و نفرتی برمی انگیزد...

★ خواننده راه ارانی خالد طی نامه ای انتقادات زیرین را نسبت به نشریه مطرح کرده است:

«چرا راه ارانی حتی در اسامی و نام های خاص مثل «کمونیست»، «حزب کمونیست ایران»، «سازمان حزب کمونیست ایران-کرمه» و - تغییر ایجاد کرده و به قولی تصرف می کند؟ چرا از فعالیت های احزابی مثل «حزب توده ایران»، «هواداران اتحادیه کمونیست های ایران- سریداران» و - حتی در چند نشریه يك بار نام نمی برد؟ چرا اگر راه ارانی تنها به انعکاس مصاحبه و نامه های شسته رفته رجال معروف اقدام می کند ولی از نامه ها و سخن اهل درد ولی بدون عنوان و سمت حزبی خبری نیست؟»

★ خواننده عزیز حسام درج اعلامیه «یاران امام زمان» که در آن برای نیروهای مخالف خارج از کشور خط و نشان کشیده بود را مورد انتقاد قرار داده و نوشته است: « چاپ این اعلامیه نه تنها کمکی به افشای رژیم نمی کند بلکه چه بسا به طور طبیعی موجب پائین رفتن روحیه تعدادی می گردد.»

انتقاد از سانسور

نشریه گرامی «راه ارانی» نامه حنیفه را چندی پیش برای نشریه اکثریت فرستادم. این نامه در شماره ۲۸۸ (۱۳۸۶/۱۰/۱۸) آن نشریه، با حذف دو پاراگراف اول و به صورت سانسور شده چاپ شد.

البته هوشیاری ای حق دارد از نامه ها و مقاله های منصل خوانندگان بخش هایی را برگزیند و چاپ کند. اما به گمان من هیچ نشریه ای حق ندارد از لایحه یک نامه کوتاه، کلمه ها و جمله هایی را بیرون بکشد و حذف کند. با این قصد که به زعم خود «زهره مطلب را بگیرد. این کار اگر سانسور نیست، پس چیست؟ از آنها که می دانم شما باهنگونه سانسور مخالفید، تقاضا دارم متن کامل نامه مرا در نخستین شماره آن نشریه چاپ کنید. گذشته از دو پاراگراف اول که به کلی حذف شده است. زیر کلمه ها و جمله هایی که نشریه اکثریت حذف کرده است، خط کشیده ام.

یا تشکر- ف.ت.

به هیأت تحریریه نشریه «اکثریت»

رفقای گرامی؛ من همیشه نشریه اکثریت را با علاقه بسیار می خوانم. گرچه بدون تعارف باید بگویم که پس از جایجایی اخیر، یعنی کنار رفتن «چناچ پپ» و افتادن مسئولیت اداره نشریه به دست «چناچ راست»، کیفیت نشریه آشکارا افت کرده است. تنوع سابق به خصوص در رابطه با مسائل ایران و تحلیل های سیاسی از میان رفته است و نیم بیشتری از حجم نشریه را ترجمه ها اشغال کرده اند.

در شماره ۲۸۶، به عنوان نمونه مقاله هاشی آمده درباره «تحولات پردامنه و ژرف در چکسلواکی» و همین طور درباره تحولات مجارستان و شوروی. در شماره های گذشته هم مقاله هاشی بود درباره «تحولات پردامنه و ژرف» لهستان و بلغارستان و آلمان دمکراتیک.

پرمش من این است: چه زمان از تحولات پردامنه و ژرف در جنبش کمونیستی ایران سخن خواهید راند؟ آیا ضرورت آن را همه احساس نمی کنیم؟ آیا حتی دیر نشده است؟

در همین شماره نشره مقاله دیگری دارید درباره رومانی زیر عنوان: «سیمای ناخوشایند یک پرورگواتیسم پرسیده».

پرمش دیگر من این است: چه زمان درباره سیمای ناخوشایند پرورگواتیسم پرسیده رهبری حزب توده ایران، که نه تنها حزب، بلکه بخش عمده ای از نیروهای جنبش چپ، از جمله سازمان اکثریت، را به بن بست ناچامه پار کشانده است، سخن خواهید گفت؟ شما در تدارک کنگره هستید، اما تا زمانی که نوشداروی دمکراسی و کنگره را به ارمغان نیاورید، سهراب های جوان شما گروه گروه به مرگ سیاسی مرده اند و از دست رفته اند. بی صداقتی ها و بازی های سیاسی و بده بستان هایی که هدف اصلی آنها حفظ «کرسی رهبری» است نه به پیش بردن مبارزه و اعتلای جنبش، نیروهای جوان را سرخورده و دل مرده و بیزار کرده است. آن ها ایمان دارند، به آرمان خود ایمان دارند، اما به شما دیگر ایمان ندارند. آنها عمیقاً سیاسی هستند، اما از سیاست بازی بیزارند. ایا می شود برای یک بار ملاحظه کاری و ملاحظه کاری را کنار بگذارید و این نامه را در نشریه تان چاپ کنید و به بحث بگذارید؟ ایا می شود صفحه ای از نشریه را هم به بحث درباره جنبش چپ ایران، پهران آن و راه های برون رفت از پهران اختصاص بدهید و لطفاً به آزادی و دمکراسی را عملاً نمایان کنید؟

ف.ت. «خواننده»

انتقاد خوانندگان به ک.روابط خارجی

در پی نشر اظهاریه کمیسیون روابط خارجی حزب دمکراتیک مردم ایران (در راه ارانی شماره ۱۷) بو نامه از سوئد از سوی رفقا حدادیان و علیرضا به دست ما رسیده است که به همراه توضیح کمیسیون مربوطه به اطلاع خوانندگان می رسانیم. این مساله همچنین از سوی رفقای سازمان فدائی نیز به ما گزارش گردیده است. در نامه رفقا آمده است: «در این اظهاریه درکنار انتقادات بجا و اصولی به شیوه گزارش دهی رفقای «سازمان فدائی» تناقضی وجود دارد که متأسفانه بر تمام انتقادات اصولی سایه افکنده است. در این اظهاریه به یک توافق ضمنی مبنی بر خودداری از انتشار بیرونی مباحث میان نیروهای شرکت کننده در جلسات مشورتی تا قبل از نیل به توافق رسمی اشاره شده است. حال آنکه خود نشریه «راه ارانی» در شماره قبلی در صفحه «در محافل سیاسی» به مضمون این مباحثات و علل ناکامی آن اشاره کرده و در واقع خود مرتکب پشم مباحث قبل از مشورت با دیگران شده است... واقعیت این است که این پی توجهی قبل از هرچیز از سردرگمی و عدم وجود روابط سیاسی دمکراتیک و طبیعی میان نیروهای اپوزیسیون پیش آمده است. به عبارت دیگر اگر نیروهای اپوزیسیون صادقانه خود را در برابر مردم متعهد می بینند، طبیعی است که برای پاسخگویی به خیل خاتوانه های داغدار شهیدا که زیر فشار جهنمی رژیم در بهشت زهرا گرد می آیند باید حداقل توضیح دهیم که چرا نتوانستیم در خارج از کشور حتی یک اعلامیه مشترک صادر کنیم، آنهم وقتی که طرفداران گروههای سیاسی مختلف به همراه خانواده های زندانیان و شهیدا بدون توجه به اختلافات گروهها، در داخل کشور نور هم جمع می شوند. ما باید برای جلب اعتماد خرد شده مردم و برای سالم سازی فضای سیاسی جامعه ایران مبارزه کنیم.»

پاسخ کمیسیون

۱- ایراد رفقا حدادیان و رضا از سوئد به وجود تناقض میان بخشی از انتقادات مطرح شده در «راه ارانی شماره ۱۷» و در رابطه با گروههایی تعدادی از احزاب و سازمان های سیاسی در پاریس با آنچه که در همین رابطه در شماره ۱۶ راه ارانی در صفحه در محافل سیاسی آمده درست است. درج این خبر در راه ارانی بدون اطلاع روابط خارجی حزب صورت گرفته و از این نظر کار راه ارانی نیز مانند کار نشریه فدائی قابل انتقاد است.

۲- ما همانگونه که در مقاله راه ارانی شماره ۱۷ آمده، با نقس گزارش دهی به مردم و جنبش در رابطه با این دیدارهای مشترک هیچ مخالفتی نداریم. اما این عمل باید اولاً با توافق همگان بر اساس صورتجلسه و اسناد مربوط به بحث ها صورت پذیرد و ثانیاً به اصل این ابتکارات نوپا آسیب نرساند، در غیر اینصورت اگر هر سازمان مطابق سلیقه و برداشت های خود بخواهد از جلسات گزارشی بدهد، آنگاه ما به طور دائم باید شاهد درگیری های قلمی و توضیحات تکمیلی و روشنگرانه گروهها باشیم که احتمالاً به بخش-هایی از گزارش ارائه شده ایراد دارند.

کمیسیون روابط خارجی

به سراغ متون تاریخی نرویم

یک خواننده آذربایجانی در رابطه با مقاله مربوط به قره باغ در شماره ۱۴ در مقام پاسخگوشی برآمده است: وی یا اشاره به دهها سال دیکتاتوری در شوروی و فرمایشی بودن نهادهای مردمی و توده ای و نیز حرکتی که در پنج سال اخیر در این کشور شروع شده است و یا توجه به مقاومت هاشی که در این راستا وجود دارد و اهمیت دفاع از روند دمکراتیزه کردن جامعه شوروی می نویسد: «من بدون اینکه روی این مطالب که این منطقه کوهستانی متعلق به این یا آن است تکیه کنم از این رفیق ارمنی سؤال می کنم که آیا مشکلات عظیم در آذربایجان و ارمنستان حقیقتاً آنقدر کوچک است که مهم ترین آنها زد و خورد تأسف بار بر سر منطقه ای است که به هرحال بود و نبودش تأثیری بر زندگی ملیون ها شهروند آذری و ارمنی نداشته و ندارد؟ به ویژه آنکه هر دو حزب کمونیست حاکم از مافیاصفت ترین احزاب موجود اتحاد شوروی می باشند»

بقیه از صفحه ۵ (شکست ...)

برجائنه و بهای ارز در بازار آزاد همچنان بالا باقی بماند.

برای دولت رفسنجانی موفقیت در این مرحله برای راه انداختن چرخ های اقتصاد بسیار اساسی است. دست اندرکاران امید داشتند از طریق عرضه وسیع دلار به بازار نه تنها قیمت های سرسام آور ارز را بشکنند، بلکه بخشی از کمبری بودجه دولت را نیز از این راه تأمین کنند. اما نه سیاست نصیحت و نه آنگاه اجرای نمرحله سیاست ارزی نتوانست تغییر اساسی در وضعیت موجود ایجاد کند. درحقیقت آنچه که پیش از هرچیز در این عدم موفقیت نقش دارند، توان مالی بخش خصوصی و تقدیندگی افسانه ای آن است که طی سال های گذشته چندین برابر شده و به رقمی حدود ۱۰۰۰ میلیارد تومان می رسد. لذا تزریق یک یا دو میلیارد ارز دولتی به بازار نمی تواند به تغییر اساسی در بهای ارز منجر شود. چرا که توان و کشش بخش خصوصی بسیار فزاینده از این حجم است و تاجار و سرمایه داران به آسانی می توانند ارزهای دولتی را ببلعند و هیچ چیزی درحقیقت تغییر نکند.

بدیهی است بهای ارز در بازار آزاد یکی از مسائل اساسی اقتصادی هر دولتی در ایران است. این مساله نه تنها برای گردش سالم پول و کنترل قیمت ها تأثیر اساسی دارد، بلکه مانع از سرق دادن سرمایه ها به سوی تولید نیزمی شود. با توجه به یارآوری فوق العاده معاملات ارزی و بستگی تقریباً قیمت همه کالاهای وارداتی به بهای ارز در بازار آزاد، سرمایه داران ترجیح می دهند، پول خود را در معاملات واسطه ای و بازار سیاه به کار اندازند، تا به سراغ دوسرهای یک تولید سالم روند. این پدیده تا سالیان طولانی در مجموعه اقتصاد ایران نقش مخرب بسیار مهمی خواهد داشت و تا پیش از افزایش چشمگیر تولید و امکان کسب ارز از طریق مبادلات کالا با دنیای خارج و هم زمان ارضاء نیازهای داخلی مردم، اقتصاد ما روی ثبات و تعادل را نخواهد دید.

مصاحبه با فرج الله ممبینی (امیر)، عضو رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

فلسفه قرن بیستم، سیاست و حزبیت اوایل قرن ۲۰ پاسخگوی نیازهای جامعه امروز نیست!

مصاحبه ای که از نظراتان می گذرد، در اوایل ماه دسامبر و پیش از وقایع خرتین رومانی و تغییرات رادیکال در چکسلواکی با رفیق امیر صورت گرفته است. رفیق امیر از سال ها پیش از رهبران درجه اول سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به شمار می آید که پست های سازمانی مانند عضویت هیات سیاسی و مسئولیت نشریه کار را به عهده داشته است. وی جزء اولین رهبران سازمان است که راه برخورد رادیکال به گذشته را برپیش گرفتند و از همین رو بخش مهمی از مصاحبه به مسایل سیاسی و نظری مربوط به چپ اختصاص یافته است.

راه اورانی: یا توجه به اینکه شما از پیشگامان تواندیشی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) هستید، توضیح دهید که تواندیشی از نظر شما بر چه شالوده هایی استوار است؟

چواب: باتشکر از فرصتی که در اختیار من قرار گرفته است و با امید گسترش اینگونه تبادل نظرها میان همه نیروهای مترقی، نخست باید گفت اصطلاح «تواندیشی» که دیگر در جنبش ما بسیار راه یافته است، نام نارسای رنسانس فرهنگی جهان در ربع آخر قرن بیستم است. تواندیشی در مفهوم گسترده آن عبارت از رنسانس یا نوزایش بنیادین و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی برپایه بازآفرینی شالوده های مانی تمدن بشری به یاری انقلاب نوین علمی و فنی است. در این برداشت، هوراژه رسالت حاضر خود را دارد. قبل از هر چیز ما با «بازآفرینی شالوده های مانی تمدن بشری» روبرو هستیم که شالوده است، و سپس با «رنسانس یا نوزایش بنیادین و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی». این بازآفرینی مادی و این رنسانس فرهنگی یک کار جمعی و جهانی است که در انحصار این حزب یا آن دولت نبوده و نیست و شاید اگر کسانی بخوانند مدعی پیشگامی آن گردند، همانا نسبت ها و مغزهای اینها در انقلاب علمی و فنی باشند. جنبش کمونیستی نه تنها در این دگرگونی ها پیشاهنگ نبوده، بلکه بسیار دیر توانست چشمانی خود را به روی آنها بگشاید. از همین روست که «جنبش نوسازی» در کشورهای سوسیالیستی موماً در مرحله کشف و شناخت رنسانس قرار دارد و نه در مرحله اجرا و پیش برد آن. بسیاری از دولت های سرمایه داری نیز این رنسانس را درک نکرده و نه پذیرفته اند، مگر در مرصه هایی که مستقیماً در خدمت سود و سودای آنها بوده است. نمونه بوجهت دولت آمریکا و سیاست های آن در زمینه خلق سلاح، به مسائل خاص جنبش خودمان و به ستوال مشخص شما برمی گردیم. رنسانسی که در جنبش ما گسترش یافته است قبل از همه این ستوال را پیش روی ما می گذارد: آیا در چارچوب برنام، اساسنامه و ساختار حزبی «حزب طراز نوین طبقه کارگر» می توان با کاروان پرشتاب پیشرفت همگام شد؟ آیا فلسفه قرن ۱۹ سیاست و حزبیت اوایل قرن ۲۰ می تواند در پایان قرن ۲۰ و آستانه قرن ۲۱ و در عصر شکفت انگیزترین تحولات علمی و فنی همچنان بدون دگرگونی کارساز باشد و پرچم پیشاهنگی پیکار مفاخرخواهانه را نراچنگ داشته باشد؟ برخی متفلسفان با یک آری «قاطعانه و انقلابی» می گویند احساسات خود را آرام و مغزها را در خواب کنند، چنین گرایش خوشبختانه در سازمان ما وجود ندارد و در کل جنبش چپ رو به انزواست.

گرایش دیگر ضمن حساسیت نشان دادن نسبت به تحولاتی که بر سر میبریم، هنوز می گویند تا کهنه را پیش از حد لازم یا تو آشتی دهد. این گرایش بر آن است تا تواندیشی را به صورت رشته ای اصلاحات گاهی رقیق و گاهی عمیق در همان چارچوب های کهن و کهنه فکری و حزبی «حزب طراز نوین» معرفی کند. چنین گرایشی کمابیش تواندیشی را «ایجاد تحولات فکری و حزبی به منظور انتطیاق حزب مارکسیست-لنینیست طبقه کارگر بر شرایط جدید ملی و بین المللی» تعریف می کند و قبل از هر چیز نگران آن است که مبدا یا «تجدید نظر طلبی» در غلبه و یا از این موضع که «حزب ما حزب طبقه کارگر است گامی پس نهد.

به نظر من این اندیشه ها هنوز نارساست. باتوجه به مجموع تجارب پایه گذار که پافشاری یک جانبه روی همان چارچوب ها بود که چپ را به بن بست کشاند، امروز نه رفرم در چارچوب های کهن، بلکه تغییر خود این چارچوب ها و دستیابی به یک سیستم فکری-سیاسی و حزبی پویاتر و منعطف تر هست که می تواند پرچم آزادی و عدالت را در دست ما نگهدارد. امروز به خاطر خود سوسیالیسم که بشری ترین آرمان هاست، باید در اندیشه های مخالف «تجدید نظر» تجدید نظر امروز به خاطر خود طبقه کارگر پایه از تکرار می مهنوی فرمول تبلیغاتی «حزب ما حزب سیاسی طبقه کارگر است» پایان داد. باید در عمل کاری کرد که در خدمت طبقه کارگر باشد و نه در حرف. وقتی کارگران سواد درقه تر و راحت تر از کارگران رومانی باشند، تبلیغات چائوشسکو در مورد طبقه کارگر تنها می تواند جاه طلبی خودش را ارضاء کند. برای تواندیشی واقعی آنچه استوار است هدف ها و آرمانهای ما برای صلح، پیشرفت، نکرامی، عدالت و سوسیالیسم است که در یک هدف بزرگتر یعنی خدمت به مردم و بشریت وحدت می یابند.

تغییر در بنیادهای فکری

س: به نظرها عناصر اصلی نظریه رنبدیاهای برنام و مناقشات حزب کدامند؟
ج: بسیاری از ارکان و نهادهای فکری و سازمانی را باید دگرگون کنیم، مهمترین این

دگرگونی ها، انکوت که من می توانم تشخیص دهم چنین است:
نخستین رکن جدا کردن مسائل فلسفی-روانی از زندگی حزبی و ایجاد یک حزب سیاسی قهر بنیادگر، باهدف های سیاسی-اجتماعی پیشرو. این بنیادی ترین مساله درسی ریزی حزب و یا جنبش نوین پیرو آزادی و عدالت اجتماعی است. چرا؟
اول اینکه، انقلاب علمی و فنی، بازآفرینی تمدن مادی و رنسانس فرهنگی کنونی جایی برای سطره فلسفه متعارف بر علم و هنر و سیاست باقی نمی گذارد. شاید تا مدتها بازم به فلسفه نیازی باشد، اما قطعاً به فلسفه باقی نیازی نیست. فلسفه به مثابه یک شناخت کلی تر از واقعیت ها بیش از پیش به منتجه بلاواسطه شناخت های جزئی تر توسط علوم و ادبیات و هنرها تبدیل می شود و استقلال بنیادگراییانه پیشین خود را از دست می دهد. شاید عقب ماندگی شدید فلسفه از علوم در توضیح مسائل فزآوری بشر قبل از همه ناشی از همان استقلال امرانه فلسفه - به خصوص نزد بنیادگرایان - بوده باشد. بشر پیشرو امروز برای یافتن پاسخ سئوالهای منتظر فلسفه و فلسفه های عقب مانده نمی ماند. آیا کشف واقعیت «جهان عمیقاً هم پیوسته» توسط علم (و منجمه علم سیامت) و ایستادگی چندین دهه ای فلسفه (منجمه فلسفه م-ل) در برابر این شناخت و الزامات سیاسی ناشی از آن، برای اثبات ناتوانی و عقب ماندگی فلسفه کم است؟
دوم اینکه، حتی اگر فلسفه به همان قوت پیشین مطرح باشد، چنانچه می پذیریم فلسفه هم یک علم است، در انصورت باید مثل هر علم دیگر در جای خود بنشیند و مشمول همان شرایطی شود که بقا و رشد و تکامل سایر علوم را شامل می شود. اگر فلسفه یک علم است پس باید مثل هر علم واقعی در کشف حقایق مسلطاً آزاد باشد. باید آزاد باشد که اصول امروزیین خود را به کناری نه و اصول نوینی به جای آنها بنشاند. اگر فلسفه علم است پس در اینصورت باید آزادانه رشد کند و نه به کمک ارتش های سیاسی تحمیل شود. اگر ما حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از حقایق انیشتین به ارتش سیاسی متوسل شویم، همینگونه حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از مارکس به ارتش سیاسی متوسل شویم. بگذار قوانین بیالکتیک هم با همان وسیله ای که قوانین نسبیت از خود دفاع می کنند، از خویش دفاع کنند و نه به زور اجزاب. برای کشف حقایق علمی-فلسفی قطعاً نباید دخالت های زورمدارانه و دروغ شناسی آزادی ضرورت دارد. حتماً خیلی از همزمان خواهند گفت «علوم اجتماعی و فلسفه چنانچه در دسترس به اعتقاد من چنانچه آری در شناخت علمی نارساست است و تقریباً نزدیک به یقین می توان گفت «علم» چنانچه آری علم نیست. علم یعنی شناخت فیرچانیدارانه واقعیت ها، چنانچه آری در چگونگی کاریست نتایج شناخت ضرورت دارد نه در شیوه شناخت. خلاصه کلام باید فلسفه و علوم اجتماعی و نیز هنر و ادبیات واقعیت را فیر چانیدارانه بشناسند، اما نتایج شناخت را به سود مردم و بشریت، چانیدارانه به کار گیرند.

سوم اینکه: متکی شدن یک حزب به یک دستگاه فلسفی و یا یک دین یا مذهب چیرا آن حزب را بنیادگرا و تشریحی بار می آورد و بران واهی دارد تا در وجدانیت و احساسات مردم نیز مداخله کند. اگر ما می پذیریم که یک حزب مذهبی ذاتاً تشریحی و نکم و دیکتاتور است، چگونه می توانیم گتمان کنیم که یک حزب فلسفی نیز همین خصوصیت را پیدا می کند؟ اگر ما به دیگران پیشنهاد می کنیم که امور مذهبی را از سیاست و دولت جدا کنند، چگونه می توانیم خود به گونه ای مشابه امور فلسفی را با سیاست و دولت تلفیق کنیم؟ فراموش نباید کرد که در جوامع ما کمابیش فلسفه توده ها مذهبی است و مذهب روشنفکران فلسفه. یا به بیان دیگر، مذهب و فلسفه به بسیاری مسائل مشترک و مشابه پاسخ می دهند و در طول تاریخ بارها جای خود را باهم عوض کرده اند.

و آخر اینکه، ما تواندیشی و رنسانس فکری و فرهنگی را مستقاسب با شرایط کشور خودمان و در پاسفگوشی مشخص به نیازهای مردم خودمان پیش می بریم. در کشور ما، درآمیزی دین با سیاست و دولت سرچشمه فتنه های بسیار سنگینی بوده است. همچنین درآمیزی فلسفه با سیاست و امور حزبی، برای جنبش چپ سرچشمه فاجعه های دیگری بوده است. کشیده شدن جنگ ماده و روح به عالم سیاست روز، چه از سوی تشریحی های مذهبی و چه از سوی تشریحی های مارکسیست نتیجه ای جز تفرقه ملی و تفرقه در صفوف مردم و برانگیختن گرایش های ارتجاعمی علیه جنبش های ترقیخواه و پیشرو نداشته است. ما باید راهی پیدا کنیم که مردم با هرامتقاد مذهبی یا فلسفی (که امری شخصی و خصوصی آنها است) بتوانند برادرانه در جنبش های ترقیخواهانه برای بازسازی و بهسازی زندگی خویشان شرکت کنند. البته افراد می توانند و حق ندارند مبلغ این یا آن فلسفه و مذهب باشند و چیرا هم چنین می کنند، اما مقدر نیست که اجزاب و جنبش های سیاسی به لشکریان دین و فلسفه بدل شوند، آنها در کشور که هنوز به نیروی چهل می توان بخبری را تشنه کام سنگسار کرد و یا شامی به همت مسیح را بی محاکمه بردار کرد.

وگرایشی که خواهان تغییر آن چارچوب ها و بازسازی سازمان و جنبش است. آنچه من تاکنون گفتم اندیشه های گرایش دوم را بیان می کند. البته مثل هر روزه طبیعی در هر حزب دیگری، جوینان درحال گذار وسیعی نیز در سازمان ما وجود دارد که خوشبختانه سمت آن همان سمت دوم است.

سمت گرایش در سازمان اکثریت

صورت تحولات اخیر کشورهای سوسیالیستی به خصوص در لهستان و جمهوری چک، آلمان دموکراتیک را چگونه ارزیابی می کنید؟

ابتدا باید از اتحاد شوروی شروع کرد. تجربه اتحاد شوروی نقش بسیار بزرگ و مثبتی در تحولات امروزی دیگر کشورهای سوسیالیستی داشته است. در شوروی نوسازی پذیرفته شد، لیکن به صورت تحولاتی در چارچوب ساختار موجود حزب و حکومت. لذا این نوسازی از یکسو پیشرو بوده است و توانسته به خلفان و دیکتاتورین پایان دهد، نیروهای روشنفکر جامعه را به میدان مبارزه بکشاند، تعادل فکری و آزادی فکری را به میزان معینی تأمین کند و یک زمینه نسبتاً جدی برای حل مشکلات ایجاد بکند. اما ازسوی دیگر، این نوسازی مدتهاست که نیاز به حرف های تازه ای دارد. امروزه واقعیت ها ثابت می کند که با توسل به پلورالیسم بدون حزبی نمی توان نیاز به پلورالیسم سیاسی در مقیاس کل جامعه را پاسخ داد. نمی توان لزوم آزادی احزاب و تعدد احزاب را انکار کرد. متأسفانه در اتحاد شوروی گامکمان سیستم تک حزبی و انکاد یک جانتیه دولت به حزب واحد ادامه دارد. همین مساله منبب می شود که تضاد میان گرایش دموکراتیک توده های مردم با دستگاه های بوروکراتیک شادوم پیدا کند و بحران ها و دامن بزند. در سایر کشورهای سوسیالیستی نوسازی گاهی از آنچه در شوروی هست گامی جلوتر گذاشته و گاهی از سطح نوسازی در شوروی بسیار عقب تر است. در مجارستان می توان گفت حزب کمونیست با توجه به واقعیت هایی که در جامعه مجارستان وجود دارد و با استفاده از تئوری گذشته خود، یک راه مستقل و یک برداشت مستقل از نوسازی را به اجرا گذاشته است و به ضرورت بازسازی بنیادین حزب و مناسبات آن با مردم دست یافته و آزادی احزاب را پذیرفته است. این به اعتقاد من یک گام مثبت و بلند به جلو است. چنین اقدامی چنانچه در همین مسیر تکامل یابد، نه تنها نفی سوسیالیسم نیست، بلکه لازمه قطعی دفاع از ارزش های سوسیالیستی است. از دموکراسی در وسیع ترین شکل آن نباید هراسی داشت و اگر حزبی از دموکراسی واهمه داشته باشد، همین امر نشانگر فاصله آن حزب با اراده و اعتماد مردم است. در آلمان دموکراتیک متأسفانه حزب خیلی نیر به درک این واقعیت ها پرداخت. از همین رو به تدریج شرایطی بسیار بحرانی به وجود آمد. به اعتقاد من تحولات اخیر یک پاسخ مثبت به نیازهای فکری جامعه آلمان دموکراتیک است. این را نیز نباید فراموش کرد که شورونیمم پرخوشجوی پان ژرمن ها از اینصورت دیوار چنگ و زندان نشان می دهد و قصد ماضی گرفتن از آب گل آلود دارد. به هرحال آلمان ها بهترین کارگران و بدترین سرپازان دنیا را دارند و ما آرزو می کنیم که دموکراسی گسترش یابد و در خدمت کارگران قرارگیرد.

من فکر می کنم در هیچیک از کشورهای سوسیالیستی چنانچه نوسازی واقعی در مدنظر باشد راهی جز پذیرش آزادی احزاب و حکومت مبتنی بر انتخابات آزاد وجود ندارد. تاخیر در اجرای این نیاز به بحران ها دامن می زند. حزب اگر بخواهد نقش پیشرو داشته باشد باید خود در ایجاد شرایط فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و در متکی کردن دولت و نهادهای قدرت بر رای و اراده آزادانه مردم پیشگام باشد.

س: با توجه به اینکه در انتخاباتی آزاد در لهستان حزب کمونیست فقط یک درصد آراء را به دست آورد و طبق ارزیابی هایی که در مجارستان می شود حزب کمونیست بهش از ۹ درصد آراء را ندارد، آیا فکر نمی کنید که اهداف منطقی آزادی انتخاباتی در این دو کشور لااقل به استقرار حدود سرمایه داری در این کشورها منجر شده؟ در این صورت، به نظر شما چه باید کرد؟

چ: ممکن است در کشورهایی که گفتید نتیجه انتخابات آزاد، از سمت رفتن اقوام های قدرت از دست احزاب کمونیست باشد، ولی نیرویی که طرفدار دموکراسی است قیل از هرچیز باید بپذیرد که به خصوص برای کشورهای سوسیالیستی دموکراسی پرهزینه است. اگر این احزاب به رای و اراده آزادانه توده های مردم تمکین نکنند، آیا شرایط حفظ قدرت و رهبری را فراهم می کند؟ خیر! آنها هرگام نیم قرن و نهمود حزب کمونیست اتحاد شوروی بیش از ۷۰ سال این آزادی ها را منع کردند و حکومت تک حزبی را پیش بردند ولی طی این سال ها آنها علیرغم هدف های عمیقاً انسانی و مردمی خود نتوانستند تفسیتی برای حمایت توده ای از دولت ایجاد کنند. به همین دلیل احزابی که امروز از ترس از دست دادن اقوام های قدرت به مردم اجازه ندهند که رهبران کشور را آزادانه انتخاب کنند. تنها به بحرانی که طی سالیان شکل گرفته است دامن می زنند. ازسوی دیگر اگر حزبی خود در تأمین شرایط اصلاح اراده مردم پیشقدم شده حتی اگر اقوام های قدرت را از دست بدهد برپایه همان اعتمادی که به مردم می کند و برپایه همان دموکراتیسمی که از خود نشان می دهد شرایطی را فراهم می کند که پس از سپری شدن بحران کنونی یار دیگر اعتماد مردم را به سوی خود جلب کند. خلاصه کلام، پذیرش رای اکثریت، شرط پذیرفته شدن توسط اکثریت است.

س: پیامد این تحولات را در جنبش کمونیستی ایران چه می دانید؟

چ: تا انجائیکه به جنبش ما برسی کرده، به طور مشخص تر تا آنجا که به سازمان ما برسی کرده، این نگرش بازهم مورد تأکید قرارگرفته که هرچه بی طرفانه تر تجربه سایر احزاب را ارزیابی کنیم و آنجا که به کشور خودمان برمی گردد راههای خاص خودمان را جستجو کنیم و به اجرا درآوریم. درک ضرورت فرم های بنیادی در ساختار برنامه ای، اساسنامه ای و حزبی حزب

دومین رکن نوسازی جنبش ما، عبارت از اقدام برای تشکیل یک حزب ملی، دموکراتیک و عدالتخواه با آرمان سوسیالیستی است. این حزب ملی است، یعنی اساساً برای آزادی و آجایی ایران و بهروزی مردم ایران پیکار می کند و مجموع مناسباتش با دیگران بر همین پایه تنظیم می شود. چنین حزبی از اجرای حقوق بشر در تمام جهان و از آماج های عموم بشری قاطعانه دفاع می کند، اما پیرو انترناسیونالیسم های شناخته شده ای که مبتنی بر منافع قدرت های بزرگ و مبتنی بر بلوک ها و جبهه های متخاصم در مقیاس جهانی هستند، نیست. ما نباید دچار خیال پردازی شویم. برای مردم ما و همه مردم گیتی، تولید سلاح های اتمی، چه با هدف تعرض باشد چه با هدف دفاع پیامد کمابیش راهدی دارد. مایاترید این سلاح ها، باایمان های نظامی چون ناتو و ورشو و با هراقدامی از این دست مغالطیم، این که یکی خود را «آزاد» و دیگری خود را «سوسیالیست» بنامد نمی تواند تأثیری در موضع گیری ما علیه اقدامات هستی سوز بگذارد.

این حزب دموکراتیک است، یعنی با دیکتاتوری در هر شکل و زیر هر شعاری مخالف است. درخمن ما نمی خواهیم دموکراسی را اختراع کنیم. به اعتقاد من تجربه مشخص ملل غرب در کاربست دموکراسی و خصوصاً رژیم پارلمانی میثاست. حال می توان این تجربه را -چنانچه ظرفیتی باشد- اصلاح و تکمیل کرد و با شرایط کشور خودمان تطبیق داد. اما درامال مساله تغییر بنیادینی صورت نمی گیرد. حزبی که ما می خواهیم پس افکنیم عدالتخواه است، یعنی برای تأمین منافع اکثریت و برای بهروزی منافع کل مردم تلاش می کند. چنین حزبی نمی تواند طرفدار سبطره نوع آمریکائی سرمایه داران و ثروتمندان بو جامعه باشد. عدالت اجتماعی مورد نظر ما در کمال خود، در سیستم ارزشی سوسیالیسم، که بر نفی بهره کشی و ستم ملی، طبقاتی، نژادی و جنسی استوار است تجلی می یابد. سوسیالیسم آرمانی است که نه تنها کهنه نشده بلکه حقانیت و ضرورت آن هنوز به قوت خود باقی است.

کدام سوسیالیسم؟

س: این سوسیالیسمی که شما خوانان آن هستید چه خصوصاتی دارد و درمقایسه با آنها که به سوسیالیسم واقعاً مراجعه معروف است چه تفاوتی دارند؟

چ: نخست اینکه سوسیالیسم مورد نظر ما نمی تواند همان سوسیالیسمی باشد که تحت عنوان «سوسیالیسم واقعاً موجود» عرضه می شود، به این علت که تجربه کشورهای سوسیالیستی -علاوه برآنچه مثبت، پیشرو و آموزنده در برخی مرصه ها- یک تجربه موفق در تأمین رشد شتابان اقتصاد و گسترش رفاه در جامعه نبوده است. ما از تجارب مثبت کشورهای سوسیالیستی و نیز از تجارب کشورهای سرمایه داری در زمینه بسط عدالت اجتماعی باید بهره بگیریم. از شکست های آنها نیز باید عبرت بگیریم. درس بزرگ ما این است که در اقتصاد «گوبه باید موش بگیرد» چه سفید، چه سیاه، رشد و شکوفائی اقتصاد و علم و فن تولید شالوده ای ترین مساله در نگرش نوین ما به سوسیالیسم است. ما باید بپذیریم که پیشرفت مهمترین شرط رفاه و عدالت است و در عقب ماندگی عدالت نمی تواند تأمین گردد.

دومین وجه تمایز این است که ما سوسیالیسم را نه منتجه یک فلسفه و جهان بینی واحد و خاص بلکه یک آرمان شکل گرفته در طول سده ها می شناسیم که پیوسته، متناسب با رشد مانی و معنوی جامعه بشری ارکان متشکله آن مشخص تر و شرایط تحقق آن لغزوتتر شده است. مارکسیسم در شورویزه کردن و به واقعیت نزدیکتر کردن این آرمان بشری بیشتر سهم را دارد. اما تکوین این آرمان در انحصار آن نیست و یک کار تاریخی، جمعی و جهانی است. امروز و فردا تلاش های باز هم بیشتر و علمی تری برای انطباق آرمان بشری سوسیالیسم با شرایط نوین تاریخی صورت خواهد گرفت و این تلاش ها که چه بسا برپایه نفی بخش اعظم اصول کهن باشند، تلاش های بروجق و ضروری و ناگزیر هستند.

سومین نکته این است که سوسیالیسم در انحصار هیچ یک از طبقات و نیروهای زحمتکش جامعه نیست. اندیشه نفی استثمار و ستم توسط پرولتاریان، دهقانان، کارگران، روشنفکران و حتی گاهی توسط خردمندی از طبقات بالائی جامعه تکمیل شد. نیروی کار فکری و یدی، نیروی اصلی رشد اقتصاد و عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است. در این شکی نیست اما در این میان ممکن است در کشوری روشنفکران نقش عمده را ایفا کنند. برای جذب همه نیروی کار و زحمت فکری و یدی (که شامل همه هنرمندان و ادیبان و دانشمندان و فیره هم می شود) باید بر انطباق سوسیالیسم بر منافع آنها و همصو بودن همه نیروی کار و زحمت در بسط این آرمان عدالتخواهانه تأکید کرد و نه بر تضادهای منتهوی و تفاوت های معمولی میان گروههای اجتماعی، دیوارکشیدن بین کارگران و دهقانان و روشنفکران و غیره خود به نومی تفرقه افکنی است.

و آخرین وجه تمایزی که باید بران تکیه کرد، تعریف سوسیالیسم به مثابه شکل عدالتخواهانه و نتیجتاً مائیت دموکراسی (ر به طور مشخص دموکراسی پارلمانی) است؛ که چنین تعریفی بی نغمه برپایه رد اندیشه دیکتاتوری و شیوه اعمال زور استوار است. عصر دیکتاتوری ها به پایان آمده است. دیکتاتوری در ربع آخر قرن ۲۰ بارزترین نشانه توش بر من تمدن رو به شکوفائی است.

س: درحال حاضر احزاب پر گرایشی که شما آن را حمایتی می کنید -چه گرایشهای اصلی دیگری در سازمان اکثریت وجود دارد؟

چ: در سازمان ما خوشبختانه بحث ها به گونه ای جدی و عمیق پیش می روند و دموکراسی کافی برای یک نبرد فکری سالم مدتهاست تأمین شده است. ما حاصل بحث های خودمان را از همزمان خود پنهان نمی کنیم. ما تصمیم گرفتیم که مباحث به طور علنی چاپ شوند. بنابراین امکان شناخت مستقیم مباحث برای همزمان ما فراهم است. آنچه که من می توانم بگویم این است که دوسازمان ما دو گرایش اصلی را می توان کما بیش متمایز کرد. گرایشی که خواهان نوسازی و تواندیشی درچارچوب های قبلی است،

س: آیا استقرار حکومت قانون و رژیم ازامپخواه مبتنی بر اراده مردم، بدون سرنگونی این رژیم امکان پذیر است؟

ج: بدون برکناری استبداد روشن است که تأمین دمکراسی مورد نظر ما ممکن نیست، ولی از اینجا نمی توان به این نتیجه رسید که تنها راه نبرد قهرآمیز است. نمی توان به این نتیجه رسید که مبارزه در راه مردم های سیاسی فاقد ارزش هستند. به اعتقاد من مبارزه در راه صلح و دمکراسی با توسل به همه شیوه های مبارزه باید صورت بگیرد و با تاکید بر اینکه ما اساساً در پی شیوه های معاملات امیز مبارزه هستیم و تنها هنگامی مساله قهر مطرح می شود که حکومت آن را به ما تحویل کند. لذا

خواست ما برکناری استبداد مذهبی است. چگونگی این استبداد مذهبی برکنار می شود؟ ما در این راه باید از همه راهها و شیوه هایی که مردم می پذیرند یا پیشنهاد می کنند و درست می باشد استفاده کنیم. برخی شیوه ها نیز از پیش مرئیند. مثل شیوه استفاده از جنگ علیه رژیم و یا اتخاذ تاکتیک های همسر با اوتش مهلم بیگانه. دفاع از یکپارچگی میهن در برابر قدرت های مهاجم کمتر از هیچکدام از بنیادی ترین خواست های ما نیست. روشنتر بگیریم، در شرایط امروز جهان، تا آنجا که امر دفاع از میهن مطرح باشد حتی اگر شیطان امر دفاع را به عهده داشته باشد و خدا نیروی مهاجم باشد، ترجیح می دم به کمک شیطان به دفع تجاوز کمک کنم. برای من مردم و میهن مفاهیم یگانه ای هستند.

س: من در رابطه با اشکال مبارزه حرفی ندارم. اما سئوال این است که آیا امکان این تحولات دمکراتیک در چهارچوب این رژیم جمهوری اسلامی امکان دارد یا نه؟ برای رسیدن به یک حکومت قانون، برای تأمین یک رژیم ازاد مبتنی بر اراده مردم آیا اولین اقدام اساسی سرنگونی این رژیم موجود نیست یا نه؟ این مساله اساسی است که باید روشن بشود.

ج: طبیعتاً دمکراتیسم مورد نظر ما با رژیم اسلامی در تضاد است. برای استقرار یک دمکراسی واقعی و تمام عیار در ایران قطعاً باید استبداد مذهبی کنار گذاشته شود. در این نمی شود شک کرد. یک رژیم ازامپخواه که برپایه نفی استبداد مذهبی استوار است، رژیمی که بین و فلسفه را از دولت تفکیک می کند، ازای کامل عقیده و احزاب را رعایت می کند، رژیمی که در آن رای و اراده مردم تعیین کننده بولت و برنامه های آنست، این رژیم ذاتاً در تضاد با استبداد مذهبی است. در تضاد با آن رژیمی است که ما امروز در ایران مشاهده می کنیم، اما از اینجا نمی توان به این نتیجه رسید که هیچگونه گامی در جهت تأمین برخی ازای ها نمی توان برداشت مگر اینکه این رژیم سرنگون شود. برای مثال ما نمی توانیم مبارزه در راه قطع شکنجه زندانیان سیاسی، قطع اعدام زندانیان سیاسی، مبارزه در راه جلوگیری از تعقیب و بازداشت نیروهای مبارز را محمول کنیم به مبارزه در راه برکناری کل رژیم. یک رشته هدف ها و شعارها هستند که ما آنها را تعقیب می کنیم و از آنها نتیجه کوتاه مدت و امی را منظور نظر داریم. ما در همین رژیم جمهوری اسلامی می خواهیم شکنجه زندانیان قطع شود، به کشتار خاتمه داده شود و یا در محاکمات عدالت رعایت شود و یا به اسیر حق داده شود از وکیل استفاده کند و از خود دفاع کند و یا به مهاجرین حق بازگشت به میهن داده شود. اینها خواست هایی هستند که در رابطه با رژیم دمکراتیک مفهوم ندارد چون در آن رژیم اینها تأمین می شود. این خواست ها بخشی از خواست هائی هستند که به طور روزمره در مقابل این رژیم اراک می شوند، به این خواست ها و به این مبارزه نباید کم بها داد، طبیعتاً این مبارزه در راستای آن هدف بلند مدت تر ما برای استقرار یک دمکراسی تمام عیار به جای رژیم استبداد مذهبی است. گامی به دلیل مطلق کردن هدف برکناری رژیم جمهوری اسلامی به این هدف های

میرم و روزمره کم بها داده می شود.

س: یا توجه به اینکه در حال حاضر مساله صلح یک مساله درجه دوم است (در حال حاضر جنگ ایران و عراق پیش از یک سال است که قطع شده است) برای تشکیل یک جبهه متعهد آیا امر دمکراسی مساله مقدم است؟

ج: درست است با قطع جنگ امروز شمار مقدم و میرم و اساسی ما همان شعار دمکراسی است ولی تضمین صلح کماکان یکی از هدف های بنیادین ماست. چنانکه شرایط تعیین کند و بار دیگر جنگ شعله ور شود، این هدف ها می توانند جا به جا بشوند. ما در همین شرایطی که جنگ قطع شده یا همسانیت تمام باید مترجم باشیم که شرایط جنگی همچنان وجود دارد و خطر جنگ همچنان کشور را تهدید می کند. به هرصورت باید گفت امروز دمکراسی مرکزی ترین، تعیین کننده ترین و فراگیرترین شعار در کشور ما و در مقیاس جهانی است. برای حفظ صلح - که بود و نبود بشریت به آن وابسته است - نیز تضمینی جز دمکراسی و دمکراسی بیشتر وجود ندارد. دمکراسی در مقیاس کشورها، برای همه بشریت، چنین است بزرگترین شعار سیاسی تواندیشی و نوزایی جهانگیر فرهنگی، و همین است بزرگترین ضامن صلح. پس، چارواکان باد صلح! برقرار باد ازای! گسترده باد عدالت!

س: اضافه بر دمکراسی به نظر شما چنین جبهه دمکراتیکی برای سازماندهی مبارزات مردم پرچه ضالوده ای باید استوار باشد؟ اصلی ترین شعارهای این جبهه به نظر شما چیست؟

ج: اصلی ترین شعارها طبیعتاً چیزی جز اصلی ترین و میرم ترین خواست های کنونی مردم نمی تواند باشد. مردم چه می خواهند؟ مردم در شرایط کنونی خواهان حکومت قانون، خواهان پایان یافتن ناامنی و خواهان پایان یافتن استبداد مذهبی، خواهان استقرار ازادی و خواهان بهبود زندگی ملی و معنوی شان هستند. علاوه بر این مردم با جنگ طلبی های جمهوری اسلامی شدیداً مخالفند و خواهان تضمین صلح پایدار بین ایران و همسایگانش هستند. همین خواست های مردم هستند که شعارهای ما را تعیین می کنند. طبیعتاً در هرصه اقتصادی به تناسب ماهیت برنامه نیروهای مترقی، برنامه های گوناگونی برای بهبود زندگی مردم و پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی اراک می شود. قطعاً باید گفت که اصلاحات اقتصادی و بهبود زندگی مردم به گونه ای که مورد توافق نیروهای باشد که در راه دمکراسی در این مرحله مبارزه می کنند باید جزء برنامه اتحاد قرار بگیرد. دیگر اینکه نیروهای هستند که از طریق انزودن برخواست ها و یا کاهش خواست های مردمی اتحاد را تهدید می کنند. ما نمی توانیم مبارزه در راه صلح و دمکراسی را به نیروهای چپ و یا به نیروهای رایکال محدود کنیم. به اعتقاد من تمام نیروهای که برای ایران پیشرفت، دمکراسی و صلح می خواهند از هر گروهی که باشند، می توانند در این اتحاد جا بگیرند. به اراده ما نیست که کسی بدون این اتحاد جا می گیرد و یا نمی گیرد. این شعارها و خواست های هر نیروی است که تعیین می کند او جزو این اتحاد هست یا خیر. نیروی جمهوریخواهی که خواهان صلح و ازادی است به طور طبیعی نیروی پیشرفت است و متحد ماست.

طراز نوین یکی از تأثیرات این روند ها در سازمان ما است. تأثیر دیگرش این است که ما با مساله تجارب این احزاب و این کشورها به این نتیجه می رسیم که باید قطعاً جنبش نوینی در جهت هدف سرسالیستی ایجاد بکنیم. ما هیچیک از تجارب شکست خورده را به هیچ شکلی نمی توانیم تکرار کنیم باید راه شام خودمان را جستجو کنیم و در جستجوی این راه ما از هر تجربه مثبتی استفاده می کنیم. اما تجارب را نه در چهارچوب احزاب کمونیستی بلکه در همه احزاب مترقی و حتی در احزاب لیبرال نیز جستجو می کنیم. ما از تجربه هر حزبی و هر جنبشی که منشا اثر مثبتی در کشور خورش باشد استفاده می کنیم. ما راه مستقل خودمان را در پیش داریم. این حاصل فکر و تجارب ماست.

چشم انداز حکومت رفسنجانی و استحصاله رژیم

س: چشم انداز حکومت رفسنجانی را چگونه می بینید؟ نظر شما درباره نظریه استحصاله رژیم چیست؟

ج: امروز ما چه در بررسی مسائل ایدئولوژیک-تئوریک و چه در بررسی مسائل سیاسی باید کلیشه ها را کنار بگذاریم و از شیوه برخورد زنده، واقعی و بی طرفانه پیروی کنیم. استحصاله چیست که این همه باعث وحشت و شائتال می شود؟ اگر رژیم جمهوری اسلامی بتواند استحصاله پیدا کند و لیبرالیزه شود، اگر بتواند در سمتی تحول پیدا کند که حاصل آن باز شدن یک فضای سیاسی باشد، چه دلیلی دارد که کسی از آن متنفر باشد؟ و یا اگر کسانی به این استحصاله توجه کردند آنان را متهم کنند؟ استحصاله هم یکی از خواست های مردم ماست که به طور واقعی وجود دارد و ما بسیار خوشحال خواهیم شد که این استحصاله واقعیت بیاید و هرچه صمیم تر و همه جانبه تر صورت بگیرد. متأسفانه هنوز شواهدی برای چنین استحصاله ای وجود ندارد. باید با تلاش بگیریم حکومت ایران کماکان همان چهارچوب های نثری و استبدادی را که از آغاز برانها متکی بوده حفظ کرده و هنوز نشان جدی از اینکه جریانی در حکومت قصد داشته باشد این چهارچوب ها را تغییر بدهد و استبداد مذهبی را تعدیل کند و یا تغییر بدهد وجود ندارد. گاهی حرف هایی زده می شود. از سوی برخی مسئولین جمهوری اسلامی که تاکنون هیچگونه نتیجه ای بار نیاورده اند. آنها در همان زمانی که مهاجرین را دعوت به داخل می کنند، مساله زندانی سیاسی را بدون محاکمه اعدام می کنند. سرکوب، خفقان، بی قانونی و نا امنی همچنان ادامه دارد. نیروهای سیاسی حتی آنهاشیکه پیوند نزدیکی با دولت جمهوری اسلامی دارند نیز از بیان آزاده عقایدشان و از فعالیت آزاده محرومند و در معرض فشار و تهدید و سرکوب قرار دارند. بنابراین در هرصه سیاسی ما هنوز دلیلی ماک از تعدیل سیاست های جمهوری اسلامی و حرکت به سوی یک فضای نسبتاً آزاد در سمت نداریم. تنها می توان گفت دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نسبت به گذشته در حل مسائل خود واقع بین تر شده است و این منجمه شامل چگونگی مقابله با نیروهای مترقی است. به هرصورت نسبت اراک فاکت به برخی همزمان اطراف می هم که باشد باید تصریح کنم که همسانیت نسبت به تحول درون حکومت و همسنگیری مثبت است.

س: همند ترین وظایف نیروهای چپ در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی چیست؟

ج: من ترجیح می دم از وظایف مجموع نیروهای ملی صحبت کنم. سالیهاست که این وظایف گوشه می شود (منجمه از میرم سازمان ما) در راستای این وظایف پیشنهادهای بسیاری داده شده است. به نظر من قبل از هرچیز ایجاد اتحادی از نیروهای ملی و میهن پرست حول برنامه ای که دمکراسی را برای ایران تأمین بکند ضرورت دارد. نیروها و سازمان های متعدد به اتفاق من باید به اتحادستیزی پایان بدهند و از بلند پروازی ها، از شعارهای تند و غیر عملی، از فرار دادن مجموع برنامه به عنوان هدف مقدم پرهیز بکنند. آنها باید بتوانند به عنوان مبارز نیروی اتحاد باشند. امروزه به نظر می رسد شرایط مساعدی جهت اتحاد نیروهای ملی و میهن پرست حول یک برنامه عدالت برای تأمین دمکراسی در ایران فراهم شده است. ولی متأسفانه برخی از ناپیگیرترین نیروها در جهت هدف های فوق درجانبش چپ قرار آورند. نیروهایی که بخش اعظم فعالیتشان را متوجه افشا و طرد متحدین خودشان می کنند و قادر نیستند به پیشنهادهای واقعی برای اتحاد و مبارزه در راه دمکراسی پاسخ بدهند.

س: اضافه بر دمکراسی به نظر شما چنین جبهه دمکراتیکی برای سازماندهی مبارزات مردم پرچه ضالوده ای باید استوار باشد؟ اصلی ترین شعارهای این جبهه به نظر شما چیست؟

ج: اصلی ترین شعارها طبیعتاً چیزی جز اصلی ترین و میرم ترین خواست های کنونی مردم نمی تواند باشد. مردم چه می خواهند؟ مردم در شرایط کنونی خواهان حکومت قانون، خواهان پایان یافتن ناامنی و خواهان پایان یافتن استبداد مذهبی، خواهان استقرار ازادی و خواهان بهبود زندگی ملی و معنوی شان هستند. علاوه بر این مردم با جنگ طلبی های جمهوری اسلامی شدیداً مخالفند و خواهان تضمین صلح پایدار بین ایران و همسایگانش هستند. همین خواست های مردم هستند که شعارهای ما را تعیین می کنند. طبیعتاً در هرصه اقتصادی به تناسب ماهیت برنامه نیروهای مترقی، برنامه های گوناگونی برای بهبود زندگی مردم و پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی اراک می شود. قطعاً باید گفت که اصلاحات اقتصادی و بهبود زندگی مردم به گونه ای که مورد توافق نیروهای باشد که در راه دمکراسی در این مرحله مبارزه می کنند باید جزء برنامه اتحاد قرار بگیرد. دیگر اینکه نیروهای هستند که از طریق انزودن برخواست ها و یا کاهش خواست های مردمی اتحاد را تهدید می کنند. ما نمی توانیم مبارزه در راه صلح و دمکراسی را به نیروهای چپ و یا به نیروهای رایکال محدود کنیم. به اعتقاد من تمام نیروهای که برای ایران پیشرفت، دمکراسی و صلح می خواهند از هر گروهی که باشند، می توانند در این اتحاد جا بگیرند. به اراده ما نیست که کسی بدون این اتحاد جا می گیرد و یا نمی گیرد. این شعارها و خواست های هر نیروی است که تعیین می کند او جزو این اتحاد هست یا خیر. نیروی جمهوریخواهی که خواهان صلح و ازادی است به طور طبیعی نیروی پیشرفت است و متحد ماست.

بقیه از صفحه ۲۱

- ۸۴- منبع ۷۹، صفحه ۱۹۸
- ۸۵- لندن، «انترناتسینال سوم و مقام آن در تاریخ»، ۱۰ آوریل ۱۹۹۱، آثار منتشر شده فارسی بوجلدی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۲۴
- ۸۶- لندن، «توهم دوباره قانون اساسی»، ۱۷ اوت ۱۹۹۷، آثار به فرانسه جلد ۲۵، صفحه ۲۱۷
- ۸۷- لندن، «انقلاب پرواتری و کاتولیک مرتد»، آثار منتشر شده فارسی بوجلدی، جلد ۲، قسمت ۳، صفحه ۵۲
- ۸۸- به نقل از منبع ۸۷، صفحه ۱۱۱
- ۸۹- منبع ۸۷، صفحه ۱۱۵
- ۹۰- منبع ۸۷، صفحه ۱۲
- ۹۱- تمام این نامزادگوش ها نمونه های بسیار کوچکی از آن چیزی است که لندن در نوشته خود: «انقلاب پرواتری و کاتولیک مرتد» به وی نسبت داده است.

به مناسبت سالگرد تولد برتولت برشت (۱۰ فوریه ۱۸۹۸)

شعر در زمانه عسرت



کنارش می گذرند. درخت، که به خودی خود گناهی ندارد، شخصیت پیدا کرده و زمین بایبری که بر آن روئیده را دلیل زشتی خود می آورد. صفتی که شاعر برای زمین به کار برده، «زمین بد» را با «زمان بد» در عنوان شعر پیوند می دهد. پس می توان نتیجه گرفت: شعری که در زمانه بد سروده شود مثل درختی است که در زمین بد روئیده باشد. مضمون بند اول در اینجا عمق و عمومیت بیشتری پیدا می کند: شعر در شرایط دشوار شکل ناهمواری دارد (زیرا وزن و قافیه را از آن گرفته اند) و محتوی (صدای) آن نیز چندان دلنشین نیست، چرا که نمی تواند (چنانکه باید) از زیباییها سخن بگوید.

بند سوم: مفاهیم متقابل زشتی و زیبایی باز می شوند و در تصاویر فشرده ای تیلور می یابند. شاعر از کمین گاه خود درسوند (کرانه شمالی دانمارک) به تماشای جلوه های رنگین زندگی نشسته است. او هم آماده است که جانمایه های اصلی زیبایی هنری (یعنی عشق و طبیعت) را به شعر خود راه دهد، اما چه کند که به چشم او نمی آیند. آنها وجود دارند، اما شاعر آنها را نمی بیند. «تور پاره ماهیگیران» تصویر «دریا-طبیعت» را می پوشاند و «زن پشت خمیده» نگاره «دختران-عشق» را تیره می کند. «زن چهل ساله» که به پیری زودرسی دچار شده- در قامت خمیده اش به همان «درخت بدسیماهی» بند دوم شبیه است که بر زمین بد روئیده است. آیا این زن در شرایط بهتری زندگی می کند؟ آیا خمیدگی زودرس او در این واقعیت ریشه ندارد که پستانگان او یا «تورپاره» به ماهیگیری می روند؟ تصویر زیبایی «پستان گرم دختران» به شیوه ای کاملاً مجرد و لغت عرضه شده است: زیبایی روپاشی و وسوسه انگیزی که می کشد و واقعیت های مین «نازیبا» را از شعر طرد کند.

بند چهارم: اظهار نظری ساده و مستقیم است درباره یکی از عناصر اصلی شعر: قافیه. اینجا دربارگشت به بند اول شعر، شاعر علت نازیبایی ظاهری شعر را توضیح می دهد. شعر زینت بیرونی خود (قافیه) را از دست داده است، زیرا نمی خواهد به زمین و زمانه (دریپندهای دوم و سوم) بی تفاوت بماند. و قافیه پرداز، نشانه ای از بی تفاوتی و لافیدی و آسوده خاطر است: «به سان دل آسودگی» است. برشت در نوشته های نظری خود توضیح می دهد که تکرار قافیه و طنین آهنگین «اوزان منظم» به شعر «حالت روپاشی» می دهد که ذهن خواننده را دچار رخوت و سستی می کند. شعر سیاسی که مخاطب خود را قبل از هر چیز به تفکر فرا می خواند، باید بیش از هر چیز ذهن او را بیدار و فعال نگه دارد. برشت از تجارب خود چنین نتیجه می گیرد: «با استفاده از وزن های نامنظم توانستم برای مفاهیم شعر شکل های عاطفی مناسبتری پیدا کنم. گمان نمی کنم با این کار به جوهر شعر لطمه ای وارد آمده باشد.»

بند پنجم: شعر به سری شاعر یرمی گردد و با بیان روشن و صریح وضعیت دشوار او را نمایش می دهد. بحران احساس (که به صورت تپید زشت و زیبا در پندهای پیشین بازگو شده) وجود او را به دوپاره کرده است. ازسوی بیاباری طبیعت (که یک مضمون آشنای شعری است) او را مجذوب ساخته و از سوی دیگر نقشه های چنگ افروزانه هیتلر (که درآشمار برشت معمولاً و تکرز خوانده می شود) او را تکران کرده است. او می داند که چنگ همه چیز (از جمله همان درخت شکوفای سیب) را نابود خواهد کرد. او خود و دیگران را فرا می خواند تا برای دفاع از زیبایی های زندگی با فاشیسم بیکار کنند.

برتولت برشت (۱۸۹۸-۱۹۵۶) از پایه گذاران شعر سیاسی نو در ادبیات معاصر زبان آلمانی است. او به این نظریه که واقعیت های حاد اجتماعی از جوهر شعر بیگانه اند. به حوزه دیگر ادبیات (یعنی نثر) تعلق دارند، اعتقادی نداشت. او برآن بود که شعر می تواند و باید واقعیت های «نازیبا» و مفاهیم «غیرشاعرانه» را هم برخورد بگنجانند. این رویکرد تازه نباید به بهای ازجمله انداختن شعر و کاستن نیروی تاثیر آن تمام شود. برعکس، شعری که به مثابه ابزاری بسیجنده وارد کارزار سیاست می شود، باید قدرت بیان و جاذبه ای عظیم داشته باشد. برشت پیشنهاد می کرد که به خاطر آماده سازی شعر برای پذیرفتن محتوای سیاسی جدید، در ساخت و ترکیب شکلی آن تحولاتی داده شود، و خود او در این زمینه پیشگام شد و شعرهای موفقی سرود که یکی از آنها را در زیر مورد بررسی قرار می دهیم. شعر که در زیر می آید، به طور دقیق «زمان بدی برای شعر» نام دارد. برشت این شعر را در سال ۱۹۳۹ در دانمارک -مقارن تغییر تبعیدگاه خود و خانواده اش به سوئد- سروده است. در این شعر قافیه وجود ندارد و هیچ وزن خاصی رعایت نشده است. در برگردان به فارسی اصل را بر القای دقیق مفاهیم آن گذاشته ایم.

خوب می دانم: فقط آدم خوشبخت
نوست داشتنی است. صدایش ناپذیر
چهرش زیباس.

درخت بدسیما در حیات
به زمین بد اشاره می کند
اما عابری هم حق دارند اگر
بر ناموزنی او لعنت بفرستند.

درسوند قایقهای سبزفام و بادبانهای شاد را
نمی بینم. از آن همه تنها
تور پاره ماهیگیران را می بینم.
چرا باید تنها از این سخن بگویم
که زن چهل ساله پشتی خمیده دارد؟
هنوز هم پستان دختران
مثل گلشسته گرم اس.

قافیه را درشمرم
چیزی به سان دل آسودگی می بینم.

در من ستیزی درگیر است
میان اشتیاقم از غنچه های شکفته سیب
و هراسم از حرفهای رنگرز
اما تنها در من انگیزه است
که مرا به پشت میز می کشان.

تفسیر

عنوان شعر: «زمان بدی برای شعر» این پیام را القا می کند که دوران دشواری برای شعر فرا رسیده است. می توان نتیجه گرفت که در «زمان بد» هم شعر همچنان وجود دارد. چنانکه همین شعر سروده شده است. پس قطعه ای که در پیش رو داریم یک «شعر در شعر» است: شعری است درباره شاعری. بند اول: یک مفهوم ساده یا مثل سایر را یادآوری می کند: مردم آدم خوشبخت را دوست دارند و با او رابطه برقرار می کنند. شاعر معادله ساده ای به صورت [خوشبختی=زیبایی] برقرار می کند. در رابطه با مضمون شعر (که خود شعر است) این زیبایی به عناصر شکلی برمی گردد: در شعر قافیه عمدتاً زیبایی سیماشی (چهره) و وزن زیبایی آوازی (صدای) آن را برمی تاباند. بند دوم: وجه دیگر معادله بند اول به صورت [بدبختی=زشتی] آشکار می شود: درختی می بینیم زشت و بد منظر که همه با نقرین و بشنام از

به مناسبت سالگرد مرگ آندره ژید (۱۹ فوریه ۱۹۵۱)

ژید: فردگرایی سازش ناپذیر

از همجنس‌گرایی ارانه نالده است. برای نخستین بار در ادبیات فرانسه ژید به تومنیف یا تشریح همجنس‌گرایی (که در آثار صادق یا پروست سابقه داشت) اکتفا نکرده، بلکه آشکارا به توجیه یا حتی تبلیغ آن دست زده است. ژید «تعدن لاتینی-مسیحی» را که یک امر خصوصی را به «تابری اجتماعی» بدل کرده است مورد حمله قرار می‌دهد. تحریم و ممنوعیت همجنس‌گرایی، تجاوز آشکار به حریم آزادی‌های مسلم فردی است.

چندی پس از نشر این کتاب ژید به آفریقای سیاه سفر کرد و پس از حدود ده ماه سیر کرد با دو کتاب به فرانسه برگشت: «سفر به کنگو» و «بازگشت از چاده». با انتشار این دو اثر ژید پیگار روحی و اخلاقی یا فرهنگ بورژوازی را به عرصه سیاست و اجتماع گسترش داده است. او با افشای جنایات و تجاوزات استعمارگران فرانسوی در آفریقا، به روشنی نشان داد که بورژوازی ریگار و عوام‌فریبی که او را به «فساد اخلاقی» متهم می‌کنند، خود بدیهی‌ترین اصول انسانی و اخلاقی را به کثیف‌ترین شکلی زیر پا گذاشته است. انتقاد شدید ژید از «جامعه سانسور ها، با مفسسات و قوانین و مقررات تغییر ناپذیرشان» در روشن ساختن افکار عمومی مردم درباره عملکرد استعمار فرانسه نقش مهمی ایفا نمود.

ژید در زندگی پرفراز و نشیب خود در اشتیاق «پناهگاهی هماهنگ» با روح ناآرام و شوریده اش، پر مکتب‌ها و اندیشه‌های گوناگونی گذر کرد که رنگ و نشانی از هر یک را می‌توان در آثار گرانمایه او دید: از اساطیر یونان باستان و عرفان مشرق زمین تا مرام‌های اجتماعی نوین. در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ به آرمان کمونیسم دل بست و به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد. این اقدام ژید - که بزرگترین نویسنده فرانسه شناخته می‌شد - از اهمیت بسزائی برخوردار بود. وشنفکران فرانسوی با دفاع از اتحاد شوروی - که در خطر حمله فاشیسم به سر می‌بود - در بیرون کشیدن آن از آنزوی سیاسی و تجهیز افکار عمومی غرب به سود آن، نقش تاریخی مهمی به عهده گرفتند.

ایمان و اشتیاق به جامعه آرمانی، از آفرینش ادبی ژید دور نبود. او در سوسیالیسم شکوفائی رؤیاهای خود را می‌دید که می‌توانست به «محدودیت‌های اجتماعی و سازش‌های شخصی» پایان دهد و با استقرار برابری به «سعادت فردی» مفهوم عادلانه تری ببخشد. همانگونه که ژید خود تصویر کرده بود: «درخودم کششی نیرومند به خوشبخت شدن احساس می‌کنم، اما من آن خوشبختی را که از تیره روزی مایه بگیرد، نمی‌خواهم و به آن هیچ نیازی ندارم. از ثروتی که از غارت دیگران فراهم آمده باشد بیزارم. اگر لباسی که به تن دارم به بهای برهنگی دیگران باشد، ترجیح می‌دهم برهنه راه بروم... من برای خوشبخت شدن خودم به خوشبختی همگان نیازی دارم». در جهان پیش احساس گرای ژید، تحقق رؤیاهای آزادی و برابری، می‌توانست به رهائی احساس نیز بینجامد. در سال ۱۹۲۶ در ستایش دستاوردهای اتحاد شوروی چنین نوشت:

«دلم می‌خواهد آنقدر زنده بمانم تا شکوفائی این حرکت پرابهت را ببینم. پیروزی آن را از سمیم قلب آرزو مند و آماده هر کاری به خاطر آن هستم. می‌خواهم ببینم که یک دولت بدون مذهب، یک جامعه بدون خانواده تا کجا اوج می‌گیرد. مذهب و خانواده دو آفت بزرگ بشریت هستند». در آن سال‌ها اگر بر ژید خرد می‌گرفتند که نظام دلخواه او یا فردگرایی سازش ناپذیرش ناسازگار است، او با خوشبینی جواب می‌داد: «به نظر من پیوستن به کمونیسم نه تنها هیچ تناقضی با فردگرایی ندارد، بلکه حتی مستلزم آن است. به نظر من یک جامعه سالم کمونیستی، شخصیت‌های نیرومند را می‌طلبد و می‌پروراند».

سرانجام آندره ژید در تابستان ۱۹۳۶ به دعوت «اتحادیه نویسندگان اتحاد شوروی» به آن کشور سفر کرد و شش هفته کنجکاوانه به هر گوشه ای سرکشید، و حتی از چوپان «محاکمات مخوف مسکو» که از پخش اخبار آن به شدت جلوگیری می‌شد، سردرآورد. ژید پس از بازگشت به فرانسه، مشاهدات خود را با انتقادی ملایم و دوستانه در کتاب «بازگشت از شوروی» منتشر کرد. چندی بعد در پاسخ به مدافعان شوروی که در مطبوعات «کمونیستی» از هیچ نشنام و ناسزائی به او خونباری نکرده بودند، کتاب دیگری به عنوان «تفلیح بازگشت از شوروی» انتشار داد که

آندره ژید (۱۹۵۱-۱۸۶۹) یکی از بزرگترین نویسندگان دوران جدید دسراسر جهان (و از جمله در ایران) بیشتر با کتاب شاعرانه و خیال انگیز «ماده های زمینی» (۱۸۹۷) شناخته می‌شود. نویسنده جوان در این کتاب به مخاطب خود ناتانائل (۱) اندرز می‌دهد که خود را از بند همه اندیشه‌ها و پیشداوری‌های ذهنی و تمام ارزشها و آموزشهای اخلاقی رها کند و یکسره به دست احساسات درونی و عواطف تهفنه خویش بسپارد، چرا که این تنها راه دستیابی به حقیقت وجود خویش و جهان پیرامون است. بر روی هم می‌توان گفت که ژید تا پایان زندگی بشوار و پربارش به این پیام شاعرانه وفادار ماند، که ما در اینجا تلاش می‌کنیم بر جرات آن نگاهی شتابان بیفکنیم.

احساس (که برخاسته از روح یا نهاد فردی است) با اندیشه (که دریچه ذهن به روی دنیای خارج است) تعارضی دیالکتیکی دارد و فرجام یا سنتز این ستیزه نیز در وجدان شخصی یا اخلاق فردی تبلور می‌یابد، که به نوبت خود با نرم‌ها و سنت‌های رایج اجتماعی دستباز است. از دیدگاه این احساس گرائی تنها مرجع شایسته برای داوری درباره منش یا رفتار شخصی، همین وجدان یا اخلاق فردی است، و نه اخلاق اجتماعی (که زائیده روابط خاص اجتماعی و کمابیش معادل مفهوم «من برتر» فروید است).

بدین ترتیب ژید در برابر اخلاق موضعی نوگانه دارد. از دیدگاه اخلاق اجتماعی حاکم، یک «اخلاق ستیز» اصلاح ناپذیر است (و کتابی هم با همین عنوان دارد) (۲)، اما در برابر آن، به معیارها و ارزش‌های «اخلاقی» خود ایمان «مطلق» دارد.

تعهد یا مسئولیت اجتماعی را نیز ژید در پرتو همین نوگانگی درمی‌یابد و با همین شرایط می‌پذیرد. او تعهد را پیش از مقتضیات پیرونی آن در ترازوی «اخلاق فردی» خود می‌سنجد. از این رو در مورد ژید کلماتی نظیر «صمیمیت» یا «صداقت» (۳) از واژه «التزام یا تعهد» (۴) (که توسط سارتر پیشنهاد شد) گویاتر است. با این برداشت همه آثار ژید هم متعهد هستند و هم نیستند.

ژید هیچ نهاد اجتماعی، منبع فکری و یا حتی «الهی الهامی» را به رسمیت نمی‌شناسد. فردیت غریزی، حسی و (چنانکه خود می‌گوید) «حیوانی» او به تمام آئین‌ها و ارزش‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی پشت پا زده است. در برابر هنجارهای اخلاقی و عملیات مذهبی نه تنها سر فرود نمی‌آورد، بلکه با کینه ای سوزان با آنها می‌ستیزد، زیرا آنها را دشمن فردیت ذاتی خویش می‌شناسد. هیچ مرجعی نمی‌تواند فردیت انسان را محدود کند، و فراتر از آن: هیچ شخصی نمی‌تواند و نباید بر امیال و فرایز درونی خویش مهار بیفکند.

تجارب گوناگون و آزادانه ژید با سبک‌ها و گرایش‌های رنگارنگ هنری بی‌گمان حامل راهی اندیشه و احساس او است. در کارنامه پربار او - در قالب‌های متنوع داستان، نمایشنامه، شعر، نثر شاعرانه، نمایشنامه و فیلم‌نامه - می‌توان رگه‌های رمانتیسم، سمبولیسم، سوررئالیسم و رئالیسم را در کنار هم دید. فردگرایی ژید، آئینی خودپسندانه، مصلحت‌جویانه و کامیابانه نیست. جنگ افزار اصلی او در پیگار با زشتی‌ها و پلیدی‌هاست. اخلاق فردی او با تمام ارزش‌های فوق طبیعی و سنت‌های تعمیلی سر ستیز دارد. «صداقت» ژید داوری بی‌رحم و سفت‌گیری است که به هیچ چیز جز حقیقت ابقا نمی‌کند. فردگرایی ژید روی نوم فردگرایی اوست.

توماس مان در مقاله‌ای در رثای ژید می‌نویسد: «ژید با آرامش، خشنودی، آسایش روحی و آسودگی خیال کاری نداشت. برعکس: ناآرامی، نابابری آفریننده و جستجوی دائمی حقیقت، که در طول زندگی با تمام شیوه‌های روحی و هنری آن را دنبال نمود، در نهاد او بود».

طغیان ژید بر ارزش‌های رسمی اجتماعی را با اشاره به چند اثر مهم او بهتر می‌توان ردیابی نمود.

ژید از آغاز فعالیت ادبی خود با انتشار آثار «غیراخلاقی» و گفروامیزی نظیر «اخلاق ستیز» و «بخمه‌های واتیکان» نگرانی و پویشانی متولیان «اخلاق و عفت عمومی» را برانگیخته بود. در پاسخ به دشنام‌ها و دشمنی‌های آنان ژید در سال ۱۹۲۴ کتاب کورپودون (۵) خود را (که سال‌ها قبل نوشته و در نسخه‌های معدودی پخش کرده بود) انتشار داد. ژید در این اثر که حدیث نفسی برخاسته از زندگی خصوصی اوست، گزارش مشروح و جسورانه‌ای

پاسخی بر «هنرمترقی یعنی چه؟»

جایگاه موسیقی سنتی را بشناسیم

در پاسخ به نوشته «هنرمترقی یعنی چه؟» که در شماره هفدهم به چاپ رسید، نامه ای دریافت کرده ایم که با اندکی اختصار از نظرات آن می گذرانیم.

دارد زیرا درستگاههای مختلف (که تعریف آنها در حوصله این مقاله نیست) را کامل نواخته می شود یعنی اینکه در یک دستگاه غالباً از پیش درآمد، درآمد، چهار مضراب، مقدمه (که عمده ترین بخش دستگاه به شمار می رود)، تصنیف و گاهی رنگ استفاده می شود. در یک دستگاه عموماً سه صدای اصلی مشخص کننده آن است که در نمایی خاص به هم قرار گرفته اند که یک مجموعه پیچیده ای را (حتی برای اهل فن) بیان می کنند.

آقای بهرام هنر را به هنر مترقی و مبتذل تقسیم کرده است که به نظر من درست نیست زیرا اولاً با تعریف مختصری که از بخش های مختلف موسیقی کردم هرقسمتی از موسیقی طرفداران خودش را دارد و با تقسیم بندی موسیقی به مترقی و مبتذل مجبور می شویم طرفداران این بخش ها را هم همانگونه تقسیم بندی کنیم. دیگر اینکه اجتماعی بودن هنر را در رابطه با پدیده های اجتماعی و ایستا بودن و پویا بودن آنها ربط داده، ایستا بودن را مبتذل و پویا بودن را مترقی نامیده است. فکر می کنم این فرم تعریف ها دیگر کششی ندارد. زیرا تعریف یکسانی هم برای آن وجود نداشته، به خصوص در مورد فرهنگ و هنر. در مورد موسیقی باید مرزبندی درست در خوب اجرا کردن موسیقی در مقایسه با موسیقی همان بخش باشد، نه در «توده ای بودن و مترقی بودن آن».

اگر نگاهی کوتاه به هنر موسیقی بیندازیم، خواهیم دید که موسیقی مملکت ما هم مثل ممالک دیگر دنیا از قسمتهای مختلف تشکیل شده که با یک تعریف نسبی می توان گفت که قسمت نخست به موسیقی تفتنی (یا سرگرم کننده) و قسمت دوم به موسیقی سنتی معروف است. همانگونه که در دنیای غرب موسیقی تفتنی انواع گوناگونی دارد و اکثریت مردم به خصوص جوان ها از آنها استقبال می کنند، در وطن ما هم این موسیقی از بخش های مختلف مثل موسیقی کوچه و بازاری، موسیقی محلی و موسیقی دیگری که جدیداً آن را «پاپ ایرانی» نامیده اند تشکیل شده است.

آلات موسیقی کوچه و بازاری معمولاً همان آلات موسیقی اصیل است. موسیقی پاپ ایرانی از آلات غربی استفاده می کند. در موسیقی محلی هم معمولاً در هر منطقه آوازهای مخصوص خود استفاده می کنند. اکثراً در هر سه بخش نامبرده آهنگ ها در دستگاههای ایرانی نواخته می شوند و فصل مشترک آنها این است که اولاً دارای ریتم هستند. ثانیاً فواصل میان نتها ساده است. ثالثاً اغلب از کلام ساده و اشعار عامیانه استفاده می شود که در مجموع هم آن برای عامه مردم راحت تر است. اما بپردازیم به موسیقی سنتی که قسمت دوم هنر موسیقی ما را تشکیل می دهد. این موسیقی فرق فاحشی با قسمت اول که موسیقی تفتنی بود

به نظر من علت اصلی علاقه دوستداران موسیقی به شجریان این است که صدای او ناپذیر است و به فن موسیقی آشنائی کامل دارد. اگر به نظر آقای بهرام «ترانه ها و تصنیف ها در گذشته درجا زده اند»، باید گفت که علت آن خود موسیقی نبوده بلکه دلایلی دیگر از قبیل عدم حمایت دولتی عامل آن بوده است. با وجود این پیشرفت کیفی که موسیقی سنتی در این ده سال گذشته کرده

آنچنان چشمگیر بوده که حتی اساتید موسیقی سنتی ما هم به خود اجازه نمی دهند که همکاری را بدون صدا با سبک و سنگین کردن عرضه کنند زیرا توقع علاقمندان موسیقی سنتی بالا رفته است. اینکه آقای بهرام نوشته است که «موسیقی سنتی باعث حزن و اندوه در شنونده می شود و راهی به شادی نمی گشاید» هم به نظر من کم لطفی کرده است. البته موسیقی سنتی اصلاً موسیقی شادکننده ای به طریق موسیقی تفتنی نیست اما برای کسانی که کم و بیش با این موسیقی آشنائی دارند، این موسیقی هم می تواند (درست مثل موسیقی کلاسیک غرب) مؤثر و روبخش باشد. هرچند که برای ناآشنایان اکثراً یکنواخت و خسته کننده و غم انگیز جلوه می کند. آنچه که باعث تأسف و انتقاد من است، این است که جمعی از ناآگاهی مردم از موسیقی سنتی و از بازار شلوغ خارج کشور سوء استفاده کرده و سعی در از بین بردن مرز بین موسیقی تفتنی و موسیقی سنتی دارند. نمونه بارز آن تعدادی خواننده مقیم کالیفرنیا هستند که کنسرت هایی به نام موسیقی سنتی می دهند بدون اینکه آشنائی به فنون و دستگاهها داشته باشند. در این کنسرت ها فقط آلات موسیقی «سنتی»

م. خ. لادین

خشک اندیشی. وقتی هنر به تعصب گردن نهاده، هرچند که این تعصب ناشی از خردمندانه ترین اصول باشد، باز هم هنر را باید از دست رفته شمرد. آنچه انقلاب پیروز باید به هنرمند خویش عرضه بدارد قبل از همه چیز آزادی است. بدون آزادی هنر هم معنی شورش را از دست خواهد داد و هم ارزش خود را.

ژید نمی توانست با نظامی که سماعت جمعی مطرود شود را به ناپودی خصلت ها و شخصیت های فردی بنا می کرد، موافق باشد. او همه افسون و زیبایی زندگی را در رنگارنگی و تنوع منش ها و استعدادهای فردی می دانست. از این رو نتوانست چنانکه درستانش از او انتظار داشتند در ستایش جامعه شوروی قلمفرسائی کند. برای ژید عدم صداقت یک ضعف اساسی بود که نمی توانست آن را بر دولت شوروی و آوازه گران سیاست آن پیشکش می نویسد: «انتقاد من به اتحاد جماهیر شوروی بدانجهت نیست که چرا پیشرفت نکرده است، بلکه به خاطر آن است که چرا راجع به وضعیت خود به ما و همه جهانیان دروغ گفته است.»

در اواخر سال ۱۹۲۶ ژید هم با آرمان های کمونیستی خود وداع گفت و هم با حزب کمونیست. چندی قبل از آن با سماعت گفته بود: «هیچ حزبی وجود ندارد که من مجبور باشم آن را برحقیقت ترجیح بدهم. من به حقیقت بستگی دارم نه به حزب؛ و اگر حزب حقیقت را ترک گفت، من هم فوراً حزب را رها خواهم کرد.»

عضویت ژید در حزب کمونیست، تنها تجربه او در همکاری با یک جریان سیاسی بود که با فرجامی تلخ به پایان رسید. نگاه ژید در آثار بعدی او همچنان به همان آرمان یگانه و دیوینه اش ثابت ماند: «رهائی انسان از بند همه خدایان آسمانی و زمینی».

امین

« از آندره ژید کتاب های مانده های زمینی، سکه سازان، رذل، در تنگ، پرومته سست در زنجیر و بازگشت از شوروی به فارسی ترجمه شده است.

۱- Nathaniel ۲- Immoraliste ۳- Honnêteté ۴- Engagement ۵- Corydon

در آن انتقادها جدی تر و تندتر، لحن کلام پی برده تر و سرخورگی او از نظام حاکم پر شوروی آشکارتر است.

انتقادات ژید برنارسائی ها و نارواییهای بی شمار جامعه شوروی همه چابده و مفصل است. جامعه عظیمی که در پی تمام این کمبودها و نارسائی ها او را به وحشت انداخت، شکل گیری یک نظام توتالیتر (خودکامه و تام گرا) است که ژید (بی آنکه از آن نامی ببرد) به روشنی می بیند که با وقاحت به جای رویاهای پرشکوه انقلاب اکتبر نشسته است. پایتترین ویژگی این نظام همگن سازی و یکسان گردانی همه افراد در زیر چتر یک مساوات مصنوعی و غیرانسانی است. ترور فردیت و حذف افراد «ناچور» و «مقاوت» و «ناهماهنگ» نمی توانست از دید ژید که به ویژه در این عرصه شامه تیزی داشت پنهان بماند. او این پدیده «ساده» را چنین بازگو می کند: «در اتحاد جماهیر شوروی یکبار برای همیشه همه چیز از قبل تعیین شده و در هر زمینه ای بیش از یک عقیده وجود ندارد. الکار مردم را چنان ماهرانه ساخته و پرداخته اند که حتی این یکسانی و شباهت کامل در دید و نگرش برایشان کاملاً طبیعی و ساده است. هر روز صبح پروادا هر آنچه که شایسته دانست و اندیشیدن و باور کردن است به آنها می آموزد. و خارج شدن از این قاعده هم عاقبت زیاد خوبی ندارد؛ به طوری که هر بار با یک روس صحبت می کنید آنگار که دارید یا همه شان حرف می زنید. هیچ چیز برای شکوفائی فرهنگ از این خطرناک تر نیست.»

سیاست همانند سازی در عرصه فرهنگی نیز مسلط است: «شما همه هنرمندان خودتان را مجبور می کنید که هم رنگ جماعت باشند و بهترین آنها را که حاضر نمی شوند هنر خود را پست و عوامانه کنند یا آن را به اطاعت شما درآورند، مجبور به سکوت می کنید. به محض اینکه انتقاد پایش بلند و دیگر قدرت بیان نداشته باشد، فرهنگ به خطر می افتد.»

ژید درستی یکی از سخنرانی های خود که قرار بود در جمعی از نویسندگان ایراد کند، اما به او اجازه قرائت آن داده نشد، چنین می گوید: «از لحظه ای که انقلاب به پیروزی می رسد، هنر با خطر وحشتناکی روبرو می شود که با بدترین انواع اختناق فاشیستی پهلوی می زند: خطر تعصب و



بخش دوم از سلسله نوشته ها در بحث «سوسیالیسم دمکراتیک یا سیمای انسانی»

لنینیسم و دمکراسی

بخش اول این رشته سخن را در «راه ارانی» شماره ۱۹ با این اندیشه عمیق مارکس پایان دادیم:

۱- هیچ نظام اجتماعی پیش از آنکه همه نیروهای مولد موجود در آن، تا جاهست تکامل نیافته باشند، آرزین نمی رود.

۲- پیش از آنکه تکالیفی را به عهده می گیرد که قادر به انجام آنها باشد. این گفتار که سال ها در ذهن ما خاک خورده و چون اندیشه ای مجرد و زیبایی که گوشه به گذشته تاریخی تعلق دارد، به فراموشی سپرده شده بود، اینک در جریان تعمق درحرارت و وقایع اخیر کشورهای «سوسیالیستی» که نوعی شمارش معکوس و رجعت به نقطه عزیمت در آنها دیده می شود، با درخشندگی تام و پژواکی دیگر، زنده می شود.

سخن مارکس، از نظریه های پایه ای وی در رابطه با تحولات تاریخی جوامع بشری و بیانگر حرکت سمعوی سورتزبندی های اجتماعی-اقتصادی است. توجه به آن و تفکر درباره آن، به شخص در حال حاضر، که تدوین کارپایه ای واقعاً نوین در دستور کار ماست، اهمیت سرنوشت سازی دارد.

چوهر این حرف این است که اگر علی‌رغم اصرار لنین بر «رکود و کندگی» سرمایه-داری و ترسیف امپریالیسم به مثابه سرمایه داری درحال «اقتصاد» و این تصور که امپریالیسم «استان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست» (۲۹)، هنوز سرمایه داری دوام دارد، همچنان رشد می کند و تثبیت شده تر از زمان مارکس و انگلس و لنین است، که هرکدام در حیات خود حکم به پایان عمر قریب الوقوع سرمایه داری داده بودند، برای آنست که این نظام هنوز قادر به رشد سطح نیروهای مولد است و هنوز می تواند جامعه را به روال دمکراتیک اداره کند.

حکمت حرف مارکس ازسوی دیگر برانست که اگر بعد از هفتادسال مملوک «سوسیالیسم» در یک ششم کره زمین، با انبوه توان انسانی و ذخائر زیرزمینی کشورشورها، رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی و مصرفی و نابسامانی وضع مالی و اقتصادی و ناتوانی نظام در برابر معضلات گوناگون هنوز به جدی است که برای حل آنها با بی-سبوری به گنگ های مالی و اقتصادی کشور های سرمایه داری «امپریالیستی» یعنی چشم دوخته اند و امتیازات سیاسی و ایدئولوژیک می دهند، می باید ریشه های آن را ازچمله درتجاوز اشکار به مضمون تاریخی-واقعی گفتار بالا جستجو کرد: انقلابیون روسیه وظیفه ای را در برابر خود قرار دادند که قادر به انجام آن نبودند، به جای تلاش برای یک انقلاب پرولتاریا-دمکراتیک با هژمونی دمکراتیک طبقه کارگر و انجام تمام و کمال آن تکالیفی که شرایط عینی و ذهنی جامعه روسیه ۱۹۱۷ و درجه رشد نیروهای مولد و اقتصاد کشور قادر به آن بوده، ارائه گرایانه و با استفاده از اوضاع و احوال استثنائی جنگ و گرسنگی مردم در لحظه، رسالت دیگری به تحولات اجتماعی-سیاسی روسیه تمهیل گردید و انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی در برابر آن قرار داده شد، که شرایط اقتصادی-اجتماعی و ساختار طبقاتی آن، هنوز فراهم نشده بود.

لنین درطول سال ها تبلیغ می کرد که انقلاب آینده روسیه فقط و فقط پرولتاریا است و باید بتواند قبل ازهرچیز به رشعسرمایه داری کمک کند و کمک خواهد کرد. و می گفت: «در کشورهای مانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کانی نبودن تکامل سرمایه داری آسیب می رسد، از خود سرمایه داری نمی رسد. از این رو وسیع ترین، آزاد ترین و سریع ترین تکامل سرمایه داری در حلقه مملع طبقه کارگر است» (۳۰). اما از همان فردای انقلاب پرولتاریا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، از همان تزه های معروف آوریل، به فکر تدارک انقلاب سوسیالیستی افتاد. قبل از اینکه بگوید و امکان بدهد تا دمکراسی سیاسی جا بیفتد و ۸۶ درصد جامعه روستاشی روسیه در تحولات دمکراتیک مستعمل شود و جذب قطب های صنعتی گردد، با کم حوصلگی ۷۰ ماه فاصله میان توریه و اکتبر را برای گذار از مرحله دمکراتیک کافی دید و انقلاب سوسیالیستی را با اصرار در دستور گذاشت. سوسیالیسم درجامعه ای ناآماده موجب شد که از همان آغاز شوروی ها شروع گرد و برای ادامه حاکمیت، راهی جز ترور سیاسی و استقرار یک نظام توتالیتریستی پانی نماند. و این کار به نیت و با ابتکار و با تشریح های لنین و تروتسکی و شرکت فعال سایر رهبران طراز اول بلشویک ها برقرارگرد و استالین، «چنگیزخان کاپیتال خوانده»، ادامه آن به شیوه امپاتی باشد.

آنچه در این بحث ما در رابطه با دمکراسی و آرمان سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای اجتماعی مهم است، توجه به رابطه مستقیم و اجتناب ناپذیر میان نحوه و چگونگی به دست گرفتن قدرت در جامعه معین و شکل حکومت بعد از آنست.

سوسیالیسمی که صرفاً با استفاده از اوضاع و احوال استثنائی و به اتکاء یک نیروی سیاسی کوچک، اما سازمان یافته و مصلح، بر جامعه ای عمل شود که سطح نیروهای مولد و رشد اقتصادی هنوز تکامل نیافته باشد و اکثریت مردم برای سوسیالیسم آگاهی لازم و آمادگی ذهنی نداشته باشند، و دمکراسی سیاسی چالاننده ای مقدم بر آن حاکم شده باشد، می تردید حاکمیت برآمده از آن راهی جز ترسول به استبداد و سرکوب هگرواندیشان و استقرار دیکتاتوری حزب حاکم ندارد.

لنین تقریباً از ۱۹۱۵، با طرح نظریه امکان پرورزی سوسیالیسم در یله کشور، سپس طرح نظریه امکان انقلاب سوسیالیستی آنجا که حلقه زنجیر امپریالیسم از همه ضعیفتر است و استدلال اینکه این حلقه ضعیف روسیه تزاری است و در این نظریه که برای تحول سوسیالیستی ضرورتی ندارد که پرولتاریا به اکثریت جامعه تبدیل شود و همین دهقانان متحد پرولتاریا، خلا نیروی وسیع شده ای را بر خواهند کرد، زمینه تئوریک انقلاب اکتبر را فراهم ساخت، و در همین خط فکری، پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، انتقاد از دمکراسی های سیاسی اروپائی (دمکراسی بورژوازی) را تقریباً همزمان با تدوین تزه های آوریل (۱۹۱۷) آغاز کرد. تمام مواضع و نظریه ها و تئوریهای بعدی او: از انضلال مجلس مؤسسان گرفته تا حکومت تله حزبی و تئوریزه کردن آن و تاکید و برجسته تر کردن جنبه های سرکوبگرانه حاکمیت پرولتاریا تا اعلام دیکتاتوری بی قید و شرط پرولتاریا، حلقه های زنجیر فکری و پراتیک واحد و به هم پیوسته ای را تشکیل می دهند.

تاکید ما بر بخش اول که «استالینیسم ادامه منطقی لنینیسم» در حیطه سیاست و دولتمداری و ساختمان سوسیالیسم در کشور عقب مانده روسیه با ۸۶ درصد دهقان است، مسبوق به چنین سابقه و تدارک قبلی بوده است. لذا مرزبندی با نظام استالینی و «سوسیالیسم واقعا موجود»، بدون بررسی اشتباهی جنبه های و گاه جنبه های بسیار اساسی از دیدگاههای لنین، غیرممکن است. بدون چنین بررسی و مرزبندی، امکان ترمیم حتی کلی ترین خطوط جامعه ارمانی سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی وجود ندارد. بدون چنین طرح کلی، هرگز فهمیده نخواهد شد که چرا حزب ما بر ضرورت حیاتی و اجتناب ناپذیر بودن گذار از یک دوره کم و بیش طولانی دمکراسی، که در همین حال باید همراه با دمکراسی اقتصادی درجهت عدالت اجتماعی و تأمین رشد و ترقی همه جانبه اقتصادی و فرهنگی باشد، پای می فشرده. این مرز بندی در همین حال، مرزبندی با استالینیسمت ها و جزم گرایان ایرانی در جنبش چپ ایران نیز هست. زیرا خود آنان همانند کل جنبش چپ و کمونیستی ایران درگذشته، هنوز از قربانیان چنین لغات ایدئولوژیکی از درک استبدادی از قول «دمکراسی» اند، نگاتیسم آنها هم بخشی از درک مملوک کمینژونی است که در طول دهه ها بر جنبش کمونیستی جهانی تلقین شده و با خون بسیاری از مبارزان کشور ما که در همین حال متأثر از فرهنگ استبدادزده و مذهبی جامعه ما هستند، عچین شده است.

باآخیره ولی نه آخر ازهمه، چنین ارزیابی و انتقاد و مرزبندی، شرط لازم برای زودن رسدبوات فلج کننده، سکتاریستی و افشاء فرهنگ ضددمکراتیک کمینژونی چالاننده، و زمینه ساز و موجد پایه های فکری فرهنگ نوین دمکراسی است که چون هوا این همه بدان نیازمندیم.

به همین مناسبت، در این نوشته، در ارتباط با بحث مشخص ما در مبحث دمکراسی، به طور فشرده، فقط آن بخش از نظریه ها و تزه های لنین را که در رابطه با دمکراسی و آزادی های سیاسی است، بررسی می کنیم و مرزبندی های خود را مشخص می کنیم. از روی همین بررسی و مرزبندی هاست که می توانیم طرح اصلی سیستم فکری خود را درباره دمکراسی و آزادی های سیاسی، چه برای مرحله سرنوشت ساز بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و چه در رابطه با جامعه ارمانی سوسیالیستی دمکراتیک و انسانی آینده ایران ترمیم کنیم.

ما برای بحث خود به طورعمده چند موضوع ونظریه ی کلیدی زیر را در نظر گرفته ایم: -دمکراسی آیا طبقاتی است؟ -دمکراسی آیا شکلی از دولت است؟ -دمکراسی بودژوازی آیا قویب و تیرنگ و سالومنی است؟ -دمکراسی صوری یا دمکراسی واقعی؟ اما مقدم بر همه این ها، پاسخ به این سؤال مورد اختلاف ضرورت دارد: آیا مواضع و نظریه های لنین در مسئله دمکراسی و آزادی های سیاسی در بعد از انقلاب اکتبر در مقایسه با قبل، عوض شده است؟ و اگر آری، علت چه بوده و چه عواقب داشته است؟ پاسخ به این سؤال اخیر در بحث ما از این نظر اهمیت دارد که امکانی از این قویب که: دمکراسی آیا طبقاتی است، و یا دمکراسی قریب و سالوسی پیش نیست، و یا دمکراسی، پرولتاریا است و شکل دولت است و به سان هر دولت، میکتاتوری طبقه است، و میکتاتوری هم نه به مفهوم حاکمیت طبقه به طور مجرد، بلکه به معنای رژیم دیکتاتوری، یعنی مصلح ساختن سیاسی و سرکوب نگرانیش، و یا این نظریه لنین که که دمکراسی نورانش سهری شده و با مرحله امپریالیسم، دوران منطقی سیاسی ارتجاع و نلی دمکراسی آغاز شده است.

بحث و بررسی ما به طور عمده و در اساس با سیستم نظری به هم پیوسته لنین در دوره ای از حیات و فعالیت سیاسی-تئوریک وی منطبق می شود، که در یک تقسیم بندی کلی به دوره بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مربوط می شود. متأسفانه درست همین سیستم نظری لنین درباره دمکراسی است، که در زمان استالین و فعالیت کمینژون تا همین اواخر، سیستم فکری مسلط قاطبه کمونیست ها را تشکیل می داده است. لذا روشن کردن مقدماتی این نکات و پاسخ به این سؤال، از اهمیت متدولوژیک اساسی برخوردار است. چنانکه خواهیم دید، در ریشه یابی ملل تغییر مواضع لنین است که به بی پایه بودن

استدلال و مواضع وی پی خواهیم برد.

برای آنکه بحث مشخص و سالم باشد لازم است قبلاً آنچه را که منظور و درک لنین از دمکراسی سیاسی و یا دمکراسی بورژوازی تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود و در همان چارچوب و با همان مضمون به تبلیغ آن می پرداخت، به طور مستند از روی نوشته های وسیع او بیان کنیم. چون در چنین مقایسه ای است که تفاوت بنیادی و گاه حیرت آور مواضع وی سنجیده می شود. برای رسیدن به آن روش بررسی ما بدینترتیب است:

الف: تعریف اشاره وار در دمکراسی سیاسی. انگونه که در فرهنگ سیاسی-اجتماعی متداول است و از آن دریافت می شود.
ب: بیان نحوه وار نظریات و درک لنین از دمکراسی و آزادی های سیاسی. در مقایسه با معنی و مفهوم مورد قبول عام.
ج: نشان دادن تفاوت ها و تناقض ها در گفتارهای لنین در بیان مقوله های دمکراسی در دوره قبل از انقلاب فوریه-اکتبر ۱۹۱۷. بایبانات و نوشته های وی در بعد از انقلاب.
د: پرداختن به علل این تغییر مواضع و در متن آن توضیح نادرستی آنها.
ه: نقد برخی مقوله ها در دیدگاه لنین در رابطه با دمکراسی. نظیر: دمکراسی ایا ملیتاتی است و مرزبندی بی آنها.

برای آنکه بیان ماکاملاً مستدل و مستند باشد و دقیقاً کم و کیف تغییرات و اختلاف های نظری و عقیدتی لنین را نشان بدهیم و جایی برای تردید و مشاجرات احتمالی جدی باقی نگذاریم، آچاراً مراجع وسیع به متن نوشته های وسیع لنین و نقل قول های نسبتاً زیادی را که واقعاً مشتق از خروار است. لازم می بینیم. این کار ممکن است برای برخی از خوانندگان ما ملال آور باشد و ما از هم اکنون از ایشان بپوش می طلبیم اما به لحاظ اهمیت موضوع و کم سابقه بودن نوشته های انتقادی نسبت به مواضع لنین در انبیاات مارکسیستی فارسی، چنین کاری را ناگزیر دیدیم.

دمکراسی چیست؟

آنچه از مقوله دمکراسی در زمان ما مفهوم است، معمول یک تحول و تکامل تاریخی است. به قول انگلس «این مفهوم هوبار که Demos [مردم] تغییر می کند. عوض می شود» (۳۱). اگر نوشته های مختلف را در این زمینه از افلاطون گرفته تا هوبس، لوک، کانت، روس، مارکس، انگلس، لنین، کائوتسکی، روزالوکز میبورگ و گرامشی بررسی کنیم، آنچه حاصل می شود یک کلمه است و یک دنیا معانی و تغییرات تاریخی: «از اطاعت از هیچ اربابی جز قانون گرفته تا حکومت مردمی، دمکراسی صوری، حاکمیت واقعی، دمکراسی مستقیم و غیره» (۳۲). ریموند ویلیامز در کتاب خود «کلمات کلیدی» در چهار صفحه و نیم به تعاریف مختلف دمکراسی از سوی مؤلفان و محققان مختلف می پردازد. حتی نظری اجمالی به درک و تلقی مارکس و انگلس از مقوله دمکراسی برجوان مبارزات سیاسی و کارش های شوریدگی آنها نشان می دهد که از آنوقت که در چرخه هگلی-های جوان بودند و چون دمکرات های آلمانی سخن می گفتند تا آغاز ۱۸۴۸ که مارکس به طور مشخص پرولتاریا را عامل رهائی تشخیص داد و بعدها در جریان انقلاب های ۱۸۴۸ سپس در مسیر حوادث انقلابی زمان خود تا کمون پاریس و بعد آن، ارزیابی ها و تعاریف و تلقی متفاوتی را عرضه کرده اند. مارکس شناس ها برآنند که فقط در حدود سال های ۱۸۷۵، «مارکس و انگلس به تعریفی از دمکراسی به مثابه ساختار سیاسی رسیدند که دیگر تفاوت چندانی با درک کنونی از دمکراسی در غرب نداشته است» (۳۳). اشاره به این نکته جالب است که مساله های همگانی بودگ گسترش آن به زنان، حتی مردم مارکس و انگلس مطرح نبوده است. «آنان مشترکاً با قاطبه هم مسران رادیکال خود، امر رای کامل مردان را با مساله رای همگانی یکی می گرفتند» (۳۴). معهذ چندیش گسترش رای همگانی با شرکت فعال آنان و برعصم آنها درجریان بود که از واری آن دمکراسی هرچه کاملتری در بسیاری از کشورهای اروپایی بعدها برقرار گردید.

اما در زمان لنین، هلیوغم محدودیت ها و تنگناهای معین، مفهوم دمکراسی، شکل کامل - تری گرفته بود که از نوشته های خود وی در دوره اول فعالیت هایش دریافتنی است. دمکراسی، اکنون سیاسی است که، حاکمیت را از آن همه مردم می داند. به عبارت دیگر دمکراسی یک سازمان سیاسی جامعه است که در آن، مردم حاکمیت را اعمال می کنند. دمکراسی بر آزادی و برابری حقوقی مردم در برابر قانون استوار است. بنابراین دمکراسی حکومت مبتنی بر نهادهای دمکراتیک است که مطابق اصول دمکراسی سازماندهی شده و حکومت ها از طریق رای آزه اکثریتی در یک انتخابات منظم و بدون اعمال فشار تشکیل می شوند. اصول دمکراسی متضمن آن است که اگر حکومتی در انتخاباتی شکست خورده، جای خود را به حکومت منتخب مردم واگذار کند و قدرت سیاسی منتخبی تمامی در برابر یک قدرت قیومنتخب نباشد. اصول دمکراسی، لازمه اش تاسین واقعی آزادی های دمکراتیک: آزادی مطبوعات، بیان و قلم، آزادی شکل سیاسی و منقعی و تجمع و غیره است. به عبارت دیگر بدون آزادی های دمکراتیک واقعی و حزب ما می گوید پی قهوهشورده، دمکراسی سیاسی ملت وجودی خود را از دست می دهد. دمکراسی بیانگر محدودیت نهادی شده قدرت حکومتی است.

دمکراسی و لنین قبل از انقلاب اکتبر

لنین با همین مضامین، دمکراسی را می فهمید و توضیح می داد. از دیدگاه وی «حاکمیت مردم یعنی تمرکز قدرت مالی در دست های یک مجلس قانونگذاری متشکل از نمایندگان مردم» (۳۵). و نیز: «آزادی های سیاسی عبارت است از حق مردم برای انتخاب نمایندگان خود برای شورای دولتی (یا مجلس). تمام قوانین باید توسط همین شورای دولتی منتخب خود مردم مورد بحث و تصویب قرار بگیرد و تمام مالیات ها و بودجه ها نیز توسط آن تعیین گردد. آزادی سیاسی عبارت است از حق مردم برای انتخاب مستقلانه تمام مسئولان امور. تشکیل هرشوع اجتماع برای بحث درباره امور دولتی و چاپ آزادانه کتاب ها و نشریه ها» (۳۶). لنین تصریح می کند «هم به مفهوم ریش لغوی کلمه و نیز به معنای سیاسی آن که تمام تاریخ اروپا به آن دانه است، کلمه

«دمکرات» معنایش هواداری از حاکمیت مردم است» (۳۷). و «حاکمیت مردم هم توسط یک قانون اساسی دمکراتیک تضمین می شود. به عبارت دیگر تمرکز تمام قدرت سیاسی عالی در دست های یک مجلس قانونگذاری، متشکل از نمایندگان مردم که مجلس واحدی را تشکیل می دهد» (۳۸).

در مقاله «برنامه ما»، تاکید وی برآنست که «مصیبتی به آزادی سیاسی، وظیفه فوری برای کارگران است، زیرا بدون آزادی سیاسی، آنها نه تلفوی در امور دولتی دارند و نه می توانند داشته باشند و همچنان به طور اجتناب ناپذیر یک طبقه مطرود، متعبرشده و فاقد حق رای خواهند ماند» (۳۹). لنین هشدار می دهد که «سوسیال دمکراسی از مبارزه برای آزادی سیاسی به این بهانه که این آزادی سیاسی بورژوازی است، روی ورتسی نباید» (۴۰) و باز و بیزهم تاکید می کند: «در جامعه سرمایه داری معاصر، بدون آزادی سیاسی، نه توسعه کامل نیروهای مولده، نه یک مبارزه طبقاتی آشکار و آزاد و اعلام شده، نه آموزش سیاسی و نه تربیت و انسجام توده های پرولتری قابل تصور است. بدین جهت پرولتاریای آگاه وظیفه خود می داند که مبارزه قاطع را برای آزادی های کامل سیاسی و برای انقلاب دمکراتیک دنبال کند» (۴۱).

نکته قابل توجه این است که لنین در این دوره، کاملاً واقف به محدودیت امکانات نظام سرمایه داری در بهبود وضع کارگران و زحمت کشان است و لذا دوست مطالباتی را مطرح می کند که چنین نظامی توانایی دادن آن را دارد. مثلاً در تشویق کارگران به شرکت فعال و پیشاهنگ در مبارزه برای «انقلاب دمکراتیک» و «جمهوری دمکراتیک»، استدلال می کرد که انقلاب دمکراتیک «می تواند آزادی و زمین بدهد و برای کارگران می تواند بهبودهایی در وضعیت آنان که قابل درک در یک جامعه سرمایه داری باشد فراهم نماید. تا اینکه بتوانند مبارزه بعدی برای سوسیالیسم را دنبال کنند» (۴۲).

از این نقل قول ها و اظهارنظرها و دهها نمونه دیگر، که آوردن آنها در محدوده این نوشته امکان ندارد، می توان سیستم نظری لنین را درباره دمکراسی سیاسی (دمکراسی بورژوازی) و آزادی های سیاسی، به نحو زیر خلاصه کرد:

اولاً: «کسی که بخواند از راه دیگری، سواى دمکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم برود، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی قطعاً به نتایج بی معنی و واپسگرایانه ای خواهد رسید» (۴۳)

ثانیاً: دمکراسی سیاسی چیزی فزاتر از شرکت دمکراتیک در امور کشور، داشتن مجلس ملی منتخب مردم و دولت منتخب همین مجلس، برخوردارى از آزادی های دمکراتیک: آزادی بیان، قلم، مطبوعات، تشکل و تجمع و تعدد احزاب آزاد، حق رای همگانی و نظیر اینها نیست.

ثالثاً: به این بهانه که آزادی های سیاسی بورژوازی است، نباید از مبارزه برای به دست آوردن آنها طفره رفت. لنین تاکید دارد که به کارگران فهمانده شود که «آزادی مطبوعات، تشکل، تجمع، امتصاب مطلقاً برای کارگران امری ضروری است» (۴۴) و رابعاً: انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی، بورژوازی است) مورد علاقه عظیم زحمتکشان است. اصرار او بر فهماندن این است که «... برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی به جز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمی تواند باشد» (۴۵).

خامساً: دمکراسی سیاسی، یعنی آزادی اجتماعات، سندیگاهها، آزادی مطبوعات، حق فرستادن نمایندگان مردم به مجالس ملی و از این قبیل، از دیدگاه لنین لااقل تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در تمام کشورهای اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) برقرار بوده است. از جمع بندی های فوق که عیناً مبتنی بر گفتارهای لنین است، چنین می آید که میان نظام سیاسی مطلق، یا زمانه قهوهالیسم از یکسو و نظام سوسیالیستی آرمانی از سوی دیگر یک دوران تاریخی دمکراسی سیاسی ضرورت دارد. این دوران از لحاظ مضمون اقتصادی و روابط تولیدی و نظام اجتماعی سرمایه داری است. آزادی های سیاسی در چنین نظامی مطرح است و به این بهانه که «بورژوازیست» نمی توان از مبارزه برای به دست آوردن آنها طفره رفت. و بالاخره، پناهب نوشته های لنین، دمکراسی سیاسی و آزادی های دمکراتیک در اروپا و لااقل در چندماه اول بعد از انقلاب فوریه، در روسیه بربرالترین سطح اروپایی آن حاکم بوده است.

چنانچه بعداً نشان خواهیم داد، پس از اکتبر، لنین کاملاً مواضع متفاوتی می گیرد و به نلی و تعبیر دمکراسی می پردازد. گوش دمکراسی ابزاری در دست دشمن و دستگاه فریب و دروغ و سرگوب زحمتکشان است و اساساً دوران آن سپری شده و به گذشته تعلق دارد. اگر هم نقشی داشته است، اینک که عصر انقلابات پرولتاری آغاز شده وظیفه کارگران چاشن کردن دمکراسی بورژوازی با نیکتاتورى پرولتاریا است

دمکراسی و لنینیسم بعد از انقلاب اکتبر

لنین در دوره دیگری از کار و فعالیت سیاسی و تشویق خویش، به طور مشخص بعد از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ روسیه و به تدریج از زمان نگارش تزه های آوریل معروفش، از فزادای انقلاب اکتبر، ولی باشوروت و تندى و یکسونگری باور نکردنی، که در جدال قلمی اش با کائوتسکی به اوج می رسد، با لنین و مضمون کاملاً متفاوت به مساله دمکراسی برخورد می کند به نلی کامل و تشکر آن می پردازد. به جای بخوردنها و ارزیابی های مثبت گذشته به دمکراسی و تشویق کارگران و زحمتکشان به مبارزه در راه تأمین آزادی های سیاسی که برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه تعلق آنها را هدف مردم و مقدم خود قرار داده بود که با نمونه های متعددی چگونگی آن را در صفحات قبلی نشان دادیم، اینک دمکراسی چون دروغ، ریا، سالوس، فریب، نیکتاتورى، دم بریده، یوغ قهر قابل تحمل و غیرانسانی و... توصیف می شود!

اگر روزی لنین ریسمت برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه می گفت: «اگر کارگران حق سازماندهی جمعيات، سندیگاهها، داشتن روزنامه خودی، حق فرستادن نمایندگانشان به مجالس ملی را انگونه که کارگران آلمان و تمام کشورهای اروپایی (به استثنای

ترکیه و روسیه) دارند، نداشته باشند، مبارزه اقتصادی، حتی اگر در مقیاس وسیعی باشد، نمی تواند برای کارگران بهبودی پایدار را تأمین کند. (۱۶) بعد از اکتبر در رابطه با همین آزادی های دموکراتیک در همین کشورهای اروپایی از جمله آلمان می گوید: آزادی تجمع و مطبوعات فکلی در جمهوری دموکراتیکه (بورژوا دموکراتیک) آلمان دروغ و ریا و تزویر است. زیرا این آزادی در واقع، آزادی شروتسمندان است برای خریدن و شلیم مطبوعات، آزادی شروتسمندان است برای سرعست کردن مردم یا دروغ های زهرآگین مطبوعات بورژوازی- (۱۷) بدین مثال آنچه قبلاً گفته بود، حالا نفی می کند، دروغ و ریا می داند؛ بدیهی است اینگونه نوشته ها بیش از یک پلمیک روزنامه ای ارزشی ندارد. اگر آزادی های سیاسی در آلمان و تمام کشورهای اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) واقعاً دروغ و ریا و تزویر بوده است، پس چرا در طول بیست سال مستیابی به آن راه برسد مطالبات اساسی برنامه ای حزب سوسیال دمکرات قرار می داد؟ هاشوتک هم فرق طبقاتی دارا و نداد و تفاوت امکانات بورژواها و پرولترها میزن بود و نوشته های فراوان و پرارزشی از لنین در این زمینه ها وجود دارد. اما وی مساله دمکراسی سیاسی را به طبقات و مبارزات طبقاتی تقلیل نمی داد و فرآن خلاصه نمی کرد و آن را یگان نمی گرفت و بدین سان نفی نمی کرد.

در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ ترجمه می داد: «به طور کلی آزادی های سیاسی در زمین پارلمانتاریسم معاصر، یعنی سرمایه داری تماماً آزادی بورژوازی است» (۱۸) و تاکید داشت مارکسیست ها باید بدانند «که برای نیل به آزادی واقعی کارگران و دهقانان هیچ راهی به جز آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمی- تواند باشد» (۱۹). بعد از اکتبر می گوید: «دمکراسی چیزی جز پرده ساتر کاملاً ریاکارانه دیکتاتوری بورژوازی نیست. همه گفتارها درباره رای همگانی، درباره اراده مردم، درباره انتخاب کنندگان یک دروغ خالص است...» (۲۰)

بعد از انقلاب فوریه، شرکت پرولتاریا را «در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلمانتاریسم بورژوازی» قویاً توصیه می کرد و مخالفان چنین سیاستی را اتارکیست می خواند. بعد از انقلاب می نویسد: «پارلمان بورژوازی مؤسسه فزیه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها، مؤسسه طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگر است» (۲۱). قبل از انقلاب، دمکراسی را «حق مردم برای انتخاب نمایندگان خود» تعریف می- کرد. بعد از انقلاب، درست عکس آن را می گوید: «دمکراسی عبارت است از پارلمانتاریسم صوری و در واقع ستمگری های دائمی و ظالمانه، بوج غیر قابل تحمل، غیرانسانی که بورژوازی بر مردم زحمتکش اعمال می کند» (۲۲) می نویسد: «در جامعه سرمایه داری، آزادی همیشه تقریباً به همان گوشه ایست که در جمهوری های یونان باستان، یعنی آزادی برای پرده داران» (۲۳).

شاید با در نظر گرفتن آنچه در پیش اول این نوشته ها (راه اراضی شماره ۱۹) تذکر داده - ایم، تاکید نکته زیر ضرورت نداشته باشد. که ما اساساً این نحوه تلقی و برخورد و توضیح دمکراسی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را، به خصوص در یک کشور تاریخی و کلی، درست نمی دانیم. زیرا دمکراسی سیاسی حاکم بر کشورهای سرمایه - داری را عمدتاً مستأورد مبارزات همه مردم و نیروهای دمکرات از هر قشر و طبقه ای این جوامع می دانیم، نه صدقه و هدیه بورژوازی به مثابه طبقه.

مردم و زحمتکشان هم «موام الناس» و «برندگان مزدور» چشم و گوش بسته و از دنیا بی خبر و نابالغی هستند که طی صدها سال بورژوازی با جعل و سالوسی، به فریب آنها مشغول بوده و آنها هم همچنان در گمراهی و نهمی به سر روند. ما در بحث «دمکراسی ای طبقاتی است» روی این مطلب مکت بیشتری خواهیم کرد. ممکن است خوشبینان چنین تصور بشود، چون روسیه انقلاب بورژوازی-دمکراتیک را پشت سر گذاشته بود، این حرف ها را لنین در مجادله های قلمی با منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی که معتقد بودند جامعه روسیه برای سوسیالیسم آماده نیست و مصلحت آنست که به دمکراسی انقلابی امکان داده شود تا اصلاحات و تحولات دمکراتیک را به انجام برساند، می گفته است: لذا بر ما و مومحنی داشته است. و این، «گناه» بازماندگان است که این گفتارها را «بین المللی» کرده اند؛ صرف نظر از اینکه در رابطه با شخصیتی با موقعیت و قدرت جهانی در سطح لنین، حتی در این محدوده هم، تعریف حقایق جایز نیست، اساساً چنین تصویری از پایه خلط است. مخلص لنین جهانیان اند. کلاسیست به پلمیک وی یا کائوتسکی بنگرمی که می گوید: «اکنون باید نه به بهت، بلکه به جل، به سوی تعموش دمکراسی بورژوازی با دمکراسی پرولتری نگریست» (۲۴). در سخنرانی خود در اولین کنگره کمینتورن می گوید: «کارگران خوب می دانند که حتی در دمکراتیک ترین جمهوری بورژوازی «آزادی اجتماع» یک مبارزات ترخالی است. زیرا شروتسمندان هم بهترین ساختمان های صوری و خصوصی را در اختیار دارند و هم برای جمع، وقت و فراغت کافی دارند و از حمایت تضمین شده دستگاه بورژوازی نیز بهره مندند» (۲۵).

در واقع لنین از این قرضیه حرکت می کند و بر این توهم است که دوران دمکراسی سیاسی صوری شده و عصر انقلابات پرولتری فرا رسیده است. و به همین مناسبت تاکتیک خود را بیان می کند: «تاکتیک مبارزه طبقه کارگر برای تسخیر کامل قدرت در مستور روز نیست، استفاده از اشکال دمکراسی بورژوازی برای ما ناگزیر است. اما واقعیت اینست که ما دقیقاً به لحظه تعیین کننده مبارزه در مقیاس بین المللی رسیده- ایم». می گوید سؤال را لذا باید به ترتیب دیگری مطرح ساخت: «دیا دیکتاتوری بورژوازی، که از طریق مجلس مؤسسان، یا انواع انتخابات، از طریق دمکراسی و سایر دروغ های بورژوازی از قلمش واحد، مستور نگه داشته شود، و سرمایه آنها عمق ها را کور کند، نظریه ای که این روزها فقط از سوی اشخاصی که کاملاً و درمستاسر چیه مرتدان به مارکسیسم و مرتدان به سوسیالیسم هستند، به نمایش گذاشته می شود. و یا دیکتاتوری پرولتاریا به قصد درهم کوبیدن بورژوازی با مشت آهنین که عقب مانده ترین عناصر را علیه بهترین و هربان پرولتاریای جهانی تحریک می کنند» (۲۶).

سودنظر از غلط بودن تحلیل از اوضاع در ۱۹۱۷ و این تصور غیر واقعی که گویا واقعاً لحظه تعیین کننده مبارزه در مقیاس بین المللی برای سرنگوش نظام سرمایه داری و

برقراری دیکتاتوری پرولتاریا قرا رسیده است. لذا طرح تاکتیک مبارزاتی نادرست، برای کمونیست های جهان، اساساً آنچه به کلی در تناقض آشکار با واقعیت و گفتارهای قبلی وی است، همین ارزیابی از دمکراسی سیاسی است. دمکراسی و آزادی های سیاسی، این مستأورد بشریت و زحمتکشان، صرفاً به عنوان چند و بست هاش برای مستور نگه داشتن دیکتاتوری بورژوازی قلمداد می شود. اهمیت دمکراسی سیاسی هم صرفاً یک امر تاکتیکی برای مبارزه علیه سرمایه داری تلقی می گردد، نه یک نیاز و ضرورت جامعه مدرن بشری و انسان متعده. دمکراسی به مثابه یک پیچ و مهره و ابزار قابل معاوضه و معامله در دست های بورژوازی برای مبارزه طبقاتی عرضه می شود، نه یک عنصر اصلی و پایه ای حقوق بشر در جوامع متعده.

می شود این نقل قول ها را برای تشان دادن چنین تناقضات شش و (شکار بازم ادامه داد. ولی با در نظر گرفتن محدودیت صفحات تشریحی همیقدر کافی به نظر می رسد. این سؤال ممکن است پیش آید: چون این گفتارها در فاصله زمانی ۰۱-۲۰ سال بیان شده، شاید اوضاع به کلی زیر و رو شده و لنین با مستیابی به واقعیت های جدید به استنتاجات نویسی رسیده است؛ پس تناقض نیست، تکامل است!

مسلماً اوضاع تاحدی عرض شده بود. چنانکه نشان خواهیم داد، تغییر اوضاع (ویا بهتر است گفته شود انگونه که لنین تغییر اوضاع را تفسیر و تعبیر می کرده است و گاه نسبت به اوضاع لحظه توهم نیز داشته است)، در تغییر موضع و رفتار او، به طور جدی مؤثر بوده اند. منتهی عامل ذهنی و مصلحت اندیشی و اراده گرایی نیز به نوبه خود در اتخاذ موضع انتقادی و تهاجمی وی علیه دمکراسی سیاسی، نقش بازی کرده است. بعضی اظهار نظر های نمونه وی بعد از انقلاب، به خصوص وقتی که در چارچوب یک بحث اکادمیک صورت می گرفت، از این بابت آموزنده است. لنین در این موارد، همان حرف ها و ارزیابی های قبلی را تکرار می کند، که نشان می دهد همچنان به حرف های قبلی یارو دارد. سخنرانی وی در دانشگاه کمونیستی سوادسک در ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۹، در یک بحث آموزشی و علمی درباره دولت در برابر دانشجویمان مدرسه های حزب، از این بابت روشنتر است: «جمهوری پرولتاری، رای همگانی، همه این ها از نظر تکامل جامعه، در مقیاس جهانی، پیشرفت طبیعی است. بشریت به سوی سرمایه داری به حرکت درآمده، رتنها سرمایه داری و در سایه فرهنگ شهرها، به طبقه زیر ستم پرولتر امکان داد که به خود آگاهی مست یابد و جنبش جهانی کارگری را به وجود آورد و میلیون ها کارگر را در جهان در آزار بازمانده های کند - در آزار سوسیالیستی - که با آگاهی کامل مبارزات توده ها را رهبری می کند. بدون پارلمانتاریسم، بدون اصل انتخابات، چنین تحول عظیم طبقه کارگر غیرممکن بود. به این مناسبت است که همه اینها چنین اهمیتی در انتظار توده ها به دست آورده است.» (۲۷)

روشن است که اگر دمکراسی سیاسی (دمکراسی بورژوازی) از نوز و کلک ها و فریب و ریا و سرکوب و تالانگری هایش باشد که لنین بعد از انقلاب فوریه به آنها تاکید می کند، چگونگی می توانست منشأ تحولات مثبتی در میان میلیون ها کارگر جهان باشد که از آن سخن می راند. چنین برخوردی همین نئیدن خلصت تضاد دمکراسی در جوامع بورژوازیست که مارکس یا هوشمندی به آن انگشت گذاشت که در چاهی خود به آن اشاره خواهیم کرد.

اگر دمکراسی سیاسی فریب و ریا و سرکوب و مرمومیت کارگران بود، پس چرا قبلاً نخبی می زد: «کسی که بخواهد از راه دیگری سوازی دمکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم برود. قطعاً به نتایج بی معنی و وایمگرایانه ای خواهد رسید. و این سؤال نیز منطقاً مطرح می شود که اگر حکم اخیر درست است، که به نظر ما هست، پس چرا لنین و بلشویک ها مجال ندادند که دمکراسی سیاسی به دست آمده در روسیه جان بگیرد و جایبند و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بتواند وظایف تاریخی خود را تمام و کمال به پایان برساند و به حکم مارکس، «همه نیروهای مولد را تهاجمت، تکامل بدهد؟ پس چرا از همان فرادی انقلاب فوریه، دست به کار شد و از همان اوایل وسوسه انقلاب پرولتری را در سرها انداخت؟

از آنچه گفته شد و از داده ها و نقل قول های متعددی که آوردهیم، وجود تناقض میان آنچه لنین در رابطه با دمکراسی سیاسی در دوره قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و بعد از آن گفته است، تردیدناپذیر است. لذا آنچه می ماند توضیح این چرخش کامل است. چنین به نظر می رسد عوامل زیر در شکل گیری نگوش نویی و اساساً متفاوت لنین مؤثر بوده اند:

- الف: تحلیل لنین از امپریالیسم. تکوین نظریه انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد و تأثیرات و عواقب جنگ جهانی اول.
- ب: انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا

چنانکه می دانیم مارکس و انگلس بران بودند که انقلاب پرولتری نه در کشور واحد، بلکه هم زمان در کشورهای متعده امکانپذیر است و تمام سیستم فکری و مبارزات عملی آنها بر این مطلق استوار بود: «صنعت بزرگ با ایجاد بازار جهانی، تمام خلق های جهان و به خصوص کشورهای متعده را باهم در چنان ارتباطی قرار داده که هر خلقی به آنچه در خلق دیگر می گذرد وابست است. علاوه بر این صنعت بزرگ، رشد اجتماعی را در کلیه کشورهای متعده آنتهان همسان نموده که در تمام این کشورها بورژوازی و پرولتاریا به نوبطه تعیین کننده جامعه و مبارزه میان این نوبطه به مبارزه اصلی دوران گذرنی تبدیل شده است. بنابراین انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نخواهد بود. در تمام کشورهای متعده یعنی حداقل در انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان، انقلابی هم زمان خواهد بود. - این یک انقلاب جهانی است و بنابراین در مقیاس جهانی انجام خواهد گرفت» (۲۸).

شعارهای انقلاب جهانی، پرولتاریای جهان متعده شورید، پرولتاریا میهن ندارد، طبقی بدین جوامع سرمایه داری، پرولترها و بورژواها و ارتجایی دین اشعار میانی و تصور تجزیه و از میان رفتن آنها، از جمله از همین نظریه و تحلیل پایه ای نشات می گرفته است. لنین به انگاه تحلیلش از امپریالیسم و بوشمردن ویژگی های آن و بررسی پیامدهای

دیدگاهها



پرورش فرهنگ هدایت یا دموکراسی در میان کمونیست‌ها، با تمام موازات و خیم آن مؤثر بوده است. نمونه فاجعه آفرین روش کمونیست‌های المان و کمینترن در جریان هرج و مرج فاشیسم هیتلری و یا نمونه کوچک‌تر آن در تجربه حزب توده و چپ فدایی، در رابطه با جمهوری اسلامی، از شواهد آن است.

تأثیرات جنگ جهانی در سیستم فکری لنین

بی‌شک، تجارب و کشتار و بیدارگری‌های ناشی از جنگ امپریالیستی خاندان برانداز جهانی اول و به ویژه تعدید نسبی آزادی‌های دموکراتیک، در تکوین سیستم نظری لنین مؤثر بوده است. جنگ عالم سوزی که انگیزه محرکان آن تقسیم مستعمرات و مبارزه برای اقتباس گرومیشی‌های مختلف سرمایه‌داری امپریالیستی بر جهان بود، به طرز بی‌سابقه‌ای، به فقر و مرده‌ری و مرگ و میر شده‌های زحمتکش همه کشورهای درگیر انجامید. بیماری از آزارهای سوسیالیست‌ها و رهبران جنبش کمونیستی به تحلیل آن پرداخته و در نوشته‌های خود منعکس کرده‌اند. از جمله ماکس آدلر از پیشروان جنبش کمونیستی اتریش و زانادیشیه پروازان و پایه‌گذاران انترناسیونال ۲/۳. در همان زمان در کتاب خود: «دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی» (۱۹۲۳)، که مفید به بحث ما نیز هست، تأثیر جنگ جهانی را بر توده‌ها و یاس و ناامیدی آنها را از دموکراسی بورژوازی، تصویر می‌کند. لنین و بلشویک‌ها در روسیه و نیز در مقامات جهانی آن مصلحت‌محوریت‌های زحمتکشان و توده‌های مردم و اوضاع و احوال ناشی از جنگ و نظامی که دولت‌های سرمایه‌داری مرتکب شده بودند، برای بی‌اعتبار کردن دموکراسی سیاسی در این کشورها و پیش‌نشان‌اندن شده‌ها به سوی انقلاب و تقویت شمار جدیدی که در میان بخشی از پرولتاریا به میان آمده بود: «بی‌دموکراسی، اما دیکتاتوری سرتنگون به پارلمان‌نارسیسم» همه قدرت به دست شوراهای کارگری» (۱۹۱۷)، بهره‌بردارانی تبلیغی و تهییجی وسیعی کردند.

موضوع زیر، ترجیح بحث بسیاری از مقاله‌های لنین در این دوره است و پایه تبلیغات وی را نشان می‌دهد: «از دموکراسی ناپ، دموکراسی عام، برابری، آزادی، رای همگانی صحبت کردن، در حالی که کارگران و همه زحمتکشان، نه تنها به خاطر برگی مزبور سرمایه‌داری، بلکه همچنان به خاطر همین چهار سال جنگ، فارتگران، گرسنه و پرهنه و خانه خراب شده‌اند، در حالی که سرمایه‌داران و سوداگران پوستی به «دانشی‌های» دزدیده‌شان و به ماشین قدرت بورژوازی چسبیده‌اند، در واقع به مسخره گرفتن کارگران و استثمارشان» (۱۹۱۸)، پس سرتنگون به دموکراسی، زنده یاد دیکتاتوری پرولتاریا! این است رهنمود او: «جمهوری دموکراتیک، مجلس مؤسسان، انتخابات عمومی و غیره عملاً دیکتاتوری پرولتاریاست». یک راه است، «چنانکه نشان خواهیم داد یا همین ترتیب، روسیه عقب مانده دهقانی را که هنوز مژه دموکراسی را ندیده، با این استقلال که در تاریخ به طور اعم و در زمان جنگ به طور اخص نمی‌تواند در یک جا متوقف ماند. یا باید به پیش رفت و یا به عقب. در روسیه قرن بیستم یعنی کشوری که جمهوری و دموکراسی را از راه انقلاب به کف آورده است، بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم و بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی‌تواند به پیش رفت» (۱۹۱۹) و «با فقط در سورتی که پرولتاریا و بر راس آن حزب بلشویک‌ها قدرت را به کف آورده‌اند می‌تواند به اقتضای آن که گرسنگی و شرکاء به بار آورده‌اند پایان بخشد» (۱۹۲۰)، به سوی انقلاب پرولتاری سوتی دادند.

عامل انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی

عامل بوم انقلاب اکتبر و همراه با آن توهم در فرانسیدن انقلاب جهانی است. باوجود آنکه لنین در تزهای آوریل (هشتم) اعلام می‌کند که «هدف مستقیم امروز ما معمول داشتن سوسیالیسم نیست» (۱۹۱۷)، اما از مضامین نوشته‌های او می‌توان دید و جریان کارها نیز روشن می‌کند که از همان آوریل، مسئله فکری اصلی وی کسب قدرت و پیاده کردن نظریه اش درباره پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد روسیه است که زمینه‌های تئوریک آن را از یکی دو سال پیش فراهم آورده بود. برای دریافت آن کافیست نگاهی گذرا به برخی نوشته‌های وی در این دوره بچیندیم:

در مقاله «درباره قدرت دوگانه» که در ۹ آوریل ۱۹۱۷ در پراودا منتشر شده، به این سؤال که آیا باید حکومت سوت و افروراً برانداختن پانسیف مثبت می‌دهد، «آن را باید برانداخت، زیرا این حکومت الیگارشی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این حکومت نمی‌تواند به صلح برسد، نه نان و نه آزادی کامل» (۱۹۱۷)، منتفی «آن را نمی‌تواند اکنون سرتنگون ساخت زیرا» (۱۹۱۷)، و به ذکر دلایل آن می‌پردازد که از موضوع بحث ما خارج است.

در اشاره به وجود قدرت دوگانه در کشور، اسرار وی بر آن است: «وجود بود قدرت در یک کشور امکانپذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شود» (۱۹۱۷) و در همان نوشته ادامه می‌دهد: «فقط گام دوم یعنی انتقال قدرت به دست پرولتاریا، می‌تواند قطع این جنگ را تأمین نماید» (۱۹۱۷)، بدین مفردال مشاهده می‌شود که در فلسفه زامانی کمتر از یک ماه و نیم بعد از انقلاب بورژوازی دموکراتیک قوریه ۱۹۱۷ در لنین‌گراد که طبق نوشته خودش روسیه ازادترین کشور اروپایی بوده است، وی در تدارک انقلاب سوسیالیستی، در روسیه عقب مانده دهقانی بود، که به زحمت از حکومت مطلقه تزاری آزاد شده است.

باوجود آنکه هنوز تا سال ۱۹۱۹، لنین شکل جمهوری دموکراتیک را به مثابه هدف عمومی حتی بعد از پیروزی پرولتاریا مطرح می‌ساخت: «شکل سیاسی جامعه، که در آن پرولتاریا موفق خواهد شد بورژوازی را سرتنگون سازد، جمهوری دموکراتیک خواهد بود» (۱۹۱۷)، اینک در ۱۹۱۷، جمهوری دموکراتیک مرتقا به مثابه «کاملترین و مترقی‌ترین نوع دولت‌های بورژوازی» معرفی می‌گردد. و کمون پاریس و یا شوراها به مثابه شکل مالیتلر سازمان دولتی که با دوران‌های انقلابی و مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مناسبت‌تر است، مطرح می‌شود: «مارکسیسم بر آن است که در دوره‌های مذکور [منظور مصرهای انقلابی از پایان قرن ۱۹ است]، دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوازی، بلکه از نوع کمون پاریس باشد» (۱۹۱۷). از نیمه سهاستیم که در شوراهای کارگران، سربازان

اجتماعی-سیاسی بلافاصله ناشی از جنگ جهانی اول [جنگ امپریالیستی استان انقلاب سوسیالیستی است] (۱۹۱۹) نظریه عکس مارکس و انگلس، یعنی پیروزی سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور را استنتاج کرد. وی این نظریه را ابتدا در مقاله «درباره شمار ایالات متحده اروپا» (سال ۱۹۱۹) و سپس در مقاله «برنامه جنگی انقلاب پرولتاری» (سال ۱۹۱۶) مطرح ساخت: «ناپرابری رشد اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه‌داری است. نتیجه آنکه پیروزی سوسیالیسم در اقل از یک تعداد کوچک کشور سرمایه‌داری و یا حتی در یک کشور تنهای سرمایه‌داری جداگانه امکان پذیر است» (۱۹۱۰).

در حاشیه، توضیح این نکته را لازم می‌دانیم که آوردن نقل قول بالا از انگلس به معنی موافقت با استنتاجات آنان از انقلاب واحد جهانی نمی‌باشد. تصدداً به لحاظ رعایت متدولوژی بحث و در رابطه با توضیح مواضع لنین، آن هم در ارتباط با دموکراسی است. به نظر ما عدم امکان انقلاب در مقیاس جهانی فقط به این خاطر نمی‌باشد که سرمایه‌داری وارد مرحله انحصارات و امپریالیسم شده است یا نه، ما بر این باوریم که حتی در شرایط سرمایه‌داری ما قبل انحصاری و در مرحله رقابت آزاد هم امکان انقلاب سوسیالیستی همزمان، ولو در تمام کشورهای متعده و نیز وجود نداشته است. از سوی دیگر، رشد اقتصادی-اجتماعی جوامع سرمایه‌داری نشان می‌دهد که تقسیم بندی طبقاتی این جوامع به دو طبقه پرولتارها و بورژواها تکامل نیافت. اشرار میانی (به معنای وسیع کلمه) همچنان بخش مهمی از اهالی این جوامع را تشکیل می‌دهند و به هیچ وجه در حال تجزیه و از میان رفتن نیستند و در گذار به سوسیالیسم نقش برجسته ای ایفا می‌کنند. حتی مفهوم خود طبقه کارگر و زحمتکشان در این کشورها که در تحولات جامعه به سوی سوسیالیسم حلاقتند و شوروی مصلحت آن هستند، به مراتب وسیعتر از پرولتاریا به مفهوم «کارگر مزدور» که «جز زنجیره چیزی ندارند، می‌باشد و تکنسین‌ها و کارها و مهندسی و بخش مهمی از کارمندان را فریر می‌گیرد. این طور هم نیست که این اشرار و نیروها به مواضع پرولتاریا می‌پیوندند و از روی ناچاری در برابر پرولتاریا زانو می‌زنند. سوسیالیسم عصر ما، سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی، منتز خواست‌ها و تمایلات همه این اشرار است. بی تردید انقلاب سوسیالیستی، ملی، یعنی در چهارچوب کشورهای مجزا صورت خواهد گرفت. پرولتاریا هم مانند هر بخش از اهالی آن کشور وطن داور و مینهن پوست است. وابستگی‌ها و پیوندهای عاطفی، فرهنگی و مینهنی طبقه کارگر به سایر طبقات و اشرار اجتماعی کشور خود، به مراتب عمیق‌تر، واقعی‌تر و ملموس‌تر از وابستگی‌های عاطفی، فرهنگی و بین‌المللی طبقه کارگر است. کسانی که غیر از این فکر می‌کنند در عالم جزورت به سر می‌برند، امیدواریم بتوانیم به طور مستقلی به این مباحث برگردیم. اینک بحث اصلی خود را ادامه می‌دهیم: تحلیل لنین از امپریالیسم و مرحله نوین رشد سرمایه‌داری فقط به این نکته محصور نماند و در جهات دیگری ادامه یافت: از آنجا که «همیق‌ترین پایه‌های اقتصادی امپریالیسم انحصار است، هر انحصاری تاگزیر تمایلی به وجود می‌آورد که «متوجه رکود و گندیدگی آن است». لنین بر این مینا، امپریالیسم را «سرمایه‌داری در حال انحصار توسعه» (۱۹۱۱) نمود.

لنین تحلیل خود را تا آنجا پیش می‌راند که هر مرحله از رشد سرمایه‌داری را با شکل معینی از روبنای سیاسی پیوند می‌دهد و استنتاج سیاسی زیر را از مضمون دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته، ارائه می‌دهد: از آنجا که دوران ۱۸۷۱-۱۹۱۸، که از لحاظ ذهن کار است، پیگیر و منظم تشکیلاتی که در مقیاس وسیع و بسیار وسیع، نتایج گرانبهای به بار آورده است، سپری شده، «مرحله جدیدی از هنگام نخستین جنگ جهانی امپریالیستی ضرورت هینی پیدا کرد» (۱۹۱۲) است. بر مینای این دوره بندی، دموکراسی را متعلق به گذشته و سپری شده و عصر امپریالیسم را مطابق با هرج و مرج ارتجاع سیاسی و فقی دموکراسی می‌داند. این است پایه استدلال وی: «روبنای سیاسی که اقتصاد نوین، یعنی سرمایه‌داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است) را می‌پوشاند، نقطه عطف هیور از دموکراسی به سوی ارتجاع سیاسی است. رقابت آزاد با دموکراسی مطابقت دارد و انحصار با ارتجاع سیاسی مطابقت می‌کند، کمی بعد، «در سیاست خارجی و در سیاست داخلی، امپریالیسم به تجارب به دموکراسی و استقرار ارتجاع تمایل پیدا می‌کند. به این معنا امپریالیسم بی تردید «فقی» دموکراسی به طور کلی است» (۱۹۱۲).

بدین مینال و با چنین جمع‌بندی، آنچه لنین در اصلی‌ترین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری می‌بیند، شیخ ارتجاع سیاسی و فقی دموکراسی است. آن هرنت از نظریه پروازان حزب کمونیست انگلستان، درست به همین استنتاج لنین در برقراری چنین قانون‌های بین مواصل اقتصادی رشد سرمایه‌داری و اشکال سیاسی یا دولتی مربوط به هر یک از آنها ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «خطای لنین در این بود که به گواهی اوضاع و احوال خاص تاریخی، یعنی رقابت‌های بین امپریالیستی ناشی از جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۹، قانون عام گذار از دموکراسی بورژوازی به ارتجاع را استنتاج کرده» (۱۹۱۶)، و نشان می‌دهد که برخلاف استنتاج لنین، در این دوره، موفقیت اقتصادی و سیاسی شصیب کشورهای می‌شود که اتفاقاً دموکراسی بورژوازی را گسترش می‌دهند. حتی در دوره‌های تاریک‌ها هم ۳ و ۴، که در اشکال ویژه فاشیسم، جهان تهدید شد، باز پیروزی درازمدت با دموکراسی‌های بورژوازی بود. جالب و مهم به ویژه آن است که برخی از نظریه پروازان مارکسیست معتقدند، باوجود آنکه سرمایه‌داری انحصاری دولتی یا برخی گرایش‌های تعدید پارلمان‌نارسیسم همراه است، مهذا خود این وضع، شرایطی فراهم می‌آورد که مبارزه در راه تأمین هرمنی برای دموکراسی، با مبارزه برای تحقق گذار به سوسیالیسم پیوند می‌خورد» (۱۹۱۶) تجربه تمام قرن بیستم و به ویژه خوانشی که هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی می‌گذرد و نیز سیاستی که در دهه‌های گذشته بسیاری از لوزاب کمونیست معتبر جهان، در رابطه با گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم از سر گذارندند، خلاف استنتاجات لنین را نشان می‌دهند. امروز بیشتر از همیشه مسلم می‌گردد که دموکراسی و مبارزه در راه تعمیق و گسترش آن، نه یک مساله تاریخی و سپری شده، بلکه به حق موضوع حاد و مرکزی روز است. بی تردید این استنتاج لنین، در بی توجه ماندن و کم بهادان به دموکراسی، و نیز در

پژوهندگان و مسکوه اکثریت به نسبت بلشویک ها می افتد، قیام تدارک دیده می شود. در خانه به کمیته مرکزی استدلال می کند: «شما مدمات عینی قیام موفقیت آمیز برای ما فراهم آمده است. پیروزی مسلم یا ماست، زیرا دیگر مردم به سرحد نومیته کامل رسیده اند» (۷۸). یک ماه بعد در ۲۴ کتبر، در نامه دیگری به اعضای کمیته مرکزی از آنان مصراحت می نماید: «تا روز ۲۵ به هیچ وجه قدرت را در دست کترسکی و شرکا باقی نگذارید، به هیچ وجه! این موضوع حتماً امروز عصر یا شب هنگام عینی شده».

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) تقریباً بدون آنکه خون از دماغ کسی بیاید قدرت در دست بلشویک ها است. به قول لنین «شروع انقلاب درهین کشوری آسان بود، این به معنی یزدانستان پرگامی بود» (۷۹).

بدینی است که در چنین چشم اندازی و با چنین برنامه ای در سر، هدف نمی توانست تصمیم و تعمیق دمکراسی به نسبت آمده و مبارزه برای پیاده کردن عملی مطالبات برنامه حداقلی سوسیالیسم ها باشد. تمایل آن نبود که به کشور مجال داده شود تا همان آزادی به شیوه بورژوازی و شرقی به شیوه بورژوازی که روزگاری آن همه به آن تکیه می شد، یا آنکه به فشار سازمان های توده ای (شوراها) و احزاب ترانای سوسیالیستی، تجربه شود.

لنین از همان آوریل ۱۹۱۷، نوبت می داد که «باید به جلو نگریم نه به عقب. یعنی به سوی دمکراسی های بورژوازی» - باید به جلو نگریم، به سوی دمکراسی نوین درحال تکوین- (۸۰). این جهش به جلو را در شرایطی تشویق می کرد که بهتر از هرکس می دانست که روسیه خرد با بورژوازی ترین کشور اروپا است و از «ناگانی بودن تعداد بورژوازی و کافی نبودن اکامی و تشکله، آنان، هنوز تا در سه ماه قبل از انقلاب اکتبر رنج می برد و نگران بود».

لنین بعدها، نیت واقعی و سیاست خود را در این نوره توضیح می دهد: «از همان ۴ آوریل در همین سالن می گفتم که شوراها شکل مالی دمکراسی است، یا شوراها از زمین می بروند و انقلاب بدون اغماض از دست می رود، یا شوراها زنده می مانند. آن وقت، وقتی که شکوفایی کامل جامعه سوسیالیستی و ورشکستگی سرمایه داری درحال تدارک است، مسخره خواهد بود که از انقلاب دمکراتیک بورژوازی سخن ببرد» (۸۱) و درجای دیگر از همان سخنرانی می گوید: «واقعی که انقلاب چارچوب بورژوازی را پشت سر گذاشته - جود ما طرفدار دمکراسی بودیم. اما به سوره پدیدار شدن اولین پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب، ما خود را در مواضع دفاع استوار و مصمم از دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادیم» (۸۲). ولی وی توضیح نمی دهد و استدلال نمی کند، چگونه در فاصله ۲۷ فوریه و ۴ آوریل در آن بلشوی روسیه، انقلاب بورژوا دمکراتیک به انجام رسالت تاریخی و وظایف خود موفق شد و مرحله دمکراتیک را پشت سر گذاشت؟ چگونه و کج و کجای پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب پدیدار شد؟ جز در اراده و تئوری های لنین؟ اساساً پرتو سوسیالیسم چیست و چگونه پیدا می شود؟ آیا صرف یافتن اکثریت از سوی بلشویک ها در شوراها (آوریل سپتامبر ۱۹۱۷)، به این معناست که کارگران و موزیک های روسیه با عیش از ۷۰ درصد بی سواد، به سوسیالیسم اگاهی یافتند و خواهان آن شدند؟ اساساً آیا می شود تمایل آن اکثریت مردم و زحمتکشان را به یک حزب، به ویژه در شرایط استثنایی جنگ و فقر عمومی و بحران اقتصادی معادل پذیرش برنامه حداکثر آن حزب از سوی همین توده ها دانست؟ پس شرایط عینی اقتصادی و طبقاتی جامعه و درجه رشد نیروهای مولد در این میان چه نقشی دارند؟ در این صورت و اگر تنها، رای اکثریت در شوراها به بلشویک ها مولاک باشد، پس چرا در گذشته، در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، در عین تاکید بر ضرورت همبندی طبقه کارگر، همواره استدلال بر این بود که در هوالتی مضمون انقلاب، بورژوا-دمکراتیک است، آیا علت آن جز ترکیب طبقاتی جامعه یا ۸۵ درصد دهقان و سطح سازل رشد نیروهای مولد بود؟ آیا استدلالات لنین در دمکراتیک و سایر نوشته های وی در بورژوا-دمکراتیک بودن انقلاب بر همین پایه استوار نبود؟ آیا اوضاع عوض شده و ساختار طبقاتی و اقتصادی جامعه تغییر کیفی یافته بود؟

چنین تفسیری مسلماً صورت گرفته بود. در این صورت آیا غیر از این است که انقلاب اکتبر اساساً فراتر از کمپ قدرت از سوی کارگران و دهقانان با همبندی طبقه کارگر نبوده است؟ و بر این حالت، مضمون انقلاب در شرایط عینی جامعه آن روز روسیه، آیا می توانست فراتر از آن حداکثری باشد که در ۱۹۰۵ پیش پیزی می شد؟ در این صورت این نظریه که انقلاب اکتبر انزأماً بورژوا-دمکراتیک طراز نوین بود به واقعیت نزدیک تر نمی باشد؟ و یا در بهترین حالت شبیه آنچه ما امروز انقلاب دمکراتیک یا سمکتری سوسیالیستی می نامیم، نبوده است؟

روشن است که بررسی همه جانبه این مساله و پاسخ شایسته به آن در درجه اول، وظیفه محققان شوروی است که مدارک و اسناد و اطلاعات و امکانات کافی دارند. اشاره کلاری ما فقط در چارچوب تعمق در چند و چون و ریشه یابی چگونگی تکوین و پیدایش توتالیاریسم در اتحاد شوروی و ملل شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود» است. بی تردید بررسی دقیق و همه جانبه مضمون انقلاب اکتبر و تحولات آن، در پاسخ به این سوال، جای ویژه ای دارد.

از دیدگاه لنین، بزرگترین دشواری انقلاب روس و بزرگترین مشکل تاریخی آن، ضرورت برانگیختن انقلاب بین المللی، یا انتقال انقلاب روس به انقلاب جهانی بود. وی می گفت: «اگر ما تنها با یک حزب بلشویک نیست به کار شدید بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها درحال نضج است. نجات ما از کلیه این دشواری ها در فرارسیدن انقلاب سراسر اروپا است» (۸۳). لنین به ویژه روی انقلاب آلمان حساب می کرد و می گفت: «این یک حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب آلمان نابودیم. اگر انقلاب آلمان فرا نرسد، ما نابود خواهیم شد» (۸۴). خشم و غضب فوق العاده وی نسبت به کائوتسکی به ویژه از همینجا است، زیرا مواضع وی را مانع پیشرفت انقلاب در آلمان می دید. بدینی است تشویق کارگران آلمان و اروپا به انقلاب قهرآمیز پرولتری، که منوخت انقلاب روسیه را آن همه در پیوند و وابسته به آن می دید، یا استدلال کائوتسکی در اهمیت و جای و مقام دمکراسی و تاکیدش بر راه مسالمت آمیز به سوی سوسیالیسم و دمکراسی در

سوسیالیسم، همخوانی نداشت. لذا به خصوص در این مقطع زمانی و در این رابطه، حمله به دمکراسی و کسانی که به دفاع از آن بر می خاستند، در نوشته ها و گفتارهای لنین مقیاس نیرسانی به خود گرفت. بدبختانه مواضع لنین علیه دمکراسی، در حد یک پلمیک لفظی ای و گذرا باقی نماند، بلکه به دکتترین مارکسیست های لنینیست و سپس به اصول خدش ناپذیر کمینترن و احزاب سنتی میدل گرید و هنوزهم برودش ماسنگویی می کند. لنین بعد از انقلاب اکتبر قویاً از این تژ دفاع می کند و به کمونیست های جهان که در کمینترن گرد آمده اند، ندا می دهد: «دمکراسی بورژوازی بورانش سپری شده است» (۸۵). چون فکر می کند کمپ قدرت نوشتی و انقلابات پرولتری، اینک «نه فقط در روسیه، بلکه حتی در یک ردیف از کشورهای اروپای غربی در دستور روز قرار دارد. انهم نه فقط در کشورهاییک که در جنگ شرکت داشتند، بلکه حتی در کشورهای بی طرف نظیر سوئیس و هلند که کمتر سنده دیده اند» (۸۶) و چون فکر می کند کار به مرحله نبردهای طاع رسیده است، لذا دفاع از دمکراسی را محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب می داند و می گوید چنین کاری خیانت و ارتداد است و کمونیست ها باید تضاهای سرمایه داری و قریب و سالوسی آنها را نشان بدهند تا «چشم توده ها را در مورد پوسیدگی و سالوسی سرمایه داری برگشایند» و توده ها را برای انقلاب حاضر کنند.

روشن است که موضوع بر سر افشاکگری مخالف سرمایه داری نیست. این وظیفه هر کمونیست و هر انسان دمکرات پیگیر و عدالتخواه است. اختلاف برسر تحلیل درست از اوضاع و احوال لحظه و تدوین تاکتیک و استراتژی متناسب با آن است. مساله آن است که آیا واقعاً لحظه انقلاب جهانی و سونگون ساختن سرمایه داری فرا رسیده بود یا نه؟ چون در غیر اینصورت کار، خیال بانی و ماجراجوی سیاسی و اراده گرایی و بانگاشتن و طرفان درو کردن است. اختلاف کائوتسکی و لنین هم از جمله دوسر ارزیابی از اوضاع جهان در لحظه بود.

لنین به کائوتسکی پرخاش می کند که در مساله «هنگامی که عصر انقلاب آغاز شد، کائوتسکی بدان پشت نمود و به نغمه سزایی درپاره نشد، اختلاف برسر تحلیل درست از بورژوازی پرداخت» (۸۷). حال آنکه، آنچه کائوتسکی برمیبنای نوشته های لنین، که نموده - های آن را قبلاً آورده، مطرح می سازد، چند سوال اساسی است و پاسخ به آنها و تعمق درپاره آنها را می طلبد. وی می گفت: «انقلاب بلشویکی براساس این فرضیه بناگذاری شده بود، که مبدأ انقلاب همگانی اروپا است و ابتکار مشهورانه روسیه، پرولتاریای سراسر اروپا را به قیام بومی انگیزد. انقلاب اروپا، که در نتیجه آن سوسیالیسم در آنجا مستقر می گشت و تصمیم می یافت، می بایست همبند وسیله ای برای رفع موانعی گردد که در روسیه به علت عقب ماندگی اقتصادی کشور در سر راه عملی کردن تولید سوسیالیستی قرارگرفته است».

اینها همه بسیار منطقی و کاملاً مستدل بود. اگر فرضیه اصلی امکانپذیر می شد، یعنی اگر: «انقلاب روس حتماً موجب برپا شدن انقلاب اروپا می گشت. ولی اگر چنین امری اتفاق نیفتد، آنگاه تکلیف چیست؟» (۸۸).

لنین، وی را به عنوان «هامی کوتاه بین» که «انقلاب قریب الوقوع را نمی دیده مورد حمله قرار داده و می گوید حالا که در اواخر اوت ۱۹۱۸ «انقلاب در یک سلسله از کشورهای اروپایی فرا می رسد، آنگاه تمام ارتداد کائوتسکی، تمام جعل او در مارکسیسم و تمام ناتوانی او در استدلال به شیوه انقلابی و حتی در طرح مسائل به شیوه انقلابی با تمام لطف آن بروز نموده» (۸۹). لنین همبند، بر این توهم است که «نه تنها انقلاب عمومی اروپا بلکه انقلاب پرولتوی جهانی نیز در برابر انتظار همه نضج می گیرد» (۹۰).

تضاد تاریخ را در رابطه با سرنوشته این پلمیک، همگان می دانیم. البته بحث و مجادله آنها صرفاً به مساله «انقلاب جهانی» که هنوز چشم به راه آن هستیم و اینک بعد از ۷۵ سال به مراتب مست نیاقتنی تر است، محدود نبود. این پلمیک موضوعاتی چون ترک از دمکراسی در سوسیالیسم، راه انقلاب، مضمون انقلاب اکتبر، عواقب نظام تک حزبی درحال تکوین و شامل می شد و مطالب اساسی تئوریک دیگر راه در می گرفت. بسیاری از این مطالب و مسائل مطرح شده، اینک در پوتر آنچه این روزها در کشور شوراها و سایر کشورهای «سوسیالیستی» می گذرد، مفهوم ویژه ای پیدا کرده اند. صحت بسیاری از اندیشه ها و نظریات کائوتسکی را تجربه ۷۰ سال نشان می دهد، ممبدا در فرهنگ کمونیست ها، کائوتسکی را به عنوان «مرشد»، «لاشه متعفن»، «هاکر بورژوازی»، «توله سگ گور» «مرجع، دشمن طبقه کارگر و خادم بورژوازی»، «گدازه کار، همبل پان، یاره گور» (۹۱) و با همه صفت توهین آمیز دیگر وصف کرده اند. گدازه کائوتسکی دگراندیشی، اندیشیدن و شهامت بیان آن بود، خطای کائوتسکی بار به دمکراسی و به راه دمکراتیک رسیدن به سوسیالیسم بود.

بدینی است وقتی نیت و هدف انقلاب سوسیالیستی در روسیه، امید برای موفقیت انهم در گرو فرارسیدن قوری و پیروزی انقلاب جهانی پرولتری باشد، در این صورت نمی شود هم کارگران و زحمتکشان را برای سوسیالیسم تبلیغ و تشویق کرد و هم همزمان از مزایا و منالبت دمکراسی بورژوازی برای آنان سخن گفت. به همین علت لنین استدلال می کند که دمکراسی بورژوازی «انکون دیگر برای طبقه کارگر کافی نیست. اکنون باید نه به تهور، بلکه به جلو، به سوی تمویض دمکراسی بورژوازی با دمکراسی پرولتری نگریم. به همین علت می گوید: «تا وقتی که انقلاب چارچوب بورژوازی را پشت سر نگذاشته بود، ما طرفدار دمکراسی بودیم، اما به سوره پدیدار شدن اولین پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب، ما خود را در مواضع دفاع استوار و مصمم از دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادیم. این است علت اللعل تغییر ۱۸۰ درجه ای مواضع لنین در مساله دمکراسی، ما به اشکالات و خطا بودن ارزیابی ما و برخورد های فوق قبلاً اشاره کرده ایم. به طور خلاصه کوشش ما در این نوشته کوتاه (در مقایسه با وسعت موضوع مورد بحث)، این بوده است که حتی المقدور مستند برپایه نوشته ها و سخنرانی های لنین، نشان دهیم که چگونه لنین با تئوری های خود درباره امپریالیسم و تحت تاثیر حوادث موضعی منفی ناشی از شرایط استثنایی جنگ جهانی اول، نظریه تقسیم بندی رشد اقتصادی سرمایه داری از مرحله رقابت آزاد به انحصار و امپریالیسم را با نظریه هیون از



دیدگاهها

۳۱- انگلس، آثار منتخب مارکس و انگلس به انگلیسی، صفحه ۳۷۱

۳۲- کولین هرسیه، مقاله «انقلاب ها، رقوم ها یا تجدید تعریف»، در کتاب مارکسیسم و دمکراسی، صفحه ۱۰۶

۳۳- مایکل لوین، «مارکس و انگلس و دمکراسی لیبرالی»، لندن ۱۹۸۹، صفحه ۲۲

۳۴- مآخذ ۳۳، صفحه ۳۳

۳۵- لنین، «از برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»، آثار به فرانسه، جلد ۶، صفحه ۲۵

۳۶- لنین، «به دهقانان فقیر»، آثار فرانسه، جلد ۶، صفحه ۳۷۹

۳۷- لنین، «مقاصد دمکراتیک پرولتاریای انقلابی»، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۵۲۱

۳۸- منبع ۲۷، همان صفحه

۳۹- لنین، «شرح و تفسیر برنامه حزب سوسیال دمکرات»، ۹ دسامبر ۱۹۸۵ (در زندان نوشته است)، آثار به فرانسه، جلد ۲، صفحه ۱۱۵

۴۰- لنین، «دیکتاتورهای انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان»، ۱۷ آوریل ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۲۰۱

۴۱- منبع ۳۷، صفحه ۵۱۸

۴۲- لنین، «مبارزه پرولتاریا و هویت پرولتاریایی»، ۲ ژوئیه ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۴۹

۴۳- لنین، «موتاکتیک»، آثار به فرانسه، جلد ۹، صفحه ۲۳

۴۴- لنین، «از برخی برآمدهای نمایندگانی کارگری»، نوامبر ۱۹۱۲، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۴۳۱

۴۵- لنین، منبع ۴۲، صفحه ۱۳۶

۴۶- لنین، «برنامه ما»، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۲۹۹

۴۷- لنین، «از دمکراسی و از دیکتاتوری»، (۲/۱/۱۹۱۹) آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۲۸۶

۴۸ و ۴۹- لنین، آثار منتخب دولتی به فارسی، جلد اول، قسمت ۲، صفحات ۱۴۱ و ۱۳۶

۵۰- لنین، «از گزارش به دومین کنگره سندیکاهای روسیه»، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۹، آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۳۴

۵۱- لنین، «انقلاب پرولتری و کاترتسکی مرتد»، آثار منتخب دولتی فارسی، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۵۴

۵۲- لنین، «سخنرانی در کنگره سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه»، ۱۸ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، آثار به فرانسه، جلد ۲۶، صفحه ۴۹۹-۵۰۰

۵۳- لنین، «دولت و انقلاب»، ترجمه فارسی پورهرمزان، انتشارات پروگرس، سال ۱۹۸۰، صفحه ۹۹

۵۴- منبع ۵۱، صفحه ۷۵

۵۵- لنین، «ازتزاها و گزارش درباره دمکراسی پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا، برای اولین کنگره انترناتیونیونال»، ۳-۶ مارس ۱۹۱۹، آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحات ۴۸۱-۴۸۵

۵۶- لنین، منبع شماره ۵۰، صفحه ۴۳۶

۵۷- لنین، «دولت»، آثار به فرانسه، جلد ۲۹، صفحات ۴۹۰-۴۹۱

۵۸- انگلس، «اصول کمونیسم»، ترجمه فارسی، سؤال نوزدهم

۵۹- لنین، «ناچمه تریب الرفوع و راه مبارزه یا آن»، ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۵، صفحه ۲۹۰

۶۰- لنین، «درباره شعار ایالات متحده اروپا»، ۲۵ اوت ۱۹۱۵، آثار به فرانسه، جلد ۲۶، صفحه ۳۵۵

۶۱- لنین، «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری»، آثار منتخب دولتی به فارسی، جلد ۱ قسمت ۲، صفحه ۶۷۸

۶۲- لنین، «دوایف پرولتاریا در انقلاب ما»، آثار منتخب دولتی به فارسی، جلد ۲، قسمت اول، صفحه ۶

۶۳- لنین، «یک کاریکاتور مارکسیسم»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۳۳، صفحه ۱۱

۶۴- آلن هونت، «مارکسیسم و دمکراسی»، متن انگلیسی، صفحه ۱۴

۶۵- مقاله بوب چوب، «مآخذ شماره ۶۴»، صفحه ۷۷

۶۶- ماکس ادر، «دمکراسی سیاسی و دمکراسی اجتماعی»، ترجمه فرانسه، منتشره در ۱۹۲۵، صفحات ۲۸، ۲۹

۶۷- منبع ۶۶، صفحات ۲۶ تا ۲۹

۶۸- لنین، منبع شماره ۴۷، صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵

۶۹- لنین، منبع شماره ۵۹، صفحات ۳۹ و ۲۸۳

۷۰- لنین، منبع شماره ۶۹

۷۱- لنین، «تذای آوریل»، ۴ آوریل ۱۹۱۷، آثار منتخب دولتی به فارسی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۱۱

۷۲ و ۷۳- لنین، «درباره قدرت بورژوازی»، ۹ آوریل ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۴، صفحه ۲۰

۷۴ و ۷۵- لنین، منبع ۶۲، به ترتیب صفحات ۷۵ و ۲۴

۷۶- لنین، منبع شماره ۶۰، صفحه ۳۵۵

۷۷- منبع ۶۲، صفحه ۳۶

۷۸- «مارکسیسم و قیام»، ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۷

۷۹- لنین، «سخنرانی درباره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب کمونیست (ب) روسیه»، آثار منتخب دولتی فارسی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۴۹۸

۸۰- منبع ۶۲، صفحه ۷۸ و ۷۹

۸۱ و ۸۲- لنین، «گزارش به کنگره سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه»، ۱۸ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، آثار، جلد ۲۶، صفحه ۵۰۱-۵۰۲

۸۳- منبع ۷۹، صفحه ۱۹۳

دمکراسی به سوی ارتجاع سیاسی و نفی دمکراسی در مرحله امپریالیسم مربوط ساخت دوران دمکراسی پرولتاریا را سپری شده تلقی کرد و وظیفه کمونیست ها را پاره کردن پرده قریب، ریا و سالوسی دمکراسی پرولتاریا و آماده کردن آنها برای انقلاب، قرار داد. این است اولین عاملی که محرک اتخاذ موضع انتقادی شدید لنین به دمکراسی سیاسی یا دمکراسی پرولتاریاست. تاویخ ۷۰ سال گذشت خطا بودن این استنتاج را در رابطه با دمکراسی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، علیرغم بحران های جدی نشان داده است. تجربه نشان می دهد که در مجموع در این دوره، دمکراسی پیش از پیش تثبیت شده و عمیقاً در فرهنگ این جوامع نفوذ کرده است. هم اکنون مبارزه در راه گسترش و تعمیق دمکراسی، عامل اصلی در تعیین استراتژی احزاب کمونیست این کشورها در گذار دمکراتیک به سوسیالیسم است.

اشکال دیگر این استنتاج لنین در آن است که دمکراسی را صرفاً با عامل ورنشای جامعه و به طور مستقیم و مکانیکی پیوند می زند. به نحوی که هر تغییر جدی در آن و گذار از رقابت آزاد به انحصار، نقطه مطلق دمکراسی به ارتجاع سیاسی می شود. حال آنکه دمکراسی سیاسی، همانگونه که بارها تأکید داشته ایم، بستارده مؤدب و همه دمکرات ها و نیروهای مترقی جامعه است.

عامل دوم، این نظریه است که دوران دمکراسی پرولتاریا سپری شده و جهان در آستان انقلاب پرولتری قرار دارد و وظیفه ما جانشین کردن دمکراسی پرولتاریا یا دیکتاتوری پرولتاریاست. تروم لنین درباره عاجل بودن انقلاب جهانی، با حمله به دمکراسی های پرولتاریایی به قصد آماده کردن توده های این کشورها به انقلاب پرولتری است. متأسفانه این نظریه لنین هم درباره انقلاب تریب الرفوع جهانی در حد یک تروم باقی ماند. نتیجه آن شد که کشور عقب مانده و دهقانی روسیه، با انقلاب سوسیالیستی، دست تنها ماند. حفظ انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری، بدون یک دیکتاتوری خشن و مقتدر امکان نداشت و همین طور هم شد. تمام هراتب منفی آن از جمله زایش یک نظام استبدادی ترانزیتاریستی که ناشی از شرایط عینی-اجتماعی و ساختار طبقاتی آن و سطح نازل فرهنگی توده ها بود، از همان آغاز بروز کرد. پایه های تئوریک آن و از جمله حکومت تک حزبی را، لنین در زمان حیات خود فراهم کرد و تصویب نمود.

ادامه دارد

منابع استقاده شده در بخش های اول و دوم

۱. الف و ب- «نامه به رفقا»، صفحات ۵۴ و ۵۵

۲- لنین، «آثار منتخب دولتی»، به فارسی، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۵۵

۳- روی موند، مقاله «امار نهجای استبدادی»، هفته نامه «ازگرمختی ای ناگتی»، مسکو، شماره ۵، سال ۱۹۸۹

۴- لنین، «گزارش به دومین کنگره سندیکاهای روسیه»، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۹، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۳۶

۵- لنین، «آثار منتخب دولتی»، به فارسی، جلد دوم، قسمت دوم، صفحه ۹۱۲

۵-۵- حمید شوکت، «زمینه های گذار به نظام تک حزبی در روسیه شوروی»، صفحه ۲۸

۶- مارکس و انگلس، «مانیفیست کمونیست»، ترجمه فارسی پورهرمزان، صفحه ۱۰۰

۷- تشریح راه کارگر، شماره ۴۴

۸- لنین، مقاله «برنامه ما»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۴ صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸

۹- از نامه مارکس به اوپنهایم، مورخ ۲۵ اوت ۱۸۴۲، آثار کامل به انگلیسی، جلد ۲، صفحات ۴۱-۴۹ (به نقل از حال برای «تئوری انقلاب مارکس»، جلد اول، صفحه ۵۸)

۱۰- مارکس-انگلس، «آثار منتخب یک جلدی»، به فرانسه، صفحه ۳۶

۱۱- مآخذ شماره ۱۰، صفحه ۲۴

۱۲- تشریح راه کارگر، شماره ۳۵

۱۳- لنین، «دولت و انقلاب»، ترجمه فارسی، صفحه ۱۰۲

۱۴- لنین، «گزارش درباره دمکراسی پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا برای کنگره اول انترناتیونیونال کمونیستی»، مارس ۱۹۱۹، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۸۶

۱۵- مآخذ شماره ۸، صفحه ۲۱۹

۱۶- لنین، مقاله «آموزش های انقلاب»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۵، صفحه ۲۵۰

۱۷- مآخذ شماره ۴، صفحه ۴۲۹

۱۸- لنین، مقاله «تروم درباره قانون اساسی»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۵، صفحات ۲۱۹-۲۱۸

۱۹- کاترتسکی، «دیکتاتوری پرولتاریا»، اوت ۱۹۱۸، ترجمه فارسی، صفحه ۲۲

۲۰ و ۲۱- روزا لوزکمبورگ، «انقلاب روسیه»، ترجمه فارسی بی، شباهنگ، صفحات ۲۸ و ۲۹

۲۱- روزنامه لوموند، ۲۰ دسامبر ۱۹۸۸

۲۱ b- به نقل از نیکوس پولاتزاس، «دولت، قدرت، سوسیالیسم»، صفحه ۳۳۹

۲۲- روزنامه لوموند، ۱۲ دسامبر ۱۹۸۹

۲۳- مارکس و انگلس، «آثار منتخب ۲ جلدی»، به فرانسه، جلد اول، صفحه ۴۲۰

۲۴- انگلس، مقدمه به چاپ انگلیسی کتاب «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی»، سال ۱۸۹۲، آثار منتخب یک جلدی به فرانسه، صفحه ۴۰۰

۲۵- حال درباره «تئوری انقلاب مارکس»، جلد اول، صفحه ۲۸۲

۲۶- مآخذ شماره ۲۵، همان صفحه

۲۷- از مقدمه اساسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران، به نقل و باالهام از مانیفیست مارکس و انگلس

۲۸- به نقل از «مارکسیسم و دمکراسی»، تألیف آلن هونت، صفحه ۱۳۱

۲۹- «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری»، ترجمه فارسی، پورهرمزان، چاپ پروگرس، ۱۹۸۰، صفحه ۶

۳۰- لنین، «موتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»، آثار منتخب دولتی فارسی، جلد اول، قسمت ۲، صفحه ۵۰

مدخلی بر بحث ایدئولوژی

برسر آن بود که به چه دلیل سوسیالیسم علمی تئوری پرولتاریائی می باشد، تنها بدین جهت که بخشی روشنفکر پس از پژوهش هاش از جامعه و جنبش کارگری به این شناخت دست یافته اند، یا اینکه بستگی ژرف تری میان این تئوری و جنبش کارگری موجود است؟ این جنبش کارگری خودبفرد و تنها توانائی رسیدن و برداشتن به چنین شناخت و تئوری ای را مارا می باشد و یا این برآمده افراد مشخصی از جامعه است که پس از برداشتن تئوری در برون، آن را بدون پیکار طبقاتی برند؟

بخشی از سوسیالیست دمکرات ها بر آن بودند که تکامل اقتصادی و پیکار طبقاتی خودبفرد به تولید و شناخت سوسیالیستی می انجامد، دربرابر اینان کائوتسکی می گوید: «بدیهی است که سوسیالیسم، به مثابه یک آموزش، همانقدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همانقدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها، که زائیده سرمایه داری است، ناشی می گردد، لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه درکنار یکدیگر به وجود می آیند.» و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط برپایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد. برحقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر به همان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرجاً تکنیک کنونی هست و حال آنکه پرولتاریا، با تمام تمایل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمی تواند به وجود آورد؛ هرودی آنها از سیر چوربان اجتماعی کنونی ناشی می شوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران پرولتاریائی (تکیه روی کلمات آن لک. است) هستند؛ سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدایش یافته و به توسط آنها به پرولتاریائی که از حیث تکامل فکری خود برآمده اند منتقل می گردد و آنها سپس آن را درجایی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد می نمایند. بدیضریق، معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده است نه یک چیز خود به خودی. (کارل کائوتسکی، مجله Neue Zeit سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ شماره ۲، به نقل از لنین چه باید کرده، آثار منتخب بوجدلی فارسی، جلد ۱، قسمت اول، صفحه ۲۹۰-۲۹۱)

لنین با دریافتی وارونه از تئوری این بحث را نادرست درک کرده از آن بهره برداری کیفی می نماید، که گویا این تئوری است که به پیکار طبقاتی چگونگی انقلابی می دهد و این تئوری نیز از برون به جنبش کارگری منتقل شده است. بحث کائوتسکی، بحث شناخت است. شناخت نه تنها در اینجا، در هر رشته دیگر و در رابطه با هر طبقه همین روند شکل گیری پیموده می شود. تئوری های مختلف بورژوازی، چون تئوری های گوناگون اقتصادی بورژوازی، را نیز روشنفکران بورژوا براساس تقسیم کار اجتماعی پروراند و ارائه می دهند و به هیچ رو درستی یکی از این تئوری ها نادرستی دیگر تئوری ها نتیجه نمی شود تا جامعه نیز تنها برپایه این تئوری پیش رود.

در گام بعدی این پرسش پیش می آید که روند پیشرفت اجتماع اصولاً نیازی به تئوری راهنما دارد؟ اینجا نیز لنین چون برخوردی نادرست و درکی وارونه از رابطه تئوری و واقعیت دارد چنین بیان می دارد:

«تئوری مارکسیسم را تنها می توان از برون برای جنبش کارگری آورد و جنبش کارگری نمی تواند خود را به این تئوری دست یابد» و از آنجا که تئوری مارکسیسم برایش چگونگی بخش است مارکسیسم را با سوسیالیسم برابر می نهد، سوسیالیسم مادی ای که جنبش کارگری باید بدان برسد.

مارکس در «فقر فلسفه» می گوید:

«همچنانکه اکبروم ها نمایندگان بورژوازی هستند، سوسیالیست ها و کمونیست ها نیز تئوریسین های طبقه کارگر (پرولتاریا) می باشند. تا زمانی که پرولتاریا به اندازه کافی رشفنیافته تأخیرآمیز طبقه سامان دهد، و از این رو پیکار پرولتاریا برهلی بورژوازی (نیز) هنوز کاراکتر سیاسی به خورش نگرفته است، تا زمانی که نیروهای بارور خود هنوز در دامان بورژوازی به اندازه کافی رشد نیافته تا شرایط مادی را که برای رهائی پرولتاریا و مساختن جامعه نوین لازم است شمول سازند، تا آن زمان این تئوریسین ها تنها خیال پردازانی هستند که تا انتیهایات طبقه زیرستم را بهیوره بخشند، سیستم هاش طرح ریزی می نمایند و دانش تازه نفس می جویند.

اما همانطور که تاریخ گام به پیش می دهد و همراه آن پیکار پرولتاریا خطوط روشنی به خود می گیرد، دیگر آنان (تئوریسین ها) لازم نیست دانشی را در سرهایشان بپوشند، از این زمان آنان تنها باید در برابر آنچه در پیش چشمشان نقش می بیند حساب پس دهند و خود را به اندام همان (واقعیت برونی) بدل سازند. تا زمانی که آنان دانشی را می جویند و تنها سیستم ها را می آفرینند، تا زمانی که آنها در افان بیکارند، در فقر تنها فقر را می بینند، بدون آنکه سوبه انقلابی نگردنشان آن را که جامعه گفته را به زباله دان (تاریخ) می اندازد، به بیده آرند.

از این لحظه دانش معمول آگاهانه جنبش تاریخی گشته و به آموزش گوانی اش پایان داده و انقلابی گریه است. فقر فلسفه آثار منتخب به المانی صفحه ۲۰۰

لنین می گوید:

«گفتیم که آگاهی سوسیالیست دمکراتیک درکارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد، این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تردینونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه دهد.»

رخدانهای اخیر کشورهای اروپای خاوری انگیزه ای است جهت بررسی برخی از علل شکست احزاب کمونیستی در این کشورها. درگام نخست این پرسش پیش میاید که آیا سیستم سوسیالیسم به نقطه پایانی رسیده یا کزرفقاری و خطاهای رهبری این احزاب مایلی برانجام است.

ای این به مفهوم ازهم پاشیدگی تئوری مارکسیسم و «ایدئولوژی» حاکم براین کشورها بوده یا کزروزی این تئوری سببی برای این بحران می باشد؟

پس از انقلاب روسیه تابه امروز همواره احزاب کمونیستی که «نماینده طبقه کارگر» بوده اند، گردانندگی اقتصاد و سیاست این کشورها را به تنهایی در دست داشته و به نام بنیقه کارگر فرمانروائی نموده اند. پس از رخدانهای اخیر پوچی این «نمایندگی» روشن می گردد.

برای پاسفکوشی به پرسش های بسیار که به نمونه هاش از آن اشاره شد بررسی همه جانبه در ساختار و شکل سازماندهی و تاریخچه این احزاب و ایدئولوژی آنان لازم است، و چه مشترک احزاب کمونیستی این جوامع دانش «ایدئولوژی مارکسیستی» است. گوشش ما در زمینه شکافان مفهوم «ایدئولوژی مارکسیستی» و ریشه های پیدایش آن می باشد. آنچه از نوشته های مارکس و انگلس برآمده است، اینان در سیر سال های مفید کار علمی خود دارای دیدگاه های مختلفی بوده اند که همگی در یک سیستم یکتا جمع پذیر نیست. بخشی از آنان ناپخته و سازمان نیافته و بخش هاش نیز در تخالف یکدیگرند. اندیشه مردمان هریم برادر فراهم آوری دانستن هاش بیشتر، پخته تر و منسجم تر و یا گاه به کلی تغییر می نماید. همندان که همه اندیشمندان، از آن جمله مارکس و انگلس، نیز از آن مستثنی نبوده اند.

بخش سامان یافته این هارا خودانان سوسیالیسم علمی خوانده اند که شامل بخش های فلسفه، اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم یا کمونیسم علمی است.

شیوه نگارش مارکس (شیوه) علمی است. زمینه آن همانا «مادی» بودن و استوار برتجویه می باشد. مارکس برپایه دانش موجود تا به آن روز تکاملی جامعه سرمایه داری را بررسی نموده، زمینه های تاریخی آن را سنجیده و چگونگی سیر تکاملی جامعه را با تکیه بر واقعیات پیش بینی نموده است.

گرچه شیوه بررسی او علمی است ولی هیچگاه خالی از لغزش ها نبوده و چه بسا شیوه بررسی خود را اینجا و آنجا به کار بسته و نتایجی بدست آمده که نادرستی آنها در تجویه نشان دانش است.

اندامه کار مارکس، پس از وی، راه دیگری پیمود که هرچه بیشتر جنبه دانشگرانه (علمی) آن رنگ باخت و از دانش به اثون بدل گشت. این گام به گام اجرا شد و در این کزبیبی و کزرفقاری لنین، جدا از شایستگی انقلابی، به جهت نقش ویژه ای که در رهبری انقلاب روسیه داشته، دارای جایگاه ویژه ای می باشد. لنین می گوید:

«ناگزیری تکامل از سرمایه داری به کمونیسم و مارکس از راه کارش نهادهای تکامل جامعه مردمی شناخت و آنچه پس مهم است، چون به هر آنچه که دانش گذشته به دست می داد تسلط کامل داشت توانست اثبات آن را تنها و تنها برپایه دقیقترین، بنیادیترین و ژرفترین مطالعه این جامعه سرمایه داری برآورد. مارکس هرآنچه را که جامعه مردمی پدیدآورده بود به کار برد انتقادی کشید و یکه نکته را نیز نادیده نگذاشت. هرآنچه را که اندیشه مردمی پدیدآورده بود پرداخت، زیر انتقاد کشید، در جنبش کارگری آزمود و آنگاه نتایجی را برآورده که در بند آن چاره‌جوی یا پیشداری های بورژوازی ناتوان از برآورده آن بودند.» (ج ۲۱ و ص ۲۷۱)

این نگارش، نادرست از دانش و دانشمند است، زیرا با توجه به تیوخ مارکس ازسوشی و مطالعه و کارش پرهامنه وی از سوشی دیگر، وی را نمی توان معیط بر هرآنچه که دانش گذشته به دست می داد، دانست تا هرآنچه را که جامعه مردمی پدید آورده بود به کار برد انتقادی کشد و یکه نکته را نیز نادیده نگذارد. این پیش از لنین که بیگانگی آنتی دورنیک انگلس را خوب می شناخت پس شگفت انگیز می نماید. در اینجا انگلس به دورنیک، آنگاه که از حقیقت کامل و مطابق گفتگو است، می گوید: هر اندیشمندی هرقدر هم بزرگ باشد باز محدود است، محدودیت پیشی و تاریخی دارد. پس چگونه می توان یک بررسی را کامل دانست؟ آیا آخرین یک دانش درست است؟

حاصل کار و بررسی های مارکس در افان تراژدیی مجموعه تدارک های پراکنده و تئوری های مختلف پیشبینی بود که پس از ازرویدن ها و کاستن ها و آراستن ها و ساماندهی، در یک سیستم منسجم مساخت و تئوری خود، سوسیالیسم علمی، را عرضه داشت. هر تئوری علمی همچون مدل جهت شناخت پدیده های برونی به کار می رود و هرآنگاه که این تئوری با رخدادهای در تناقض افتاد، باید به تصحیح تئوری پرداخت، زیرا که دیگر این تئوری برای توضیح پدیده مناسب نیست. لنین تئوری مارکس را تمام و کامل دانست و هیچگاه نوشته های مارکس به انتقاد کشیده نشده و درستی همه آن همچون اصول اولیه مورد پذیرش قرارگرفته اند. از چنین دیدگاهی تئوری مارکس همچون آئین می گردد که تنها باید آن را آموخت، اما از آنجا که لنین ماتریالیست فلسفی است و به پیشرفت و حرکت تاریخ باور دارد، پس تنها به تکمیل تئوری مارکس می پردازد. از این رو پیشاپیش راه بر بازاندیشی اصول تئوری مارکسیسم بسته می گردد، این دیدگاه زمینه ایدئولوژی کردن «تئوری مارکسیسم» را فراهم می سازد. در این ایدئولوژی نیز همانند ایدئولوژی مذهب جای بحث و گفتگو در مباحث معینی ممکن می باشد ولی نه در اصول آن.

پس از مارکس و انگلس بین سوسیالیست دمکرات های اروپا برسر بستگی تئوری که آنان تئوری پرولتاریائیست نامیده بودند و پیکار طبقاتی، گفتگوهای بسیاری درگرفت. گفتگو



دیدگاهها

که پیش چشمشان درگذر بود، آن ها می گویند:

«نهادهای تشویک کمونیست ها به هیچ و بر اندیشه و اصولی استوار نیست که اختراع یا کشف این یا آن جهان بیساز باشد. آنها بازگویی همگانه روایت حقیقی پیکار طبقاتی موجودیت، [بازگویی همگانه] جنبش تاریخی که پیش چشمشان درگذر است.» (جلد چهارم، صفحه ۱۷۱-۱۷۲)

به دیدگاه لنین که می گوید سیاست تریبونویستی طبقه کارگر پروروشی است بازگردیم. وی می گوید این سیاست (سیاست تریبونویستی) هیچگاه از چهارچوب پروروشی یا بیرون نمی نهد و تنها از طریق تئوری که از بیرون آورده می شود به جنبش امکان شکست مرزهای پروروشی و فراتر رفتن از آن، داده می شود. در اینجا این پرسش پیش کشیده می شود که اگر سیر جنبش کارگری خوبنود هیچگاه به سوسیالیسم نمی رسد و تئوری ای لازم می آید تا راه را برای جنبش به سوسیالیسم باز نماید، آیا این تئوری نیست که به واقعیت بیکت می نماید که چگونه و در چه سویی ای امکان پیشرفت و حرکت دارد؟ به زبانی دیگر طبقه کارگر پایه سیاستی را اجزا نماید که از طریق مناسبات آگاه دیکته شده و این عنصر آگاه نیز در حزب «طراز ثورین» طبقه جمع شده و لذا این حزب است که به طبقه می گوید چه باید بکند.

در این زمینه نیز پیاز پرسش پیش می آید که هرگاه دیدگاه بالارست گرفته شود، از آنجا که این تئوری پرداخته در بیرون از جنبش است، چه ممکن در جهت تمیز درستی یا نادرستی آن درست است و چگونه می توان به تصحیح آن پرداخت؟ از آنجا که این تئوری در بیرون از جنبش پرداخته شده، پس محک درستی یا نادرستی آن نیز نه در خود جنبش بلکه در خارج از آن تشخیص دانی است و تصحیح آن نیز به دست روشنفکران پروروشی می باشد. اینجاست که آیدنولوژی خود نریک چهارچوب در بسته افتاده و همراه خویش را باز تولید می کند. اینجا بخشی از روشنفکران که گمان دارند بهتر از طبقه منافع طبقه را دریافته اند، همچون اسکولاستیک های قرون وسطی بحث های مختلف بر سر آن کرده و برنامه های گوناگون و رنگارنگ و طبقه ارائه می دهند. پس هیچ وسیله معینی برای منجش تئوری باقی نمانده است و این بدترین جنبه آیدنولوژی می باشد. نگاهی به کشورهای سوسیالیستی به درستی عملکرد همین درک وارونه را نشان می دهد.

هرگاه تمامی طبقه کارگرسوی دیگر چه رهبران ایستاد و به دنبال آنان نباشد، انگاز این طبقه است که در نسبت های پروروشی بازی می کند. از آنجا که حزب نیز به تنهایی مجهز به تئوری انقلابی است برای پاسداری و حفظ «منافع تاریخی» طبقه به هر شکل ممکن دخالت کرده تا آن را از «منهلاب» نجات بدهد. پس از آیدنولوژی جنبش های طبقه کارگر در مجارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی سرکوب می گردد. این دیدگاه که جنبش ها و مبارزات اجتماعی برای پیشبرد خود «حتماً» به تئوری راهنما، آیدنولوژی مستحکم و یا آئین روشن نیاز دارند، تاریخی بیس طولانی دارد. نگاهی به تاریخ جوامع عقب افتاده درستی این را نشان می دهد. کشور خود ما ایران نمونه پارسی از این واقعیت است. دیدگاه لنین نیز گوناگونی یا دریافت خود وی به تنهایی نیست، بازتاب زمینه عقب افتاده آن است که می رود تا بچوشد. در روسیه نیز جنبش کارگری پیشرفته ای موجود نبود. پس پیوند روشنفکران با زمینه نوپا بردن این تئوری در درون جنبش است. تئوری که خود بر زمینه پیشرفته تر و در جای دیگر پرداخته شده. از آیدنولوژی پیوند تئوری و زمینه وارونه می نماید. هرچه جامعه عقب افتاده تر همانا نیازش به تئوری و حتی به آئین بیشتری می کند.

در جوامع مدرن و پیشرفته، آنجا که جامعه به گروه های مختلف مردمی شکافته شده و جنبش اجتماعی مردم سامانی ویژه یافته، گروه های مختلف مردمی بر پایه منافع روزانه خود، بر پایه تاریخ فرهنگ ویژه خود، بر پایه سنت ها و پیوندها و منافع گروهی خود فراهم گشته و احزاب مختلف با کارکترهای گوناگون پدید می آید. طبیعی است که این احزاب دیگر بر آن آیدنولوژی را پشت سرگزارند و تئوری راهنما و یا آئین ندارند که بر پایه آن تئوری، برنامه عملکرد خود را استنتاج نمایند. این احزاب تنها بر اساس برنامه کارمندی و بازگشت به آرای مردمی کوشش می کنند حتی با لایه های دیگر اجتماعی نیز پیوند زده تا زمینه رای خود را گسترده تر سازند.

۱۴۴

بروندکار فرمایان مبارزه کند و دولت را مهیور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره... (لنین، «چه باید کرد» آثار منتخب، به فارسی دوجلدی، جلد اول قسمت اول صفحه ۲۷۷)

در این باره مارکس و انگلس بیان می دارند که جنبش کارگری در روند پیشرفت خود تا مرزهای سوسیالیسم رسیده و راه را برای آن باز می کند. از دیدگاه آنان سوسیالیسم جز بیان همین روندی که عملاً در حال انجامیدن است، نیست.

لنین چنین بینشی ندارد، او حتی اعلام می دارد که گرفتن حقوق قانونی کارگران یا سوسیالیسم هیچ گونه ارتباطی ندارد. لنین در همانجا می گوید:

«ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران ترقیح نموده اند. خود مارکس و انگلس موجودین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران پروروشی بودند به همین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیالیسم کاملاً مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است» (لنین، آثار منتخب دوجلدی، به فارسی، جلد اول، قسمت اول، صفه ۲۷۸).

اگر پیوند میان کارگران و سوسیالیسم چنین «گشاده» است انگاز این پرسش پیش می آید که پس آگاهی کارگری، آن آگاهی که از هستی اجتماعی فرا می رود، کد است؟ لنین پرسش را از دیدگاهی بررسی می کند که ناگزیر به پروروشی بودن آن آگاهی می رسد. پدید آمدن آگاهی طبقه ای از هستی اجتماعی طبقه ای دیگر از آن شاهکارهاست که تنها بر پایه دریافتی وارونه می تواند «منطقی» نماید. لنین «آگاهی سوسیالیستی» را با تئوری یکی می داند و بر این پایه تئوری یا تئوری های ویژه ای را جایگزین بازتاب هستی اجتماعی می سازد. بدینگونه تئوری آگاهی طبقاتی می شود و آنچه که به راستی از هستی طبقه فرامی رود و در اندیشه و در کردار روزانه وی یافت می شود از وی بیگانه و متعلق به گروه اجتماعی یا طبقه دیگری می شود.

لنین در «دوستان مردم کیانده» می نویسد:

«اینجا به راستی پشتیبانی از طبقه ستمکش در پیکار اقتصادی وی آهنانکه در واقع انجام می گیرد، همچون وظیفه تئوری، همچون هدف دانش نهاد می شود. مایه وی «به جهان» نمی گوئیم که پیکارهایت راهن کن که بیپوده اند، ما می خواهیم شمار راستین پیکار را به گوشت رسانیم.» (از نامه مارکس به آرنولد روگه)

پس، از نظر مارکس وظیفه بلاواسطه دانش دادن شمار راستین پیکار است» (جلد ۱، صفحه ۲۲۴)

اینکه چرا لنین جمله بالا را شکسته دریافت و تعبیر می کند خود داستانی است. متن اصلی راهی برای یک چنین تمیز باز نمی گذارد:

«ما برابر جهان آموزش گرانه «doktrin» یا اصولی نو قدم بلند نمی کنیم که؛ حقیقت اینجا است، اینجا زانو بزن! ما برای جهان از اصول جهان اصولی نو می پردازیم. ما به وی نمی گوئیم: پیکارهایت را رها کن که بیپوده اند؛ ما می خواهیم شمار راستین پیکار را به گوشت رسانیم. مانتها به وی نشان می دهیم که راستی چرا پیکار می کند، و آگاهی چیز نیست که باید به سستی آرد. اگر نیز نخواهد.» (جلد ۱، صفحه ۲۲۴)

مارکس سپس در پیشگفتار «انتقاد بر اقتصاد سیاسی» این دیدگاه را بخته تر و روشن تر به نگارش می آورد:

«این آگاهی مردم نیست که هستی وی را تعیین می کند، همانا بلعکس این هستی اجتماعی اوست که آگاهی را تعیین می کند.» (جلد ۱۲، صفحه ۹)

از این دیدگاه آگاهی جز بازتاب اجتماعی هستی برونی نیست. دانش که جز شناخت این هستی برونی و بازتاب های آن نیست، به هیچ رو نمی تواند خود را جایگزین هستی برونی سازد و بازتاب یا «شمار راستین» پدید آرد. همانگونه که فیژبولوژی «شمار راستین» یا دستور کوارش نیست بلکه تنها شناخت روندی است برون و مستقل از وی. همین دریافت از استواردهای مارکس و انگلس می باشد که همواره کوشش برای پیشبرد آن نموده اند. برای آنان بنیادهای تئوریک ثنمت جز بازگویی همگانه روندی برونی نبود

بقیه از صفحه ۷

آخرین شماره بانگ رهائی

شماره ۷۰ (مرداد و شهریور) «بانگ رهائی» ارگان مخفی کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، در ۱۴ صفحه حاوی یک مقدمه، چند شعر، اعلامیه کانون به مناسبت سالگرد فاجعه ملی، مصاحبه با خانواده شهدا و زندگینامه و وصیت نامه برخی از شهدا، منتشر شد.

با توجه به اینکه این نشریه به دست همگان نمی رسد، و به خصوص هموطنان خارج از کشور علاقمندند بدانند که چه میارزاتی در داخل جریان دارد، خلاصه ای از آن را برای خوانندگان «راه ارانی» می آوریم.

در اولین مقاله بانگ رهائی می خوانیم: «سربلندی از آن جهت است که از میان خلق های

ما، شیروژان و دلیرمردان، به حد افسانه آمیز شجاع بیرون آمده، که در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، بر علیه تمام مرتجعین حاکم در هر مقطع تاریخی تاختند و به دشمن تسلیم نشدند و به خیانت تن در ندادند و قهرمانانه شهادت در راه خلق را پذیرفتند.»

«... ما در برابر همه مبارزاتی که گرامی ترین هدیه طبیعت، یعنی جان خویش را پیشکش آرمان های خلق نمودند، سر تعظیم فرود می آوریم. همه آنهایی که در نظمه تسمیم، در کنار خلق ایستادند و به شهادت رسیدند، شهیدان چنین هستند، زیرا در راه اهداف مترقی مردم ایران و در پیکار با رژیم ارتجاعی جان باختند. به ویژه در دوران سیاه دیکتاتوری رژیم متفور و ضد خلقی سلطنتی پهلوی و پس از آن در ابعادی وسیعتر، هولناک تر و وحشیانه تر از گذشته، در دوران رژیم تبه کار

و ارتجاعی جمهوری اسلامی، سلسلهوران بسیاری، به خاطر دفاع از آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح، به جوخه های اعدام سپرده شدند. ... بخش دیگر نشریه به زندگینامه و وصیتنامه شهدا اختصاص دارد: در این بخش گوشه هایی از زندگی رژیم رفاصلی و شاهنشاهی، انوشیروان لطفی، سعید آژنگ و هیبت الله معینی چاقوژند منعکس شده است.

چند صفحه نشریه اختصاص به «مصاحبه با خانواده های زندانیان سیاسی و شهیدان مبارزه» دارد. در این فصل در مصاحبه صورت گرفته که چنین اند:

«مادر سیاوش سفن می گوید:»، مصاحبه با مادر یکی از شهدا درباره وضعیت زندان ها است. وی ضمن توضیح اینکه وقتی ملاقات زندانیان بقیه در صفحه ۲۰

یک حزب و عدم توجه واقعی به ویژگیها و آمادگی عینی و ذهنی یک منطقه و تلاش اراده گرایانه برای دور زدن تاریخ و یا چپش «معجزه آسا» بخش بزرگی از پیچیدگی اوضاع در منطقه آذربایجان نیز ناشی از همین وضعیت تاریخی و تحول خود ویژه منطقه است. هم اکنون جمهوری اسلامی و ترکیه به طور آشکار با علاقه فراوان حوادث آن سوی مرزهای خود را دنبال می کنند. رادیو تهران پس از لحن محتاطانه اولیه، در پی درگیریهای ۱۹ ژانویه، از «ملت مسلمان آذربایجان» سخن می گوید و دولت شوروی را از به کارگیری روش استالینی در برخورد با مسلمانان برحذر می دارد؛ گاریباچف در نطق خود به مناسبت حادثه ۱۹ ژانویه از بنیاد گروایاتی صحبت می کند که می خواهند در آذربایجان، جمهوری اسلامی به راه بیندازند. مطبوعات صحبت از هزار آیرانش می کنند که به این سری مرزها آمده اند و مجلس محلی نخجوان به طور رسمی ایران و ترکیه را برای مقابله با ارتش سرخ به یاری می طلبد. واقعیت این است که تحلیل دقیق آنچه این روزها در آذربایجان می گذرد، کار آسانی نیست. در طول ۲-۳ سال گذشته با باز شدن فضای سیاسی کشور، در آذربایجان از جمله در پی طرح مسائل ملی در رابطه با قره باغ چپه وسیع و با پایگاه مردمی جدی بنام جبهه خلقی به وجود آمده است. این جبهه در اساسنامه، خود را تشکیلاتی لائیک می داند، اما در جبهه لشکارا گرایش های افراطی متعدد از اسلامی تا ناسیونالیستی که فکر ایجاد یک جمهوری اسلامی و یا ایجاد یک آذربایجان بزرگ واحد را در سر می پروراندند، فعالیت دارند. واقف صمداوقلی سردبیر روزنامه پرتیراژ میدان وابسته به جبهه خلقی در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست می گوید: «از زمان استالین، به طور وسیعی دیوار برلن میان هفت میلیون آذری شمالی و ۲۰ میلیون آذری ایران وجود دارد». خواست هایی که صمداوقلی چه در مصاحبه با واشنگتن پست و چه در گفتگو با رویتر به میان می کشد، همگی معقول و منطقی و حق واقعی مردم هستند. او خواستار آزادی

رفت و آمد و تجارت میان دو منطقه، خودمختاری واقعی آذربایجان در همان چارچوب اتحاد شوروی، پایان دادن به سیاست آقابالاسری مسکو و استقرار دمکراسی است. اما حوادث روزهای گذشته نشان می دهد که کنترل اوضاع به روشنی از دست این عناصر خارج شده است و نیروهای افراطی سوار بر اوضاع شده اند، تاجایی که حتی یک هفته تقاضای مکرر مقامات مرکزی برای مذاکره را نادیده گرفتند.

علاوه بر جبهه خلقی، نیروی کاملاً طرفدار جمهوری اسلامی نیز به نام انجمن اسلامی آذربایجانی ها وجود دارد که به طور عمده از طایفه قزلباش هستند و به طور آشکار طرفدار پیوستن به ایرانند. اما به دلیل عدم وجود سلسله مراتب مذهبی، این نیرو قادر نیست برخلاف همفکران ایرانیش از موقعیت مذهبی خود برای گشادن بخش بزرگی از مردم به سوی خود سوء جوید. جمعیت وطن تشکیلات دیگر فعال منطقه است که بیشتر در زمینه های فرهنگی فعالیت می کند.

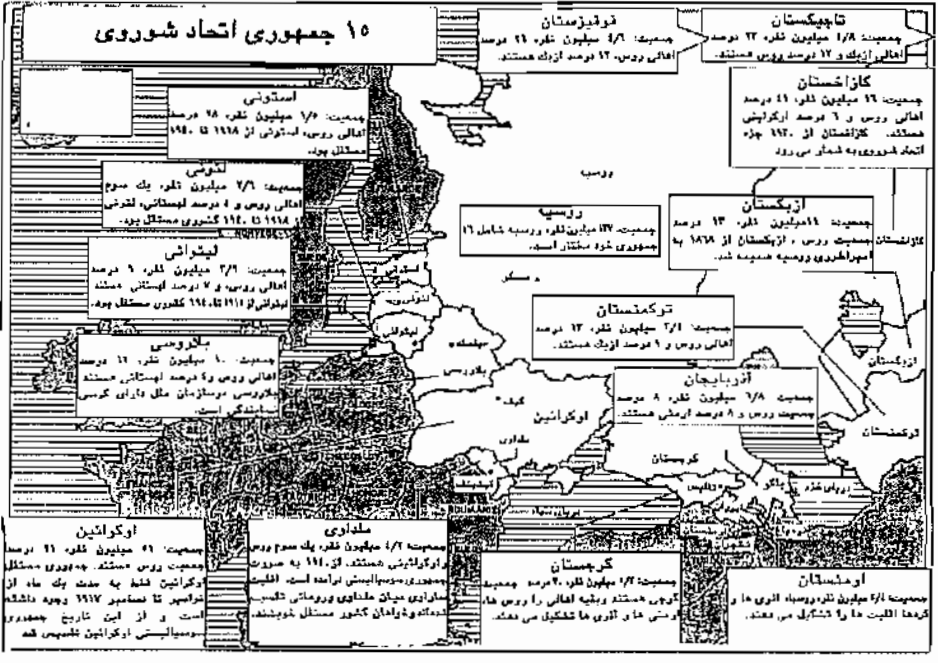
چیزی که نباید در این میان فراموش کرد، نقش پشت پرده و مهم هزاران هزار عناصر ناسد و انگل وابسته به دستگاههای حزبی و دولتی و شبه دولتی است که در گذشته دارای موقعیت های ممتازی بودند ولی در آینده پروستروویکا، سرنوشت تیره ای برای خود می بینند. با توجه به عمق فساد دولتی و حزبی در آذربایجان و نفوذ فوق العاده این عناصر، مشکل می توان به راحتی از کنار نقش فعال آنها در حوادث دیروز و امروز عبور کرد.

به هر حال هیچیک از این عوامل نمی توانند کشتار انسان ها و سرکوب آنها را توجیه کنند و هر انسان و نیروی دمکراتی به طور طبیعی این اعمال را محکوم می کند. همانگونه که کشتار ارمنی ها در آذربایجان محکوم است و با اخراج آذری ها از ارمنستان قابل پذیرش نیست، مساله ملی و اقلیت ها را نمی توان با توپ و تانک و خونریزی حل کرد. کاریست خشونت فقط بر وخامت اوضاع می افزاید. بحران کنونی در جمهوریهای آسیایی و اروپایی بحران «قانونمند»

بقیه از صفحه ۲۳
قطع شد، قتل عام دستجمعی زندانیان آغاز گردید، چگونگی برخورد مسئولین، وضاحت صفتی از آن ها را چنین تشریح می کند: «... آنها اینقدر کثیف بودند که در روزهایی که اعدام های دستجمعی را اجرا می کردند، جشن گرفته بودند و شیرینی پخش می کردند. مثلاً حاج کربلایی مسئول تنظیم ملاقات ها مستقر در لوناپارک، در روزهای قتل عام زندانیان گفته بود که «به خاطر اعلام خیر اعدام زندانیان من امروز ۱ چلوکباب خوردیم». حاج عباس که در دانستانی است و مثل شمر جلوی در اوین می ایستد، حاج غلام مسئول قسمت وکالت، نیز از شادی کشتار بچه ها در پوست خود نمی گنجیدند...»

مادر سیاوش در پاسخ به این سوال که رژیم چه هدفی از این اقدام وحشیانه داشت؟ ضمن توضیح وضع بحرانی رژیم در جریان جنگ و پذیرش خفت بار آتش پس اضافه می کند: «مسئولین زندان حتی به خیلی از مادرها و حتی در زندان به بچه ها گفته بودند که ما اشتباه شاه را نمی کنیم و نمی گذاریم که زندانیان همیشه طوری بیرون بیایند». و در جواب تاثیر اعدامها در روحیه خانواده ها می گوید، این عمل رژیم باعث عقب نشینی خانواده ها نشده، بلکه خانواده ها با بی پروایی بیش از پیش، رژیم را افشا و رسوا نمودند.

همچنین در فصل مصاحبه ها، تمت عنوان «یک پدر داغدار سخن می گوید». پدری که خود را باریک می نامد در پاسخ به سوال های مصاحبه گر مفصلاً از چگونگی فشار و بی عدالتی که بر جامعه حاکم است سخن می گوید. تاکید می کند که اعدام شدگان در این رژیم همه به خاطر آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی جان باختند. اینکه آنها چه عقیده ای داشته و از چه سازمان سیاسی بوده اند مهم نیست. او از اینکه کانون به هیچ گروه و سازمان سیاسی وابسته نیست، ابراز خورشالی می کند و از مسئولین کانون می خواهد که در سطح داخلی و جهان مساله زندانیان سیاسی و اعدام شدگان را مطرح کنند. و نظر محافل بین المللی را به آنچه در ایران می گذرد، جلب نمایند. او ابتکار کانون را برای سازماندهی تجمع خانواده های اعدام شدگان در ۱۰ شهریور، کاری مفید و مؤثر در بالا بردن روحیات آرزویابی می کند. و همچنین از کانون می خواهد که در راستای کمک های مادی و معنوی به خانواده های زندانیان سیاسی تلاش ورزد.



«پاسداران» دمکراسی و تجاوز نظامی آمریکا به پاناما

داشته و سالانه ۱۰۰۰۰۰ دلار دریافت می کرد. مسئول یکی از بانک های لوکزامبورگ که از طرف آمریکا برای بستن حساب بانکی نوریگا تحت فشار است به مطبوعات گفته است که حجم دلارهای دریافتی نوریگا از سیا بیشتر از درآمد وی از کلمبیا (بابت مواد مخدر) بوده است. وی همچنین تا سال ۱۹۸۸ از حمایت بی دریغ دولت ریگان برخوردار بود. یکی از نمایندگان حزب دمکرات اظهار داشت «باید به شهروندان آمریکایی توضیح دهند، چطور نوریگابه عنوان جاسوس توسط دولت آمریکا انتخاب گردید، و چرا دولت آمریکا با وجود فعالیت های جنایتکارانه اش و ارتشاء و فساد و اعمال قلدر منشا نه وی او را پذیرفته بود؟». این اعتراف به خوبی نشان می دهد که دستگاه دولتی آمریکا به خوبی از فعالیت های نوریگا آگاه بود و انتظار که چرا پوش در توضیح تجاوز نظامی عنوان می نماید، به خاطر دفاع از آزادی و مقابله با قاچاق مواد مخدر نیست که با وی در افتاده است. تنها واقعیت این است که دیکتاتور کوچک مدتی بود که به او امر دولت آمریکا قوی نمی نهاد و این امری توانست در نظارت و استفاده آمریکا از کانال استراتژیک پاناما که دوقایحوس را به هم وصل می کند، در درازمدت خللی وارد کند.

آمریکا این بار نیز با استفاده از دکترین روزولت و تجاوز نظامی به پاناما و کشتار بی رحمانه بیش از ۲۰۰ نفر و ویرانی بی شمار به «هدف مقدس» دست یافت. زیرا با نزدیک شدن سال ۱۹۹۹، یعنی سالی که کنترل رسمی آمریکا بر کانال پاناما خاتمه می پذیرد و دولت پاناما حق حاکمیت خود را به دست می آورد، دولتی که در پاناما پروری کار است باید از هر لحاظ مورد اعتماد باشد. تجاوز نظامی آمریکا و مجموعه واکنش های کشورهای غربی نشان داد که با وجود تغییرات و تحولات عظیمی که در صحنه بین المللی حادث گردیده است، دمکراسی از دیدگاه بسیاری از رهبران غربی چقدر جانبدارانه و در جهت منافع فوری و مستقیم آنها قرار دارد. اگر نخواهیم زیاد دور برویم و به حوادث دیگر در همین هفته های اخیر بنگریم، نمونه های متعدد دیگری هم می توانیم بیابیم. دولت های غربی و در رأس آنها آمریکا، فقط شش ماه پس از کشتار وسیع دانشجویان چین و پس از آن همه هیاهوی تبلیغاتی، امروز به سرعت مشغول عادی کردن روابط خود و امضای قراردادهای جدید با چین هستند و توگویی حوادث بهار پکن ده ها سال پیش اتفاق افتاده است.

در باره حمله نظامی آمریکا به پاناما هنوز حقایق بسیاری از جهانیان پنهان نگهداشته شده است. روزنامه لیبراسیون در شماره ۱۵ ژانویه خود تصویر هولناک دفن قربانیان درگیری پاناما در گورهای دستجمعی توسط ارتش آمریکا به چاپ رسانده است. در گزارش این روزنامه گوشه هایی ناگفته از این تجاوز افشا شده است. از جمله این موارد مخفی کردن تعداد کشته ها از سوی آمریکایی هاست. جالب است که همه این حوادث تلخ با زیرکی از افکار عمومی جهان پنهان نگهداشته شده است.

آمریکا مانند پینوشه، دیکتاتور السالوادور که در آخرین عملیاتش قتل شش کشتی آمریکایی به ثبت رسیده است و... دست به کار می شد. نوریگا نه یک شیبه دیکتاتور شد و نه یک شیبه سردمدار قاچاق مواد مخدر. وی سال ها عضو سازمان جاسوسی سیا بود و از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱ به عنوان مسئول سیا در منطقه برای آمریکا فعالیت می کرد و مستقیماً تحت فرمان جرج یوش قزاق

یک قرن تجاوز نظامی مستقیم ایالات متحده آمریکا در آمریکای مرکزی

۱۹۰۶، نیروهای آمریکایی برای اولین بار وارد هندوراس می شوند و تا سال ۱۹۲۵ پنج بار به طور مستقیم در این کشور مداخله نظامی می کنند. ۱۹۰۹-۱۹۰۷، ارتش آمریکا مخالفین حکومت دست نشانده خود در کوبا را قطع و جمع می کند و به همین منظور ارتش آمریکا در سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۷ وارد این کشور می شود.

۱۹۰۸، ارتش آمریکا وارد پاناما می شود. در سال ۱۹۰۴ پاناما با حمایت آمریکا از کلمبیا استقلال گرفته بود. از این تاریخ به مدت ده سال ارتش آمریکا سه بار در این کشور مداخله نظامی کرد. آمریکا در سال ۱۹۱۶، کانال پاناما را افتتاح کرد. ۱۹۱۱، آمریکا کنترل برآمدهای تجاری نیکاراگوئه را به دست گرفت و به مدت ۲۸ سال آن را در دست خود نگاه داشت. در سال ۱۹۱۲ نیروی دریایی آمریکا نیکاراگوئه را اشغال کرد و در مدت ۲۰ سال آتش بارها این عمل تکرار گردید. ۱۹۲۲، با شرکت در تشکیل گارو ملی نیکاراگوئه از رهبری سیمونز حمایت نمود.

۱۹۱۲، نیروی دریایی آمریکا هندوراس را اشغال کرد و به مدت ۲۰ سال در آنجا مستقر شد.

۱۹۱۳، آمریکا که از ابتدای قرن بیستم جمهوری دمینیکن را کنترل می کرد، نیروی دریایی را به این کشور گسیل داشت و حکومت نظامی اعلام کرد و یک دولت نظامی را تا سال ۱۹۲۴ به این کشور تحمیل کرد.

۱۹۲۲، نیروی دریایی آمریکا به کتاره های السالوادور فرستاده می شوند، در حالی که دیکتاتور این کشور دهقان ها را قتل عام می کرد. ۱۹۴۴، با حمایت سازمان سیا، از «عملیات موفقیت» رئیس جمهور رادیکال گرانملا، واژگون شد.

۱۹۶۱، تجاوز نظامی آمریکا به خلیج خوک ها ۱۹۶۴، ۲۸ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی در جریان شورش مردم علیه حضور نیروهای آمریکایی در پاناما برجای گذاشته شد. کماندوهای نیروی دریایی آمریکا در قتل عام مردم به طور مستقیم شرکت کردند.

۱۹۶۵، آمریکا ۲۳۰۰۰ سرباز برای سرکوب قیام مردم دمینیکن علیه دولت نظامی این کشور گسیل داشت.

۱۹۸۳، آمریکا گرانادا را اشغال نظامی کرد.

تامل در واکنش کشورهای غربی در برابر تجاوز نظامی آمریکا به پاناما، به دور از جنجال های تبلیغاتی آنها در احترام به دمکراسی و حق حاکمیت ملی و دفاع از آن در صحنه جهانی، بار دیگر روشنگر این مهم است که این مساله از دیدگاه مسلط دول کشورهای سرمایه داری گاه تا چه اندازه با منافع آنها پیوند خورده است و جانبدارانه عمل می کند. با آنکه واکنش دولت های غربی از ژاپن گرفته تا آلمان غربی، فرانسه و ایتالیا نسبت به حادثه پاناما منفی بود، اما این دولت ها به همین ابراز تأسف خشک و خالی بسنده نکردند. مثلاً دولت فرانسه به رهبری حزب سوسیالیست که چندی پیش به مناسبت دویمست سالگی انقلاب فرانسه «حضور» خود را در خط اول جبهه دفاع از حقوق بشر و دمکراسی در برابر جهانیان به نمایش گذاشته بود، در مقابل تجاوز نظامی آمریکا نه تنها این عمل قلدرمنشانه را محکوم نمی کند بلکه با انتشار اعلامیه نیم بندی از سوی وزارت امور خارجه «تأسف خود را از توسل به زور» اعلام می دارد. در حالی که همزمانی تجاوز نظامی به پاناما با انقلاب رومانی و سایر کشورهای اروپای شرقی به دولت این کشور فرصت می دهد تا با کاربست تمام نیروی خود در رسانه های گروهی از دمکراسی و مبارزه مردم در طرد دیکتاتوری در این کشورها حمایت نماید و قاصدان مختلف در دفاع از انقلاب مردم به این کشورها گسیل دارد و تا آنجا پیش رود که احتمال کمک نظامی به مردم رومانی را به میان کشد. ولی همزمان در برابر کشتار بیش از ۲۰۰ نفر از مردم پاناما که توسط ارتش آمریکا کشته شده و در گورهای دستجمعی دفن گردیدند یا به آتش کشیده شدند، سکوت اختیار می کند. نگاهی به روزنامه های این کشور از لحظه تجاوز نظامی آمریکا تا زمان بستگیری نوریگا، مؤید برخورد غیرفعال، سکوت یا دفاع ضمنی آنها از عملیات «هدف مقدس» بود. بزرگترین توجیه برخی از مطبوعات برای حمله نظامی آمریکا به پاناما، حمایت افکار عمومی این کشور است که گویا می تواند این تجاوز را مشروع جلوه دهد. چنین برخورد جانبدارانه ای از سوی دیگر کشورهای اروپای غربی به صورت آشکارتری صورت پذیرفته است.

مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان همچون گذشته (تجاوز هوایی آمریکا به لیبی) حمایت بی قید و شرط خود را از عملیات نظامی آمریکا در دفاع از «دمکراسی و حقوق بشر» اعلام می دارد و به سان اسلاف خویش چنین وظیفه ای را (تجاوز به حق حاکمیت ملی دیگر کشورها) ارت ابدی خود و شرکاء به حساب می آورد. آلمان غربی، ایتالیا، ژاپن و استرالیا نیز به سان دیگر «پاسداران» دمکراسی، اعلام می کنند که تجاوز نظامی آمریکا به پاناما را «درک» می کنند.

تجاوز نظامی آمریکا که با اسم رمز «عملیات موفقیت» با تبلیغات فراوان در جهت حمایت افکار عمومی مردم آمریکا تدارک دیده شده بود، در واقع هیچ هدف مقدسی را دنبال نمی کرد. چراکه اگر چنین بود قبل از نوریگا می بایست برای خلق دهها دیکتاتور مورد حمایت همین

درحاشیه نامه رفیق علی کشتگر به اعضای سازمان فدائی

ضرورت دستیابی به اخلاق نوین سیاسی

آوران جهان نوین، نئیانی بدون ستم طبقاتی، آزاد و آباد، مبدل گردند.

متلسفانه باید انعام کرد که کارهای غیر اخلاقی و غیر انسانی فراوانی به نام کمونیسم و ساختمان سوسیالیسم صورت گرفته و می گیرد که مرزبندی با آنها وظیفه میرم امروزی ماست.

علاوه براین، تبیین طبقاتی مقله اخلاق و انعام اینکه تنها پرولتاریا است که واجد اخلاق سالم انسانی است و بقیه طبقات، فئودال ها، بورژوازی و خریده بورژوازی، اخلاقی متکی بر منافع «تنگ» طبقاتی خود دارند، بهانه دیگری به دست بسیاری از رهبران جنبش کمونیستی داد، تا در جهانی که هنوز پرولتاریا - در نتیجه اخلاق سالم انسانی - در آن حاکم نیست، بی هیچ قید و شرطی، همانگونه رفتار کنند که «منافع» و «مصالح» مبارزاتی شان اقتضا می کند!

طبیعی است که ما در اینجا به آن بخش از مفاهیم اخلاقی - در واقع بی اخلاقی - در جنبش کارگری و کمونیستی اشاره می کنیم، که به وسیله تئوری ها موجه قلمداد شده اند و در بسیاری از موارد به مثابه روشی قابل دفاع به کار رفته اند. درغیراینصورت، برای زودن ناپاکی ها از دامن اخلاق انقلابی، لیست طولی نیز از بی اخلاقی هائی وجود دارند که منشأ پرورشان مبنای تئوریک ندارد و عمدتاً به شخصیت و اخلاق لراخان و مجریان آنها مربوط است.

دراین میان، به اعتقاد ما، مثلاً پیمانی که میان استالین و هیتلر برسر تقسیم لهستان و سرزمین - های بالت بسته شده و علی کشتگر درنامه خود، به درستی بدان اشاره دارد، از همان موارد تاریخی در جنبش کمونیستی است، که می توان با تئوری «اخلاق طبقاتی» توجیهش کرد و نشان داد که چگونه استالین، برای پیشبرد آنچه که خود «منافع میهن سوسیالیستی» می ناسید، هر اقدام، هر پیمان محرمانه، هر همسویی و همکاری را با هرکس، حتی با هیتلر موجه می شناخت و همه این اقدامات را نیز به نام «منافع پرولتاریا» و «حفظ و گسترش دستاوردهای سوسیالیسم» به انجام می رسانید.

آیا فروپاشی شتابزده نظاماتی که پیش از نیسی از قاره اروپا را دربر گرفته بودند، از جمله ثمره چنین تلقی هائی نمی توان نامید؟ باید انعام کرد که انعقاد چنین پیمانی میان هیتلر و استالین نه اولین اقدام از این نوع و نه آخرین نمونه آن بوده است.

شناخت ردهای این تفکر، در سرتاسر تاریخ جنبش کمونیستی، و به ویژه مصداق های آن در جنبش کمونیستی میهنمان، از وظایف جدی جنبش فوایدیسی است، تا از این رهگذر، آنچه که اخلاق کمونیستی و یا انقلابی نامیده می شود، از ناپاکی هایش پیرواستسه گردند و مهر و نشسان اندیشه ها و نیز تجارب انصاف پیشرو استانه قرن بیست و یکم را بر پیشانی نهد.

علیه دشمن، دوست بودن با دشمن دشمن و نهایتاً تنزل کردن درحد آتش بیار معرکه نیروهای متخاصم و قماربازی بر سر سرنوش خود و دیگران، اشتباه گرفته می شود.

نویسنده آنگاه نتیجه می گیرد که: «درسیاست باید همیشه به اقدامی رای داد و راهی را پیشه کرد که بتوان یا وجدان آرام و با یگانگی درون و بیرون از آن در برابر مردم دفاع کرد.»

پیرایش اخلاق کمونیستی، سرفصل بزرگی از استراتژی جنبش نواندیشی

پیرامون این نامه و نکات مطرح شده در آن، نکات چالب و متعددی قابل بحث و بررسی هستند. از موضوع ویستگی و استقلال یک نیروی سیاسی گرفته، تا بررسی حقانیت روشی که اجازه می دهد برای مقابله بانسمن - که به طور متعارف مرجع و ستمگر است - از هر امکاتی بهره گرفت، و نیز موضوع پراهمیت حقوق دمکراتیک اعضای یک سازمان و چگونگی رعایت آن، همه و همه مباحثی هستند، که لااقل در جنبش چپ کشور ما، نسبت تخریده باقی مانده اند و ضرورت خانه تکانی جدی در این عرصه ها را به خوبی نشان می دهند.

مقله ای که در این مختصر، اشاره به آن ضروری است، ارزیابی مجددی است که می توان و باید درقبال مفهوم به ظاهر ساده ولی عملاً بسیار پیچیده «اخلاق کمونیستی» به عمل آورد.

واقعیت این است که جنبش چپ، از بدو پیدایش خود، نه فقط به مثابه جنبش ستمدیدگان علیه ستمکاران، بلکه همچنین به عنوان حرکت نوینی که رو به آینده دارد و آرمان ها و اخلاق نوینی برای بشریت به ارمغان می آورد، پیام آور و بشارت دهنده نیکی ها و فضایل بشری بوده است. هزاران هزار هوانداران این جنبش در سراسر جهان، برای مقابله با وحشیانه ترین خشونت ها، رذیلاشه ترین توطئه ها و کثیف ترین روش های غیرانسانی طبقات حاکم، نه فقط بر ایثار و فداکاری و ازجان گذشتگی و شهامت های قهرمانانه خود متکی بوده و در این راه رد پای خوئین و افتخار آمیزی برچهره تاریخ معاصر به جای گذاشته اند، بلکه درعین حال، درهرگام از تیرد، به انشای بی امان چهره مزورانه دشمن و بی اخلاقی و بی پونسیی سیاست بازان حرفه ای پرداخته و از این رهگذر نوید قشیلت های انسانی، سلامت نفس، پایبندی به اصول، وفاداری به آرمان های بشری، ایثار «خود» برای دیگران و غیره را تحت لوای «اخلاق کمونیستی»، به مردم بشارت داده اند.

این همان میراثی است که باید سینه به سینه منتقل شود و به پرچم افراشته ای در بستان پیام

انتشار نامه «علی کشتگر خطاب به اعضای سازمانش، بحث هائی در اطراف خود برانگیخته است موضوع اصلی نامه را داوری کشتگرنسبت به رابطه سازمان فدائی با دولت عراق تشکیل می دهد و او در این نامه ضمن تشریح ماهیت رژیم حاکم بر این کشور، هر نوع رابطه یا چنین رژیمی را مردود می شمارد. او دراین نامه توضیح می دهد که چگونه اکثریت کمیته مرکزی تصمیم گرفته است که با رژیم عراق تماس برقرار کند و علیرغم اینکه شخص وی مخالف جدی اینگونه تماس ها بوده است، وی را مأمور برقراری این ارتباط می کند. درنامه همچنین توضیح می دهد که مقاومت نامبرده برای پذیرفتن چنین مأموریتی، تحت عنوان سرپیچی از دستورات ل.م.، باعث برکناری وی از کمیته اجرایی شده است.

نویسنده نامه در توضیح مخالفت خود با برقراری ارتباط با رژیم عراق می نویسد: «ایجاد مناسبات میان سازمان ما و سازمان امنیت عراق - اداره استخبارات عراق - هیچ مفهومی به جز درغلطیدن به زشت ترین اصل ماکیاولیستی هدف وسیله را توجیه می کند» ندارد. نویسنده با یادآوری «بعباران کودکان و زنان و مردان با بعب های شیمیائی، نابودی روستاهای کردستان عراق، شیارزدن مناطق مسکونی مردم و دریه برکردن هزار هزار آنان» که «به دست همین حکومت صورت گرفته و ادامه داده متذکر می شود که «حکومت عراق برای ما ایرانیان پیام آور بزرگترین بدبختی و مصائب است... مردم ماهرگز بعباران مناطق مسکونی تهران و سایر شهرهای ایران را توسط رژیم سدام فراموش نمی کنند، همانگونه که مردم عراق جنایات جنگی رژیم ج.ا. را فراموش نمی کنند.»

رکشتگر درهمین نامه یادآور می شود که «حکومت عراق نیز مثل حکومت اسلامی از آغاز در سدد بهره برداری از مخالفان حکومت اسلامی و تبدیل آنان به وسیله ای برای پیشبرد مقاصد خویش بوده است. حکومت عراق نیز همچون رژیم ج.ا. با هیچیک از اهداف مترقیانه، آزادیخواهانه و میهن پرستانه ما سازگار نیست، سهل است، با همه این اهداف خصومت آشتی ناپذیر دارد. رابطه این حکومت با نیروهای مخالف رژیم اسلامی فقط و فقط تا آنجایی به درد این حکومت می خورد که به اهداف ضد مردمی، ضد ایرانی و کشورگشایانه آن خدمت کند.»

او با ذکر نکات متعدد دیگری درهمین رابطه، می پرسد «آیا هریک از دلایل پیشگفته، به تنهایی برای تودیدکردن به اینگونه روابط کافی نیست؟» او داوری خود را در این باره چنین توضیح می دهد: «متأسفانه اخلاق و فرهنگ حاکم بر ما، هنوز همان اخلاقی است که اساس آن بر روشهای آزموده شده ماکیاولیستی و درعین حال استبدادی استوار است. در این فرهنگ، سیاست با دوز و کلاک، زود بندهای پنهانی، متحدشدن باشیطان

نظرخواهی از خوانندگان راه ارانی

خواننده گرامی!

راه ارانی در نظر دارد برای ارزیابی بخش های مختلف نشریه و نیز بهبود کار آن به خوانندگان خود مراجعه کند. هیأت تحریریه راه ارانی از همه خوانندگان راه ارانی تقاضا می کند در این نظرخواهی شرکت کنند. انتقادات، نظرات و پیشنهادات شما خوانندگان برای اصلاح و بهبود کار ما از اهمیت فراوان برخوردار است. خوانندگان ما در هر کشوری که اقامت دارند و به هر شکلی که نشریه ما را به دست آورده و مطالعه می کنند، در صورت عدم دسترسی به دستگاه فتوکپی می توانند، فقط باقیمانده شماره سئوالات بر روی یک صفحه کاغذ معمولی، پاسخ های خود را برای ما ارسال دارند. حداکثر مهلت برای ارسال پرسشنامه ها اوایل سال ۱۳۶۹ (اواخر ماه مارس) است. ما پیشاپیش از همکاری خوانندگان صمیمانه تشکر می کنیم.

۱- آیا به نظر شما راه ارانی در تحقق هدف خود به عنوان نشریه ای باز، دمکراتیک و آزاداندیش موفق بوده است؟
 آری [] تاحدودی [] خیر [] بی نظر []
 ۱۱- آیا شما با «راه ارانی» به عنوان نام نشریه موافقت می کنید؟
 آری [] خیر []
 اگر نه، چه نامی را برای نشریه پیشنهاد می کنید؟

۸- به نظر شما مهم ترین کمبودهای نشریه کدام است؟

۱- جنسیت مرد [] زن []
 ۲- سن کمتر از ۲۳ سال [] ۲۳ تا ۳۰ سال []
 ۳۱ تا ۴۰ سال [] بیشتر از ۴۰ سال []
 ۳- از چه مدت پیش راه ارانی را مطالعه می کنید؟
 کمتر از ۱ ماه [] بیش از ۱ ماه []
 ۴- آیا راه ارانی را به طور منظم مطالعه می کنید؟
 آری [] خیر [] به ندرت []
 ۵- راه ارانی را از چه طریقی به دست می آورید؟

۱۲- آیا به نظر شما وابستگی یک نشریه (از جمله راه ارانی) به یک حزب سیاسی به صورت ارگان مرکزی و یا هرنوع بستگی مشابه، عامل بازدارنده برای آزاداندیشی و دمکراتیک بودن فضای نشریه به شمار می رود؟
 آری [] تاحدودی [] خیر [] بی نظر []
 ۱۳- کدامیک از موارد زیر در مورد شما صادق می کند؟
 هوادار یا عضو حزب دمکراتیک مردم ایران []
 هوادار یا عضو سازمان سیاسی دیگر []
 هوادار یا عضو هیچ گروه سیاسی []

۹- چه پیشنهاداتی برای بهبود کار نشریه دارید؟

اشتراک [] خرید مستقیم [] کتابخانه []
 دوستان [] طرق دیگر []
 ۶- کدامیک از بخش های نشریه بیشتر مورد توجه شما قرار گرفته است؟
 اقتصادی [] سیاسی ایران []
 فرهنگی [] تاریخ []
 جهان [] ترجمه از مطبوعات خارجی []
 در محافل سیاسی [] صفحه خوانندگان []
 مباحث ایدئولوژیک و برخورد با گروه های سیاسی []
 ۷- به نظر شما نشریه باید به کدامیک از بخش های زیر توجه بیشتری بنماید؟
 اخبار اقتصادی [] تحلیل اقتصادی ایران []
 اقتصاد جهان [] اخبار مهم سیاسی ایران []
 اخبار فرهنگی [] تحلیل سیاسی وقایع ایران []
 معرفی کتاب [] مقالات فرهنگی []
 تاریخ ایران [] تاریخ جهان []
 اخبار کوتاه جهان [] تحلیل وقایع جهان []
 ترجمه مطبوعات خارجی [] در محافل سیاسی []
 مباحث ایدئولوژیک و برخورد با گروه های سیاسی []
 صفحه خوانندگان [] اخبار اجتماعی []
 اخبار زندگی مردم و زحماتشان [] ورزش []
 مسائل کارگری [] مسائل زنان []
 مسائل جوانان []

کمک مالی

پاسخ به فراخوان از کیل ۲۰۰ مارک آلمان غربی

حق اشتراک برای یک سال در خارج از کشور:
 برای کشورهای اروپایی:

معادل ۴۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:

BAHE ERANI
 AACHENER BANK EG
 (BLZ 39060180)
 KONTO NR.: 90985
 AACHEN - WEST GERMANY

BAHE ERANI

Nr.: 20, Februar 1990

بهاء معادل ۱۰۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD
 B. P. 23
 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE



تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسنده ها آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:
 RIVERO, B. P. 47
 F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

راه ارانی